

UTL AT DOWNSVIEW



D RANGE BAY SHLF POS ITEM C  
39 09 01 23 08 005 9

PLEASE DO NOT REMOVE  
CARDS OR SLIPS FROM THIS POCKET

---

UN.VERSITY OF TORONTO LIBRARY

---

K            Salim, 'Ali Hasan Khan  
              al-Bunyan al-marsus min  
S1657B8    bayan ijaz al-fiqh al-mansus  
1881

T

O. No.

L513359

cat. 66/120



Digitized by the Internet Archive  
in 2010 with funding from  
University of Toronto



K

S1657B8

1881

T 9400  
الْبَيَانُ الْمَوْضُوعِيُّ مِنْ

بَيَانِ إِيجَازِ الْفِقْهِ الْمَنصُوبِ

طُبِعَ فِي الْمَطْبَعِ الصِّدِّيقِيِّ الْكَائِنِ

فِي بَهْرُيَالِ الْحَمِيَّةِ

سنة ١٢٩٩ هـ

## فهرس مقاصد کتاب البیان المرصوص من بیان سبب الفقه المنص

صفحه	مقصد	صفحه	مقصد
۲	در سبب کتاب	۲۱	باب در صفت نماز
۶	باب در بیان آب	۲۶	باب در بیان سجده سهو و تلاوت و تکبیر
۶	باب در بیان آوند با	۲۸	باب در بیان نماز تطوع
۷	باب در بیان در زکون پلیدی	۳۰	باب در بیان نماز جماعت و اوقات
۸	باب در بیان وضو	۳۲	باب در بیان نماز مسافر و بیمار
۹	باب در بیان مسح بر خفین	۳۳	باب در بیان نماز جمعه
۷	باب در بیان نواقض وضو	۳۶	باب در بیان نماز خوف
۱۰	باب در بیان آداب قضای حاجت	۳۷	باب در بیان نماز هر دو عید
۱۱	باب در بیان غسل و حکم جنب	۳۸	باب در بیان نماز کسوف
۱۲	باب در بیان تیمم	۷	باب در بیان نماز باران
۱۳	باب در بیان حیض	۴۰	باب در بیان جامه
۱۴	کتاب الصلوة	۴۱	کتاب در بیان جنازه
۷	باب در بیان سوآتیت	۴۵	کتاب در بیان زکوة
۱۶	باب در بیان اذان	۴۷	باب در بیان صدقه فطر
۱۸	باب در بیان شروط نماز	۴۸	باب در بیان صدقه تطوع
۱۹	باب در بیان ستره نمازی	۴۹	باب در بیان قسمت صدقات
۷	باب در بیان حشمت بر فرقی	۵۰	کتاب در بیان صیام
۲۰	باب در بیان مساجد	۵۲	باب در بیان صوم تطوع و صیام عینی

K  
A1645  
1881اذان  
صورت

صوم

صفحه	مقصد	صفحه	مقصد
۵۳	باب در بیان احکام و قیام رمضان	۴۲	باب در بیان شرکت و وکالت
۵۴	کتاب در بیان حج	۴۳	باب در بیان عاریت
۵۵	باب در بیان فضل حج و بیان کسب کج بروی فرض است	۴۴	باب در بیان غصب یعنی مال کسی است
۵۶	باب در بیان موقوفیت	۴۵	باب در بیان مساقاة و اجاره
۵۷	باب در بیان وجوه و صفت احرام	۴۶	باب در بیان اجاب موات
۵۸	باب در بیان احرام در آنچه بر آن تعلیق	۴۷	باب در بیان وقف
۵۸	باب در بیان صفت حج و دخول مکه	۴۸	باب در بیان هبه
۶۲	باب در بیان فوات و حصار	۴۸	باب در بیان لقطه
۶۳	کتاب الیروع	۴۹	باب در بیان فرائض
۶۴	باب در بیان مشروط بجمع و آنچه	۵۰	باب در بیان وصایا
۶۵	ازان منهنی عنه است	۵۱	باب در بیان ودیعت
۶۶	باب در بیان خیار	۵۲	کتاب النکاح
۶۷	باب در بیان ربا	۵۳	باب در بیان کفارت و خیار
۶۸	باب در بیان خصمت در عرایب او	۵۴	باب در بیان عشرت زنان
۶۹	بیع اصول و شمار	۵۵	باب در بیان صدق یعنی مهر
۷۰	باب در بیان سلم و قرض و رهن	۵۶	باب در بیان ولیمه
۷۱	باب در بیان تقبیل و حجر	۵۷	باب در بیان قسم یعنی ثوبت زنان
۷۲	باب در بیان صلح		
۷۳	باب در بیان حواله و ضمان		

حج

کتاب الیروع  
۲۹

مقصد	صفحه	مقصد	صفحه
کتاب در بیان جهاد	۱۰۷	باب در بیان خلع	۸۸
باب در بیان جزیه و بدنه	۱۱۰	کتاب در بیان طلاق	۸۹
باب در بیان سبق درمی	۱۱۱	باب در بیان حدیث	۹۰
کتاب در بیان طعام	≈	باب در بیان ایلا و طهار و کفاره آن	≈
باب در بیان صید و ذبائح	۱۱۲	باب در بیان لعان	۹۱
باب در بیان اضامی	۱۱۳	باب در بیان عدت و سوگداری و استبراء جزایان	۹۲
باب در بیان عقیقه	≈	باب در بیان رضاع	۹۳
کتاب در بیان سوگند با و نذر	۱۱۴	باب در بیان نفقات	۹۵
کتاب القضا	۱۱۵	باب در بیان حضانت	۹۶
باب در بیان گواهی	۱۱۷	کتاب در بیان جنایات	≈
باب در بیان دعوی مینه	≈	باب در بیان دیات	۹۸
کتاب المقت	۱۱۸	باب در بیان دعوی خون قساست	۱۰۰
باب در بیان مدبر و کاتب ام ولد	۱۱۹	باب در بیان قتال اهل بغی	≈
کتاب الجماع	۱۲۰	باب در بیان کشتن جانمی و مذبذبه	۱۰۱
باب در بیان ادب	≈	کتاب احمد و د	۱۰۲
باب در بیان بر و صلح	۱۲۱	باب در بیان حد زانی	≈
باب در بیان زهد و ورع	۱۲۲	باب در بیان حد قذف	۱۰۴
باب در بیان ترسانیدن از خویشی	۱۲۳	باب در بیان حد سرقه	≈
باب در بیان تخمین خوب و بیک بزرگ	۱۲۵	باب در بیان حد شارب و بیان سکر	۱۰۶
باب در بیان ذکر و دعا	۱۲۷	باب در بیان تغزیر و حکم حاصل	≈

تفسیر جامع  
 ۲۰۸  
 ۲۰۷  
 ۲۰۶  
 ۲۰۵  
 ۲۰۴  
 ۲۰۳  
 ۲۰۲  
 ۲۰۱  
 ۲۰۰  
 ۱۹۹  
 ۱۹۸  
 ۱۹۷  
 ۱۹۶  
 ۱۹۵  
 ۱۹۴  
 ۱۹۳  
 ۱۹۲  
 ۱۹۱  
 ۱۹۰  
 ۱۸۹  
 ۱۸۸  
 ۱۸۷  
 ۱۸۶  
 ۱۸۵  
 ۱۸۴  
 ۱۸۳  
 ۱۸۲  
 ۱۸۱  
 ۱۸۰  
 ۱۷۹  
 ۱۷۸  
 ۱۷۷  
 ۱۷۶  
 ۱۷۵  
 ۱۷۴  
 ۱۷۳  
 ۱۷۲  
 ۱۷۱  
 ۱۷۰  
 ۱۶۹  
 ۱۶۸  
 ۱۶۷  
 ۱۶۶  
 ۱۶۵  
 ۱۶۴  
 ۱۶۳  
 ۱۶۲  
 ۱۶۱  
 ۱۶۰  
 ۱۵۹  
 ۱۵۸  
 ۱۵۷  
 ۱۵۶  
 ۱۵۵  
 ۱۵۴  
 ۱۵۳  
 ۱۵۲  
 ۱۵۱  
 ۱۵۰  
 ۱۴۹  
 ۱۴۸  
 ۱۴۷  
 ۱۴۶  
 ۱۴۵  
 ۱۴۴  
 ۱۴۳  
 ۱۴۲  
 ۱۴۱  
 ۱۴۰  
 ۱۳۹  
 ۱۳۸  
 ۱۳۷  
 ۱۳۶  
 ۱۳۵  
 ۱۳۴  
 ۱۳۳  
 ۱۳۲  
 ۱۳۱  
 ۱۳۰  
 ۱۲۹  
 ۱۲۸  
 ۱۲۷  
 ۱۲۶  
 ۱۲۵  
 ۱۲۴  
 ۱۲۳  
 ۱۲۲  
 ۱۲۱  
 ۱۲۰  
 ۱۱۹  
 ۱۱۸  
 ۱۱۷  
 ۱۱۶  
 ۱۱۵  
 ۱۱۴  
 ۱۱۳  
 ۱۱۲  
 ۱۱۱  
 ۱۱۰  
 ۱۰۹  
 ۱۰۸  
 ۱۰۷  
 ۱۰۶  
 ۱۰۵  
 ۱۰۴  
 ۱۰۳  
 ۱۰۲  
 ۱۰۱  
 ۱۰۰  
 ۹۹  
 ۹۸  
 ۹۷  
 ۹۶  
 ۹۵  
 ۹۴  
 ۹۳  
 ۹۲  
 ۹۱  
 ۹۰  
 ۸۹  
 ۸۸  
 ۸۷  
 ۸۶  
 ۸۵  
 ۸۴  
 ۸۳  
 ۸۲  
 ۸۱  
 ۸۰  
 ۷۹  
 ۷۸  
 ۷۷  
 ۷۶  
 ۷۵  
 ۷۴  
 ۷۳  
 ۷۲  
 ۷۱  
 ۷۰  
 ۶۹  
 ۶۸  
 ۶۷  
 ۶۶  
 ۶۵  
 ۶۴  
 ۶۳  
 ۶۲  
 ۶۱  
 ۶۰  
 ۵۹  
 ۵۸  
 ۵۷  
 ۵۶  
 ۵۵  
 ۵۴  
 ۵۳  
 ۵۲  
 ۵۱  
 ۵۰  
 ۴۹  
 ۴۸  
 ۴۷  
 ۴۶  
 ۴۵  
 ۴۴  
 ۴۳  
 ۴۲  
 ۴۱  
 ۴۰  
 ۳۹  
 ۳۸  
 ۳۷  
 ۳۶  
 ۳۵  
 ۳۴  
 ۳۳  
 ۳۲  
 ۳۱  
 ۳۰  
 ۲۹  
 ۲۸  
 ۲۷  
 ۲۶  
 ۲۵  
 ۲۴  
 ۲۳  
 ۲۲  
 ۲۱  
 ۲۰  
 ۱۹  
 ۱۸  
 ۱۷  
 ۱۶  
 ۱۵  
 ۱۴  
 ۱۳  
 ۱۲  
 ۱۱  
 ۱۰  
 ۹  
 ۸  
 ۷  
 ۶  
 ۵  
 ۴  
 ۳  
 ۲  
 ۱

کتاب

تفسیر

دیات



النبيان المصوّص من

بيان أجاز الفقه المنصوب

طبع في المطبع الصديق الكائن

في ضوايق المحمية

١٢٩٩ هـ  
سنة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله لقد جاءت سرسلنا  
 بالحق والصلوة والسلام على رسوله ونبيه محمد رفيع الذكرمطاع الامر جليل القدر  
 طويل الفضل عريض الجاه المطلق وعلى آله وصحبه وجملة علومه ورتبة الانبياء وخلفاء  
 الرسل ومن تبعهم بالايمان والصدق اما بعد سيكويدي شتى خاك وپاره زخاشاك  
 ابو النصر علي حسن خان طاهر كان له در معدن الباطن و الظاهر معلوم اهل دين است  
 كه تا علم شريف حديث بجمعي از ائمه صنف و خلف در و او اين حديث اسلام بدون و مذهب  
 گشته عصا يه از مخول محدثين احاديث احكام راجع عبادت و چه معاملات و چه عبادت جدا  
 ازان صحف مطهره انتخاب و تحرير نموده اند و اين رگه سلوك مسلك عمل بحديث و سنت  
 بروالمان اتباع آسان گرديد و له الحمد و آين احسان ايشان بر ما درو ايشان كيه نصيبون  
 زده نه آنچه نمان است كه اگر هر موی تن زبان سخن گردد و هر سخن نامه يك فن شود حرفي از كتاب

شکر و پر تو می از آفتاب سپاس و قطره از بحر خیز منت و ذره از اجزای بسیط عاقلت این  
 بزرگواران نوودی می تو اندیش بخراهم الله عن جمیع المسلمین خیرا این قسم صفات ولایت  
 اسلام قدیما و حدیثا بسیا بوده است و هر الیفی از ان رنگی تازه و هر جمع و جمعی نو و هر تجزیه  
 بنیاد گیر و هر تنذیب طرز می آخردارد و در تار و پود مقاصد و موافقت خودش و انانی بقصد و کافی  
 بموقت است و لکن دست بهم دادن آنهمه درین زمان جبل نشان و روزگار پر آزار کجا  
 این هم غنیمت کبری است که بعضی از ان تالیفات درین نزدیکی بوجای تطبیح طبع بدیدر مطبع  
 و مطاع گشته و بتوجه بعضی اکابر در غالب دیار شیوع یافته مثل منتقی و نیل و روضه ندیه و جز  
 آن مگر عارف متبعین که ملکه ایشان تطبیح لغت عرب و مستطاع زبان تاریخی است از دریافت  
 فوائد و مسائل این کتب در افشاده اند تا آنکه اگر عرف جادوی و بیخ مقبول و دش آن در فاش  
 زبان ترجمه نمی پذیرفت و در بیان نمی بود و غالب مردم از فیوض علم با حکام صحیحی سنت مطهره  
 و عبادات و معاملات محرومی مانند لاجرم باقتضای مریه فیهدا هم اقتدا و خبر بلغوا غنی  
 ولی آیه ناگزیر آمد که در فتح این باب تامی تو اندیشی مشکو بجا آیم و تا تو انیم دین خالص  
 حق را بجدالاتش برسانیم که در خبر است از سید البشر علیه افضل الصلوة و التسلیم لان یهدی <sup>الله</sup>  
 بلش رجلا ینصرك من هوان النعم او لما قال و مبالاتی بخلات زید و عمر و نزل و تبلیغ مسکن غیر البشر  
 رواند آیم که پیر این طریقت ابوهریره رضی الله عنه گفته مالی ادا که عنها معرضین والله  
 لا دینین بهابین اکتاف که و شک نیست که هیچ کتابی از کتب احکام در جمع ابواب فقه حدیث  
 بشأ و کتاب منتقی و شرحش نیل الاوطار و در نقد و صحت و شهرت و قبول بکتاب بلوغ المرام <sup>چنین</sup>  
 مسک احتیاج نمی رسد و اول از مبطلات است و ثانی از مختصرات و بیست طلبه درین عهد از بارک  
 و مفاهیم مبطلات خیلی قاطقاده و مطمح النظار و موقع البصار بیشتر خلق همین جاده اقتصاد و مختصار <sup>گشته</sup>  
 ناچار درین مختصر با مید استفاده خود اول و بالذات و افاده دیگر اخوان اسلام ثانی و بالعرض مسائل  
 و احکام کتاب سعادت نصاب برکت انتساب بلوغ المرام من اوله الاحکام را از تالیفات

پاریسی بان عبارت سادہ و پیکار بردہ شد و روش امام ربانی سہیل قطر پانی امام ہام قاضی القضاة  
 محمد بن علی شوکانی رضی اللہ عنہ در مختصر فقہ حدیث سنی بدر ربیعیہ و طرز زمین برادر عالی متد  
 ابو انجیر سیر نور الحسن خان کان اسدہ و کان در النجیح المقبول من شرائع الرسول احتیاطاً و  
 و جز موضوع چند کہ حاجت مند کشف اعضاء و مثل اشکال بود و خاصہ بعد و جز تفصیل و اجال لغزو  
 بلکہ بنفس مسائل متن اقتصافت و عبارت پاریسی را برہان صرافت الفاظ و نحوست  
 روایت حفاظ گذار شد تا فرغ برہنہ نغزاید و مجرد احکام کتاب بعد از حذف و تخریج  
 یکجا فراہم آید چہ این ہمہ مفاسد جعل و تقلید کہ در رسائل دین رونودہ و این جملہ خلاف و  
 حبل کہ باب غربت بر اسلام و اسلامیان کشودہ شرف زمین ترک استعمال الفاظ مبارک لغوی  
 و ایما عبارات را بنحیر مخصوص ست پس بس ورنہ نظم کتاب غریبہ و نثر خواہر احادیث شریفہ  
 الی یوم القیامہ ضمن ہر قتیبا و قضا و کفیل حکم در ہر قضیہ و ماجراست لائلت اما قال تعالی  
 اولو کیفہم انا انزلنا علیک الکتاب بتلی علیہم ان فی ذلک لرحمۃ و ذکری لقوم یحذرون  
 وقال تعالی فبشر عباد الذین یستمعون القول فینتعون احسنہ اولئک الذین  
 ہداهم اللہ و اولئک ہم اولو الالباب وقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم الا انی اوتیت القرآن و مثلہ  
 صحہ رواہ ابو او و الدارمی و ابن ماجہ عن المقدم بن سعد کیرب و فی روایۃ اخری  
 عن الرباض بن ساریہ فریحا انھا لمثل القرآن او اکثر عن مالک بن انس مرسلاترکت  
 فیکم امرین لن تضلوا ما تمسکتہ بہما کتاب اللہ و سنتہ رسولہ رواہ فی الموطا و اخرج  
 مسلم عن جابر رضی اللہ عنہ یرفعہ اما بعد فان خیر الحدیث کتاب اللہ و خیر الہدی  
 ہدی محمد و شر الامور محدثا تھا و کل بدعتہ ضلالہ و قال تعالی یا ایہا الذین آمنوا  
 اطیعوا اللہ و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکرم فان تنازعتم فی شئ فردوه الی اللہ  
 و الرسول ان کنتم فی شئ منون باللہ و الیوم الآخر ذلک خیر و احسن تاویلا و قال تعالی  
 فلا وربک لا یؤمنون حتی یحکوک فیما بینہم ثم لا یجدوا فی انفسہم حرجا ما قضیت

و بسبب تسلیا و این آیه بیانات و احادیث کلمات نص است و درین فصل و باب و  
 فصل خطاب است از برای هر مرتاب و چون مقرر شد که هیچ سعادت و بالاتر از آن نیست  
 که یکی بر صدق نیست و حسن طریقت و تمام ارادت و کمال برین بر خلاص اتبعات روز  
 قیامت دست بجمل ستین کتاب و سنت زند و تا تو اند خو را هم آسوده سلامت و وقت  
 قدر و نبوت سازد لهذا درین فقه حکام عبارت و علمت و ادب را از اوله و فقه اسبیل و مسائل  
 صحیح الدلیل بر وجهی سئوق نموده آمد که محیط جمله الفاظ متن کتاب و شامل هر منطوق و مفهوم  
 ماخذ مستطاب باشد و در افاوه فقه حدیث مصنفیه خواست نمود از حج و عرف و بدو و در آن  
 بود جمعی از اهل علم و فقه گفته اند که این کتاب چنان رفیع القدر جلیل الشان واقع شده است  
 که طالع محقق و عامل بحدیث چشم بسته و گوش بند ساخته بدان عمل میتواند کردن چه هر چه از اخبار  
 و آثار در بابی از ابوابش ایراد و اصدار یافته است گو بر بعضی آن حفاظ حدیث و آری سنت  
 حکم نیست یا ضمه یا اعتلال یا ارسال و نحو آن کرده باشند لکن بسیج حدیثی صحیح تر و بیچ سست  
 بالاتر از احادیث ایراد یافته این کتاب و صحت و نقد و شهرت و قبول و در دیوانی از دو این  
 اسلام با استقراء علماء اعلام معلوم نیست الا ماشاء الله تعالی و این معنی از ملاحظه شرح مشتمل  
 سسک ختام و سبیل السلام و جز آن چنانکه باید و شاید بوضوح می انجامد بنا علی ذلک چنانکه  
 ماخذین مختصر روح کتب فقه سنت است همچنان بجزد تعالی این مختصر روح الروح وی آمده  
 و گمان است که هر که پیش او این مختصر باشد و هیچ مقبول و بد و امله و عرف جادوی از پیشتر  
 نزد خود موجود و وارد وی در دریافت احکام فقه حدیث محتاج بکتابی دیگر نیست بلکه سلطان  
 زمان خود است در دریافت صواب از خطا و آمام متبعان عهد خویش است در عمل کردن نسبت  
 صحیح بطرفه جناب مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و لکن توفیق خیر و برکت بدست او سبحان تعالی  
 تا که ابراهیمت این راه فرماید و کدام یک را از حقیقت تقلید بشوم بدست حضرت برداشته ای  
 فرود تحقیق حقیق با تابع رساند و ما ذلک علی الله یعنی و قد تموضع هذا المختصر بحمد الله

البدنة في اسبوع مع مسيرى الى كلكتة في اواخر ربيع الاخر من شهر شوال سنة الحجية  
 على صاحبها الصلوة والحجبة وسميتها باسم التاريخ على طريقة اخيه الفخ المقبول  
**البيان المرصوص من بيان ايجاز الفقه المنصوص**  
 وبالله التوفيق وهو الهادي الى سواء الطرق الصميا ارحم الراحمين وفقنا  
 لا يتبع كتابك العزيز وسنة نبيك المطهرة الذي جعلته خاتمة النبيين واحتمنا في  
 زصرة المحاصيين في الدين وجنبنا عن تحريفات الغالين وانقلابات المبطلين و  
 تاويلات الجاهلين بجاه سيد المسلمين وشفيع المذنبين صلى الله عليه وآله وسلم  
 في الاولين والآخرين واخذ على انان الحمد لله رب العالمين

**باب در بيان آب**

در آبش طورست و مرده او حلال آب را بسج چیز لمید نکند مگر آنچه غالبش بر او بوده  
 و رنگ او پس اگر یکی ازین هر سه نجاستی که در آن پدید آید برگردد نجس شود و دو قلمه آب  
 حامل نجاست نگر دو در لفظی نجس نشود هیچ کیه در آب اساده غسل بر آرد و حالیکه نجس است و  
 در آن شاست بیشتر غسل بر آرد و در لفظی آمده غسل نکند در آن از نجاست آنحضرت صلعم نمی کرد از آنکه  
 غسل کند زن بفضل مرد یا مرد بفضل زن بلکه هر دو معا غتراف کنند و لکن ثابت شده که خودش  
 بفضل آب میوه غسل میفرمود پس اول محمولست بر آب ساقط از اعضا و ثانی بر آنچه باقی  
 از آن آب بعض زمان نبوت در لغا غسل بر آرد آنحضرت آمد تا غسل فرمایا وقت من جنب  
 بودم فرمود آب جنب نمی شود طهور آوندی که سگ در آن آب خورده شستن اوست هفت بار  
 نخستین یا پسین بار سجاک و در لفظی آمده که آن آب را بریز و اگر نجس نیست بلکه از طائفانست  
 شستایس آب بر همان انداختن تا دلپذیر نگردد و با دیشینی در بایسته سجد میفرمود و اگر آب آنجا بریزد  
 تطهیر رضه بین قدرست پس بس و مرده و در خون را حلال شد ما می تلخ و جگر و سپر زخمی گس و آب  
 غوطه داده و بند از چه در یکی از دو بازویش داده و دیگر شفاست و آن بازو که در آن دست

می پرهنز و پانجه بریده از چارپایه زنده مردارست یعنی خورنش رو نیست گویا هر باشد

### باب در بیان آوندها

نوشید در آوند ز رویم و نخورید و کاسهای آن که آنها را در دنیا است و شمار او را آخرت باشد  
شارب در آوند سیم شده آتش و دوزخ است و رشک خود هر چه سیکه مدیون شد پاک گردید و باغ  
جلود و مراطور است آنحضرت صلعم بر گو سفیدی مرده که آنرا می شیدند گذشته فرمود که کاش بپوش  
می گرفتند گفتند مردارست فرمود آب و برگ سگم آنرا پاک می کند در آوند اهل کتاب نباید خورد  
مگر آنکه آوند دیگر نباید نمایا آن را بشوید و در آن نخورد و همین است حکم آوند جوس نیز آنحضرت صلعم  
و صحابه وی وضو کردند از حیث آن بشرکه و ساغر ایش شکسته بود بجای او زنجیری از سیم گرفت

### باب در بیان دو کردن لمپیدی

جناب نبوت صلعم را از سر که ساختن خمر بر رسیدند فرمودند سازید و لکن این خبر نص در نجاست است  
چه اصل و در هر شئی طهارت است و نیست ملازمت میان حرمت و نجاست و تنبی که خدا در سوره  
از گوشت خران خانگ و لغت حین است یعنی خورنش حرام است نه آنکه خودش نجس است آنحضرت صلعم  
دینی بر اهل خطبه خواند و لعابش بر دوش عمر و بن خاجبه روان بود و معلوم شد که لعاب کول لطم  
طاهر است تنبی لامی شست و در آن جامه ز برای نماز بیرون می آمد عاگشته گویدین انتر غسل را  
در آن جامه می دیدیم و در لغتی آمده که می لمپیم آنرا از جامه رسالت سخت مالینی بودی در آن نماز  
می کرد و در لفظ آمده که منی تشنگ را از توب شریف او بناخن حکم می کردیم و این دلیل است بر  
طهارت منی شاسته و خمر بشوید و کینه غلام را آب زنند جامه را که خون حیض رسیده است  
بتراشد یعنی لمپیدیش و در کند باز آب مال لپتر بشوید پس در آن نماز بگذارد و خود که پس بد که اگر اثر  
خون نرود و فرمود است لبس است و اثر زیانت نمی کند

# باب در بیان منمو

اگر شقت بر است یقینا با هر وضو سواک بود عثمان آنچه خواست هر دو کف دست راست  
 و آب در هر بی که در بینی میماند و روی اسه باشد و نمونود دست راست تا آنچه سه بار بشوید  
 و همچنین با دست چپ کرد باز سراج نمود پیر پای راست آلت انگ سه بار پشت و با کپچه چپ همچنین کرد  
 بعد گفت که آن حضرت صلواتم را میگویم و وضوی که در بینی خنوی کرد و در لفظی آمده که سر را یک بار بشود و در لفظی  
 دیگر آمده که در سجده دست را از جانب پیش و پس برود و لفظی آغاز بمقدم اس کرد و دستها را بقفا  
 برد و بجا نخستین باز پس آورد و سر هر دو انگشت شهادت را بر دو گوش در آورد و بر دو ابهام ظاهر هر دو  
 گوش را مسح کرد و فرمود هر که از خواب بیدار شود بینی را سه بار پیشانده چپ شیطان درین اومی سپید  
 و دست و آب نکند تا آنکه سه بار آن را بشوید چپ بینی داند که دستش کجا خفته و لفظی بن صبره را  
 فرمود تمام کن وضو را تحلیل کن میان انگشتان دست و پا و با لغه ندارد استنشاق مگر آنکه  
 تمام باشی و خود را خلل نیش می کرد و وضو در وقت آمدن از آب آورد و بر هر دو دست مالید  
 گرفت و آن برای هر دو گوش آب بپوشید سه بار در آب سر بس میگرد و لفظی آمده که سر را  
 آب غیر فضل هر دو دست مسح کرد و همچنین ت حفظ و فرمود است من روز قیامت سفید  
 روشن دست و پایا می پس هر که تواند که تا بانی خورد را کند باید که چنین کند و آغاز از انجا  
 راست و فعل پوشیدن و شانه کردن و طهارت نمودن و در همه کار و بار خوش داشتی  
 و فرمودی بیا غایب بجا نهما می است نوبی در وضو و وضو سه بار ناصیه کرد و هم بر عمامه و بر سر برد  
 نوزه دور صفت حج دی صلواتم آمده فرمود است را کشید بجز یک است که در بدان او تعالی و در وضو  
 آب بر هر دو آنچه گردانید و گفت وضو نیست کسی را که نام خدا بران نبرد یعنی عمدا و مقصدا  
 و استنشاق جدا جدا می کرد و این فصل است و بعد از زغله سه بار بینی افشانند و هر دو  
 استهان کفنه کرد که بدان آب گرفت و این فصل است و در لفظی آمده زغله کرد و نشن نمود از یک



الف و این را سبب آن بود در پایی مردی دید که مانند ناخن خشک مانده است فرمود بر گردن خود وضو را نیکو کن و خودش وضو بگردی و غسل بصاع تا پنج فرمودی هر که از شما اسبغ وضو کرد و گفت اشهدان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهدان محمدا عبده و رسوله در پایی بهشت از برای او بکشایند و در روایتی زیادت اللهم اجعلنی من التوابین و اجعلنی من المنتظرین آمده

**باب در بیان مسح بر خفین**

آنحضرت صلعم وضو بیکر و مغیره بن شعبه خواست که هر دو موزه بکشد فرمود بگذار که هر دو را پاک در پایی در آورده ام و بران هر دو مسح فرمود و در لفظی آمده که مسح کرو بر اعلی و اسفل خف لکن سندی ضعیف است مرتضی گوید اگر دین بقبل بودی پایان موزه سزاوارتر است بود از بالای آن و لکن جناب رسالت صلعم را دیدیم که بر ظاهر هر دو خف مسح میکرد و سندی حسن است و مدت مسح در سفر سه روز و شب است درین مدت موزه باران یا نمکند مگر از جنابت و غائط و بول و نوع و تقیم را یک روز و شب است آشکاری فرستاد و فرمود که مسح کنید بر عصائب یعنی عمامه و بر تاسخین یعنی خفاف مراد دستار یا موزه است و چون یک پا بگذرد وضو موزه پوشد مسح کند بران هر دو و نماز بگذارد اندران و نیکن آنهارا اگر خواهد مگر از جنابت و در لفظی ما شئنت آمده لکن قومی نیست بر تقویت مذکور ثابت ماند

**باب در بیان نواقض وضو**

در عمد نبوت صحابه انتظار عشا تا انجامی کردند که سرهای ایشان فروری افتاد یعنی از خواب و نمازی کردند و وضوئی نمودند یعنی نوم قاعد غیر مستند غیر ناقض وضو است فاطمه نیست ابی حبیبش را در باره استخاضه فرمود نماز ترک کنی این رنگی هست حیض نیست چون حیض است

نماز ترک و بی چون برگردد خون بشوئی و نماز کنی و برای سزناز وضوی نماز کنی مقدار و بار  
ندری امر بوضو کرد و فرمود ذکر را بشوی و وضو کن یعنی پس بس و در لفظی آمده که وضو کن فرج  
خود را آب پاش بعضی زنان را بوسید و از برای نماز بیرون آمد و وضو نکرد و فرمود نمازی  
اگر در شکم جنبش باوی یابد و نداند که از شکم برآمده است یا نه از سجده بر زود تا آنکه آواز  
بشنود یا بوی بیاید و در باره مس ذکر فرمود پایه از گوشه دست صحیح این جهان این یعنی  
گوید این خبر حسن از خبر برتر است که در آن بر مس ذکر امر بوضو فرموده لکن بخاری و غیر  
صحیح خود گفته است که حدیث بسره صحیحی درین باب است و هر که راتی یا عاف یا قلس یعنی  
انچی از جوف بر آید یا ندی برسد وی برگردد و وضو گرفته بنا بر نماز خود کند و درین میان سخن نماید  
و فی ضعف و وضو را از غم نمیشد گذاشت و بر وضو از محول نم گفت و هر که در وضو غسل بر آرد و هر که در وضو  
وضو گیر و گفته الایصح فی هذا الباب شمس و قرآن را مس نکند مگر ظاهر لکن این حدیث معلول است  
شبهه نبوت آن بود که در هر وقت یاد خدا می کرد یعنی با وضو و بی وضو و حجت کرد و نماز گزار  
و وضو نکرد و فیه لین چشم سر بند و برست چون نرسید سر بند و بر بکشد از اینجا است که خواب  
تکیه زده را ناقص وضو گویند پس نیست وضو مگر بر کسیکه در آن بخت و سندش ضعیف است  
شیطان در نماز می آید و در خیال می افکند که وی حدث کرده با آنکه نکرده است درین  
تا آوازی نشنود و باوی نیابد از نماز برنگردد بلکه در نفس در بگوید که تو دروغ گفته

باب در بیان آداب قضای حاجت

نزد و آمدن در خدا انگشتری بنده یعنی اگر در آن نام خدا و رسول یا کلمه از قرآن باشد و معلول و نزد  
در آمدن بخدا اللهم انی اعوذ بک من الخنث و الخنثی و الخنثی بگوید و استغاثت بکند و قضای حاجت  
پنهان از نظر مردم نماید و از دواعی سیر سیر یکی خدا در راه مردم دوم در سایه ایشان و در لفظ  
مواد افزوده و در لفظ نفع مایه یعنی جمع آب آمد و هر دو ضعیف است و آنجا نیز درخت میوه دارد که آنرا نهروا

سنی نموده و بندش ضعیف است و سخن کردن دو کس در حالت غلط موجب دشمنی خداست  
 مراد برین حرکت و در بول مس ذکر بدست راست و در خلاصیح آن کند و نه در آفتاب  
 و مژند و آواز استقبال قبله بجا لفظ و بول و استخبا بيمين و بکتر از سنگ سنی فرموده و آواز  
 استخبا بگرین و استخوان منع نموده و گفته ر و بر مشرق یا مغرب بکنید نه بسوی قبله و این  
 مخصوص به دینه طیبه است و درین ملک که قبله در جهت مغرب است و در شمال یا جنوب  
 کند و نزد غلط پنهان گردد یعنی از نظر مردم و بعد از فراغ غفرانک بگوید این مسعود از برای  
 آنحضرت صلعم و سنگ و یک پاوه سگرین آه و رسنگ بگرفت و سگرین مینداخت و فرمود  
 ر کس است یعنی پلید و در باره استخبا از استخوان و سگرین ارشاد کرد که این هر دو پاک  
 نمی سازند و فرمود پاکی کنید از گیزه که عذاب عام گور از بی احتیاطی در بول است و در  
 لفظی آمده که بیشتر عذاب قبر از گیزه است و در خلا بر پای چپ نشیند و پای راست  
 استاده دارد و نزد شاشیدن ذکر راسته بار بیفشانند اهل تبارا برسید که خدا بر شما ثنا  
 کرده است گفتند بعد از سنگ آب بکاری بریم

## باب در بیان غسل و حکم جنب

آب از آب است یعنی وجوب غسل بخروج منی باشد و چون مرد میان چار شاخه زن  
 نشست و زن را در شقت انداخت غسل واجب شد اگر چه انزال نکند و همچنین غسل  
 بر زن نرزد و بین آب نه بر تنها خواب و در لفظی آمده اگر بپند زن آنچه می پند مرد در  
 خواب یعنی جماع غسل نکند یعنی تا آنکه منی میند آم سلیم گفت همچنین میشود یعنی زن نیز تری می بیند  
 فرمود اگر نمی ببید پس مانا بودن او لاوا کجا است و خودش غسل میکند از جنابت و در جمعه  
 و از حجامت و از غسل سیت و درین مسئله شیعه موافق اهل سنت اند تمامه بن آنال چون  
 مسلمان شد او را امر کرد بگسل و فرمود غسل چه واجب است بر هر کس از غیره البتة آمده هر که وضو کرد و در جمعه

نوب کرد و هر که غسل بر آورد پس غسل افضل است و تا جنب نیست تکلیف قرآن می تواند کرد  
 و هر که زن را بیاید و عود خواهد باید که میان هر دو جماع و وضو بکند که این انشط است از برای  
 عود و جواب کرد آنحضرت صلوات بر او و آن مس ما و جنب بود و در غسل جنابت اول هر دو دست  
 بشوید پسترا زمین بر شمال آب ریزد و فرج را بشوید پسترا بکشد با آب زیتون که گفتم در اینجا  
 موی در آورد و سه حفته آب بر سر ریزد یعنی پیری هر دو کف پسترا بر سر ریزد آب بر ریزد  
 و هر دو پای بشوید و دو کف داخل است در سماوی غسل و در لفظی آیه که آنحضرت صلوات  
 فرج را شسته دست بر زمین زمین از بلبسته از اندر آنکه او در روی آمده که مسح کرد  
 دست را بجاک و منديل را برگردانید و آب را بر دست افشانند گفت که غسل گشت من در  
 هتم که وی سر ساخت می بندم و در غسل جنابت و در لفظی غسل حیض آنرا بشکنم و در آنایم  
 فرمودند بگله این قدر ترا بس است که بهر دو دست آب بر سر ریزی سه بار و آن گفته آنرا  
 بر تمام بدن و پاک شوی و فرمودن حلال نمی گفتم آمدن را در مسجد از برای حالتی جنب  
 مانند گفت من و جناب نبوت از یک آید و غسل می بر آوردیم از جنابت و در سناس  
 ما هر دو در آن آوند آمد و شد میکرد و فرمود زیر هر سوی جنابت است موس را بشوید  
 و بدن را صاف بکنید و فیضعف

در هر دو کف  
 در هر دو پای

**باب در بیان تیمم**

فرمود داده شد مچ چیز که هیچ یک را پیش از من داده شد منصور شدیم عجب آیمایه  
 و گردانیده شد بر اس من چه زمین سجد و طور هر که یا نماز در یاد بگذارد آنرا جانجا  
 که دریافت و حلال شد مرا غنائم داده شد شفاعت و هر نمی در قوم خاصه میوشند  
 زمین بسوی کافه سبوت شدیم و در لفظی آمده که خاک زمین را از برای ما ظهور گردانیده  
 و سیکه آب نیایم و در لفظی دیگر است که هر آب طور است از برای ما عمارتین یا سر او شود

این قدر ترالسست که هر دو دست را یک بار بر زمین زنی و دست چپ را بر دست راست  
 بساتی و ظاهر هر دو دست در روی خود مسح کنی و این حدیث متفق علیه است بلفظ مسلم  
 و در روایتی از بخاری آمده هر دو کف را بر زمین زدند و از آنها بسید و روی و پیشانی و کف  
 بدان مسح نمودند و در لفظ آمده تیمم و مسح است یکی از برای روی و دیگر از برای دست  
 تا آنچه و این حدیث موقوف است بر این عمر پس اربع همان اول است و فرمود خاک وضو  
 مسلمان است اگر آب تازه سال نیابد و لکن چون آب یابد از خدا بترسد و بس تن آب  
 کند و مرد سفر کردند وقت نماز آمد آب همراه داشتند بخاک پاک تیمم کردند و نماز گزارند پسر  
 آب یافتند و هنوز وقت باقی بود یکی وضو کرد و نماز گزارد و دیگر اعاده نکرد چون ماجرا بخانه  
 گفتند غیر عید را فرمودا صحبت السنة واجزا ناک صلاتک و دیگر گفت لک الاجر  
 صورتین و این ناظر است در اولویت فصل اول خسته را در راه خدا و صاحب قروح را چون جنب  
 کردند و غسل از مرگ بترسند میرسد که تیمم کنند و این موقوف است بر این عباس و مرفوعا هم  
 سکه رضی را نزد شکستن یکبار زد و بند دست امر کرد که سه بر جبار کند اما خودش سخت داشت  
 و یکی را که سرش مخرج بود از سنگ بفرود ترا این قدر لبندست که تیمم کنی و بر زخم پاره اینجا  
 بر بندست و بر آن مسح کنی و سایر جبار الشوی ابن عباس گفته سنت آنست که از تیمم جز یک  
 نماز بیشتر نگزارد و نماز دیگر را تیمم دیگر کند لکن بسندش سخت ناتوان است و صحیح آنست که حکم  
 تیمم حکم وضو است در هر امر پس از یک تیمم چند نماز می توان کرد

**باب در بیان حیض**

فاطمه خترانی همیشه را که استخوانه می آورد از شاو فرمود که خون حیض سیاه باشد و زنان آنرا  
 می شناسند چون حیض آید از نماز بازماند و چون خون دیگر باشد یعنی غیر سیاه وضو کن  
 و نماز بگزار یعنی استخوانه مانع نماز نیست و آسماء دختر عیسی گفت که در مرگن نشیند

اگر ز روی بر آب بیند ظهر و عصر را یک غسل بر آرد و مغزب مشا را غسل دیگر و فوج را غسل دیگر  
 و میان این غسلها وضو کند و خمر و خمر جوش را سخت استحاضه میشد آنحضرت صلوات الله علیه  
 فرمود وقتی است از شدیطان تو شش ما بفتند و بیض که بیشتر غسل بر آرد چون پاک شوی بپست و  
 چهار روز زیادت و سه روز نماز بگذارد و روزه گیر این مقدار ترا بس است و همچنین در هر  
 ماه می کنی چنانکه زمانه بیضی کنی و اگر توانی که ظهر را در یکس و عصر را شتاب نهانی و  
 غسل بر آری نزد طهارت و ظهر و عصر را بگذاری و مغرب را در وقت غشا را بجد ادا کنی  
 و غسل بر آری و میان دو نماز جمع کنی پس بکن از برای صبح غسل دیگر کنی و نماز  
 گزاری و این اعجاب هر دو امر است بسوی من یعنی بنا بر مزین سهولیت اذعان و چون  
 امجدید و خمر جوش شکایت خون پیش آنحضرت برد صلوات الله علیه و آنقدر است که حیض ترا  
 حبس میکرد از زمان پست غسل بر آرد و نماز کن پس او سه روز نماز را غسل می کرد یعنی از وقت  
 خود تا آنکه جناب شارع او را بران امر کرده باشد پس حجت بنش این روایت غیر منتهت است  
 ام عطیه گفته ماکد رت و صفرت را بعد از ظهر چیزی نمی شمردیم تهی در چون زن حیض میکرد با او  
 نمی خوردند آنحضرت صلوات الله علیه و هر کار بکنید مگر نکاح و عاقله از فرودی تا از او بپوشد و با او  
 مباشرت میکرد اما آنکه حائض می بود و هر که زن حائض را بیاورد و یا درینار یا نیمه آن تصدیق میکند  
 و گفت آیا نیست آنکه زن چون حیض میکند نماز نمی گزارد و روز نمی گیرد و عاقله در حجت الخواص  
 و موضع سرف و حالت احرام حائض شد فرمود بکن آنچه حاج می کنی هر آنکه طواف خانه میکنی  
 یا آنکه پاک کردی و از زن حائض مافوق آزار احال داشته و زن نفسا در عود نبوت  
 تا چهل روز و نفاس می نشست اما اول بقضای نماز زمان نفاس کرد و الله اعلم

## کتاب الصلوة

### باب در بیان مواقیت

وقت نماز پیشین زوال مهرست مسایه مرد بر ابطال او باشد تا آنکه وقت نماز دیگر حاضر نگردد  
 و وقت نماز دیگر تا آنجا است که آفتاب بر زاننده رسد و وقت نماز شام با او است که شفق  
 غائب نشده است آنحضرت صلی الله علیه و آله شفق مهرست و وقت نماز صبح تا زین شب اوسط  
 و وقت نماز با باد از طلوع فجرست تا آن زمان که آفتاب طلوع نشده و در لفظی در بانه نماز  
 عصر آمده که مهر سفید و پاک است و در لفظی مرتفع است ابی برزه اسلمی گوید آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 می کرد و یکی از ابا بوی منزل خود کرد در اقصای مدینه بود بر سیگشت و نه از آفتاب بر زاننده و اوقات  
 و تحب میداشت تاخیر عشا و خواب را پیشتر از آن کرده میگرفت و سخن کردن را بعد از آن و بر میگردد  
 از نماز صبح و یک مرتبه پیشین را می شناخت و از شفق تا صبح آید می خواند و در لفظی آمده که گاه سه  
 عشا را صد مرتبه و گاه سه آن را نمون می کرد اگر دید که مردم فراهم شده اند تعجیل فرمود و اگر دید که در  
 کرده اند تاخیر نمود و صبح را در غلج گزاردی و در یک نماز بنگاشت نماز بر پا کرد و بعضی مرتبه  
 را می شناخت و تغرب وقتی گزاردی که حضرت از نماز موقع قبل را می دید شبی نماز عشا را حتی  
 گزارد که عشا شب بگذشت بر آمد و فرمود و قلمش چون است اگر شقت بر است نمی بود امر  
 باین وقت می کردم و فرمود چون گرمی سخت شود سردی بنماز کنید که شدت سردی از جوینان  
 جنمست و گفت صبح کنید و نماز با باد که اعظم است از سبأ جویشا یعنی آغاز غلج انجام و اسفار با باد  
 فرمود هر که دریافت صبح کعتی پیش از بر آمدن حموی نما صبح دریافت و هر که دریافت کعتی از پیش از آن  
 فرود و نماز در وقت اول کعت لفظ صحیح آمده و بعد گفته که سبب این کعت است یعنی درین حد  
 نه در تمام و فرمود نیست نماز بعد از صبح تا آنکه مهر بر آید و نه بعد از عصر تا آنکه آفتاب بنشیند  
 و در لفظی و نه بعد از فجر و این صبح ترست از اول سه ساعت است که در آن نماز و اقبام  
 روانیست کی نزل طلوع مهر تا آنکه بر آید دیگر بنام نمیدانم و تا آنکه زائل شود سوم نزل و غروب  
 آفتاب تا آنکه فرو نشیند و حکم ثانی نزد شافعی از حدیث ابی هریره بنضعیف آمده و زیاده  
 کرده که هر روز جمعه یعنی نماز درین روز وقت زوال هم چنانست خاصه و بی عبد سنان را گفت

منگنی و سیج کیے را کہ طوائف کند باین خانه و نماز گزاردم کہ ام ساعت کہ خواب از شب یاروز و  
 آمدہ کہ فجر و فجرست کیے آنست کہ طعام را حرام می کند و نماز دران حلال است دیگر آنست  
 کہ نماز صبح دران حرام است و طعام دران حلال و در لفظ آمدہ آنکہ محرم طعام است دراز سیر و در وقت  
 و دیگر تجویم کہ گشت و فرمود: افضل اعمال نماز کردن است در اول وقت آن جنون خداست  
 و در اوسط وقت حجت الہی است و در آخر وقت عفو خدا اگر سندان خیر سخت ضعیف است  
 و بعد از فجر نمازی نیست مگر دو سجده و در لفظ آمدہ نیست نماز بعد طلوع فجر مگر دو رکعت فجر آسم  
 گفت آنحضرت صلعم نماز عصر گزارد و بخواند آم و دو رکعت نماز کرد و پرسیدم فرمود از دو رکعت  
 کہ بعد از ظهر باشد مستغول شتم این دم گزاردم گفتم مگر قضا کنیم این بدو را چون فوت شوند فرمود  
 ندیعیے قضا و رین وقت از خصائص من است

## باب در بیان اذان

طائفی عبدالسد بن زید را در خواب اذان آموخت دران تکبیر چهار بار آمدہ بغیر ترجیع و اما  
 یک بار مگر قد قامت الصلوٰۃ آنحضرت فرمود صلعم این کہ تو دیدی سے خواب راست است  
 انتشار الصدقائے و در طریقے دین قصه قول بلال د اذان نجر الصلوة خیر من النوم زیاد  
 آمدہ و در لفظ آمدہ کہ گفتن مؤذن این جمله بعد از حی علی الفلاح سنت است و با جمله نبوت اذان  
 و این قول بتقریر نبوت بوده است و تقریر نوعی از سنت است و جناب سیالت صلعم بومخذوہ را  
 اذان آموخت و دران ترجیع آمدہ یعنی و شہما و تمین و این زیادت است بر حدیث ابن بکر  
 و زیادت عنان قبول است و خبر اول نزول سنن است و خبر ترجیع نزد مسلم لکن تکبیر را در  
 اولش دو بار گفته اما در سنن احمد و هر چهار سنن مرلیع ذکر نموده و بالامور شد ترجیع اذان  
 و ایثار اقامت مگر قول قد قامت الصلوٰۃ لکن مسلم این استثناء را ذکر نکرده و نسائی گفته  
 آمر بلال آنحضرت صلعم بود ابو جحیفہ بلال را دید کہ نزد اذان هر دو انگشت سبأ و وی در هر دو



گوش او بود و در لفظی آمده که در هر دو گوش خود کرد و نزد قول حی علی الصلوة کردن خود نجاس  
راست و چپ سجید و خودش دو نکره تمام بدن خود آنحضرت را از ابو میزوره  
خوش آمد و اذان آنحضرت و این دلیل است بر آن که مؤذن مرد خوش آوازی است  
چنانچه سوره گفته بار ما عیدین با آنحضرت گزاردم بغیر اذان و اقامت و در قصه و تحقیق  
از نماز آن که اذان گفت بلال امین از گزار آنحضرت صلوات کرد آنچه هر روز می کرد و در نزله مغرب و شام  
بیک اذان و دو اقامت گزار داد و لفظی چنین است که حج کرد میان مغرب و شب یک اقامت و در طریق آمده که  
بر نماز اقامت گفت و در روی دیگر آمده که نماز کرد و هیچیک از آن هر دو فرمود اذان بگوید بلال امین پس  
بخوید و بنشیند یعنی در سحر رمضان تا آنکه نذاکه برین اقامت و وی نایب بود و نایب کرد تا آنکه او را بگویند  
صبح کردی صبح کردی و این دلیل است بر جواز دو اذان از برای نماز صبح در رمضان  
و یک بار که بلال اذان قبل از فجر گفت آنحضرت فرمود که برگردد و نذاکند که بنده نجفست  
و نیست درین خبر دلیل بر منع اذان پیش از صبح با آنکه ضعیف است و حدیث نخستین صحیح  
متفق علیه فاین نماز آنکه فرمود چون نذاکه برین اقامت بگویند ای حیلتین که پیش  
سابع لاجل و لا قوة الا بالله بگویند عثمان بن ابی العاص فرمود که اقامت قوم خود بکنند فرمود  
تو امام ایشان هستی اقتدا کن با ضعیف ایشان و مؤذنی بگیر که بر اذان اجرت بگیرد و فرمود  
چون وقت نماز آید کی که از شما اذان گوید و درین خبر حدیث است بر اذان و ایجاب امین  
و بلال را در اذان امر بر تسل فرمود یعنی تا آنی و در اقامت بعد یعنی تا بی گفت میان هر دو بقده  
فراغ از اکل و زنگ کن و حدیث است متوضی بودن مؤذن ضعیف است بحدت نمی آرد  
آری که اذان گوید همان اقامت هم گوید و لکن این نیز ضعیف است چنانکه خبر امر اینست  
لیقظ فاقترانت نیز ضعیف وارد و مؤذن الملک است با اذان چنانکه امام الملک است اقامت و ضعیف  
و دعا بیکه میان اذان و اقامت کنند و پس نه شود یعنی بلکه نیز ای می گرد و وجه نیز شنید  
نراین دعا بگوید اللهم رب هذه الدعوة التامة والصلوة القائمة آت محمدان السيلة

والفضيلة وابغنه مقاماً محموداً الذي وعدته انحضرت صلعم اور روز قیامت شفاعت فرماید

## باب در میان شروط نماز

هر که در نماز کند گند وی برشته وضو کند و اعاده نماز نماید یعنی فسانا تضرع وضوت قبول نیست نماز نشسته  
 مگر بجز اینی سبوح و سرپوش زان و جامه اگر وسیع است بدان متخف شود و میان هر دو شرط  
 او خلط نماید و اگر تنگ است مستحضر شود بدان و در یک جامه که بر دوش از ان چیزی  
 نیست نماز نباید گزارد و زن را گزاردن نماز در درع و خار بغیر ادا درست است اگر  
 آن درع سمانغ باشد و پشت هر دو دست هم را بپوشد عامر بن ربیع در شب تاریک نماز  
 بسوی غیر قبله کرد چون آفتاب بر آمد معلوم شد که قبله نبود بران آیه فاینا قالوا انقلبه الله  
 فرود آمد و آنکه آمده که قبله در میان شرق و مغرب است محمول است بر قبله مدینه منوره و شب  
 و شب قبله بجانب مغرب باشد و گزاردن نفل بر احواله بهر سوی که روی کند جائز است و از  
 نفل جناب رسالت آفتاب ثابت آیتا بسیر میفرمود و لکن در نماز مکتوبه این کار نمی کرد و در سفر  
 چون اراکون قطع میکرد رخ خود با احواله بسوی قبله می نمود و کبکب می برآورد و پسر بهر سوی که احواله  
 سیرت نمازی کرد و تمام روی زمین سجده است بجز مقبره و حمام و جای انداختن سنگین  
 و جای بزج جانوران و وسط راه و جای ماندن و بودشتان و بالان پشت خانه خدا  
 و نماز گزاردن بسوی گور باوشستن بران نهی عنه است و هر که بسجده در آید اگر در نفل از وی  
 تذر بیند مسح کرده در ان نماز گزارد چه طوطی خنجرین که وطنی از وی کرده همین تراب است و در نماز  
 هیچ شئی از کلام صالح نیست چه نماز بهین تسبیح و کبکب و قرات قرآن باشد و عهد نبوت صحابه  
 در نماز بجاست خود سخن می کردند این آیه فرود آمد و حافظ علی الصلوات و الصلوة الواسطی  
 و قوس الله قانتین مراد بوسطی نماز عصر است و مراد بقنوت سکوت پس ماورشدند بخوشی  
 و نهی کرده شدند از سخن کردن در نماز تسبیح در نماز از برای مردان است و تصفیق از برای

زمان آنحضرت صلوات الله علیه کرد و در سینه او آوازی همچو آواز گیسو سینه می بود و اگر ایستادن  
 و این دلیل است بر آنکه گریستن در نماز جایز است علی مرتضی اگر در نماز بر آنحضرت صلوات الله علیه  
 تخم نمودی پس تخم مبطل نماز نباشد و اگر یکی در نماز سلام کردی بسط کن شریف آنست  
 بجواب نمودی آنست دختر زینب را در نماز محال بود و فرمودی می نهاد و نزد قیام بر می نشست  
 و این ماخوذ از حالت امامت بود و در نماز امر گشتن بار و کوزه و دم آوردن اینها مفضل است غیرت

**باب در بیان ستره نمازی**

گذرنه از پیش صدر اگر بدانند که کدام اشم بروی است تا چیلن بایستد بهتر باشد او را اول گزشتن  
 از روی او و در لفظی چیلن سال آمده و این ستره برابر چوب پسین پالان شتر است  
 هر حال استتار باید کرد هر چند بسهم باشد چه اگر ساتری مثل موخره حل در پیش او نیست  
 گذشتن زن و خروسک قطع نمازش کند و در لفظی آمده که سگ سیاه شیطان باشد  
 گویم مراد بقطع کمی ثواب است بخل مصلی آنست که در نماز بپوشد و اگر هیچ شی قاطع نماز نیست  
 و تا او اندی دفع نکند و ستره اگر یکی از نزد مصلی بگذرد او را دفع کند اگر باز نماز مقامه نماید  
 که شیطان است و در لفظی آمده که قرین است یعنی شیطان همزاد انسان و اگر هیچ ستره نیابد  
 همین عصا خود را بردارد و اگر عصا هم نبود خط بر زمین کشد باز هیچ زیان نیست هر که از  
 پیش او بگذرد و ندانند حدیث حسن است و از علم اضطرار این غیر مصیبت

ع

**باب در بیان حث فروتنی در نماز**

اختصاص در نماز سنی عنه است یعنی دست بر تهیگاه نهادن بهبود اینکاری کرد در طعام شام  
 اگر پیشتر برسد پیش از نماز مغرب آنرا بخورد و در نماز زمین را از سنگ نیز با صاف نکند که  
 رحمت و برکت او است و اگر ناگزیر باشد یکبار پیش نکند یا ترک بد و آفات دنیا یعنی چپ و راست

گر لیستن بر بونی شیطان سست از نماز منده و لند او خبر دیگر آرد که دور از خود از التفات آن  
 پاک شدن سست و اگر لایب باشد پس در نماز قطع کند چنان کی که در نماز باشد مناسبت  
 خودست آت بن بکلیب راست و پیش خود نیندازد لکن از جانب چپ بیفکند و در لفظی نموید  
 آرد حالت را پرده بار یک سخن رنگین منتفش از صوف بود که جان جانب نماز را پوشیده بود  
 و تصاویر داشت آنحضرت فرمود صلواتم این تمام خود را و لکن که تصاویرش در نماز عارض  
 می گردد و در لفظی آرد که این خیمه مرا از حضور و نماز مشغول کرد و فرمود این تو سگ و نماز  
 نظر باستان کنند باز مانند ورنه که بسوی ایشان باز نگردد و حجت نماز حضرت طعام و زود  
 حال دفع ایشان یعنی بول و براز و از نجس که مشاوب از طرف شیطان سست هر که در نماز  
 فاشه بکند تا تواند بکلم آن پردازد

**باب در بیان مساجد**

ساختن مسجد باو خانها مایه سست و همچنین پاکیزه و خوشبو دار استن آنها بکشتن خدا میداد  
 که گور ای غیر از خود را مسجد بگرفتند چون مردی صالح میان ایشان می مرد و قبرش مسجد  
 میساختند ایشانند بدترین خلق لشکر نبوت از خود شامین انما لگرفتا کرده بیاورد  
 بستونی از ستونهای مسجد بر بست روی مشرک بود و این دلیل است بر آنکه نجاست شرک  
 معنوی سست نه صورتی و در این رابطا تقریبی فرموده قرآن خطاب مسلمانان است را و مسجد  
 بنظر انکار را حفظ کرد وی گفت من شرور مسجدی توانم در روی بهتر از تو بود یعنی رسول خدا <sup>صلوات</sup>  
 اگر کسی را بینی که در مسجد ضلالت خودی جوید او را بای گفت که این ضلالت را خدا بر تو باور نداشت  
 مسجد از برای این کار ساخته شده است همچنین هر که خیر و فرزند کند در مسجد او را بگویند که آنجا  
 ترا سودمند کند مسجد تمام خود و در <sup>نعمت</sup> نیست سعد بن معاذ روز خندق خسته شد آنحضرت <sup>صلوات</sup>  
 برای وی خیمه در مسجد زد و او را شرف از قبر به بفرماید پیشه در مسجد ازی می کردند آنحضرت <sup>صلوات</sup>

حاشیه را پنهان کرده و نیمه و کبیری سیاه نمیدرسد و در سجده است پیش نماز شده آمدی و سخن کردی  
 افکندن آب برین در سجده گناه است و کف و اشرفین است قیامت نیاید تا آنکه در  
 نماز کند در سجده آنحضرت صلوات فرمود من کلمه نوحیم تشبیه مساجد یعنی برافراشتن و  
 و آستان آن و تعریفش شد بر آنحضرت صلوات اجراست و سه تا آنکه نفس در نماز نشاید که  
 که مرد از سجده بیرون می افکند و هر که در سجده در آید نشیند تا آنکه دو رکعت بگذارد و اینها  
 تخته الهی نامند و حدیث دلیل است بر وجوب آن

### باب در صفت نماز

چون اراده نماز کند وضوی کامل بر آرد و در قبله شده بگیرد یعنی الله اکبر و آنچه  
 از قرآن آسان شود بخواند و بر کوع رود باطمینان چون سر بر آورد راست بایستد سجده  
 کند باطمینت و بر نشیند بعد از سجده باطمینان و سجده دیگر همان اطمینان بجای آورد و در  
 نماز این چنین کند و در لفظی قیام باطمینان آمده و در لفظ دیگر قیام صحتی ترجیح العظام  
 و اد شده و در روایتی دیگر آمده که تمام نیست نماز هیچ یک از نشانی آنکه وضوی کامل کند چنانکه  
 او تعالی امر کرده است پسته بگیرد و حمد کند یعنی سوگند فاتحه بخواند و ثنا گوید و اگر قرآن جمله  
 داشته باشد بخواند و رتبه حمد بگیرد و تهلیل گوید و در لفظی آمده که اسم القرآن و آنچه خدا خواهد  
 بخواند و در لفظ دیگر آمده که باز آنچه تو خواهی بخوان یعنی از قرآن بزبان عربی از هر سو و آنچه  
 خواهی بخوانی جناب رسالت صلوات نزد بگیرد هر دو دست برابر هر دو دوش برداشته و نزد  
 کوع هر دو دست برابر هر دو زانو مکن کردی یعنی قرارداد ای و پشت را در آستانستی یعنی تا بگو  
 و بر نشیند با گردن و نزود رفع راس ستوی می استاد تا آنکه هر چند استخوان بجای خویش می آید  
 و در سجده هر دو دست بر زمین می نهاد و آنها را نمی گسترانید و نه هر دو را قبض می کرد و در  
 انگشتان هر دو پا را سوی قبله می کرد و بر دو رکعت که از برای تشهد نشیند بر پای چپ

می نشست و پای راست را ستاده می داشت و در کت اخیره پای چپ را مقدم و پای دیگر  
 را منت و ب نموده بر مقدمی نشست و نزد استادان نماز و جهت و جهی للذی  
 فضل السموات والارض تالمسلمین واللهم انت الملك تا آخر می خواند و مسلم گفته این  
 در نماز شب بود گویم مرا بخوانند این ادعیه بعد از تکبیر تحریمه است نه پیش اذان و عادت  
 آن بود که بعد از تکبیر تحریمه اندک پیش از قرات خاموش می ماند ابوهریره گفت قربانت  
 شوم بیان این ساعت لطیف چه می خوانی فرمود اللهم یا عدل بین و بین خطایای  
 و عمر بن خطاب سبحانک اللهم الم می خواند و اول مرفوع متفق علیست و ثانی موقوف  
 بر عمر و در روایتی آمده که بعد از تکبیر می گفت اعد ذابله السميع العليم من الشيطان الرجيم  
 من هنه و نفضه و نفضه و در روایت دیگر او شده که آغاز نماز تکبیر و آغاز قرات باحمی کرد  
 و نزد کعب سر بلند می نمود و در پشت می کرد و لکن میان این هر دو می داشت و نزدیک  
 راس از کعب سجده نمی فوت تا آنکه راست بایستد و خمین چون سر از سجده برداشتی سجده دیگر  
 نیکوتر تا آنکه راست نشیند و بعد از هر دو رکعت تشهد می خواند و پای چپ را می گسترانید  
 و پای راست را ستاده می کرد و این دلیل است بر فرضیت اعتدال در احوال نماز و از  
 عقبه شیطان نمی میفرمود و مراد بقیه اتعاست یعنی نشست سگ که هر دو سرین بر زمین  
 بچ پانزده و دو ساق و نخذ را ستاده کرده هر دو دست بر زمین نهد دیگر آنکه هر دو پای بگستراند  
 و هر دو سرین بر باشد بگذاشته بنشیند و این مناسب ترست بفسیر عقبه و حتی کرد آنکه هر دو  
 ذراع خود را فرس کند بچو انتر اش سبع و نماز استسلیم ختم میکرد و نزد آغاز نماز هر دو دست بر زمین  
 هر دو دوش بر می داشت و نزد کعب و سر برداشتن اذان نیز فرغ بدین می کرد و سمع الله  
 لمن جده له بنا لك الحمد میگفت و این کار سجده نمی کرد و در لفظی آمده که هر دو دست را  
 محاذی سنگین میفرمود و پسر تکبیر می بر آورد و در لفظی دیگر آمده تا آنکه محاذی میکند هر دو دست  
 را با کعبه و گوش و دست راست بر دست چپ بر صدر می نهاد و فرمود نیست نماز کسی اکلم القرآن

نخواند و در لفظی وارد شده که کفایت نمی کند نمازی که در آن امر القاب خوانده و حمد و شهادت  
شما می خوانید در پس امام خود این کار نکنید مگر فاتحه الکتاب که آداب آن در چه نسبت نماز  
کس را که آنرا نخواند و آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که هر که در نماز را با کسی شروع می کرد و او سبک را  
قرأت و آخر آن نمی خواندند و در لفظی زیاده کرد که هر بیسمله نمی نمودند و در روایت دیگر  
واردست که پنجاه می گفتند و برین است عمل نفی آنیم غیر گفته نماز گزار دوم در پس ابوهریره  
پس بسمله خواند پسر فاتحه و چون تا اول الضالین سید آیین گفت و نزد سید و در قیام از بسمله  
الله اکبر گفت و بعد از سلام گفت سوگند یکبار که جان من در دست اوست مثل شنبه تا اتم  
در نماز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و فرمود چون فاتحه خواند بسمله گوید که ایله کیه از آیات فاتحه است  
و این موقوف است بر ابوهریره و بود آنحضرت صلی الله علیه و آله که چون از قرأت ام القرآن فارغ شد  
آواز خود بآمین برداشتی می آید و گفت من نمی توانم که از قرآن چیزه بگیرم اینچ کفایت کند  
انان بایک مویخت فرمود بگو سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة  
الا بالله العلی العظیم و در نماز ظهر و عصر در دو رکعت اولی فاتحه و در دو رکعت دوم و حی انا سماع آیتی که  
و رکعت اولی را در این دو رکعت پسین همین فاتحه بخواند پس ابوسعید خدری گفته اند که هر که  
قیام نبوت را در ظهر و عصر پس در دو رکعت نخستین نماز پیشین بقدر الم تنزیل السجده میخواند و در دو رکعت آخر  
لفظ آن قرأت میفرمود در دو رکعت اول عصر بر مقدار دو رکعت پسین ظهر میخواند و نیمه آن  
در دو رکعت آخر عصر غرض از بسین ظهر اتطویل و عصر را تخفیف می فرمود و در غروب قصاص  
می خواند یعنی از قنات آخر قرآن و در عشا و وسط مفصل در دو رکعت اول آن ابوهریره گوید نماز  
نکردم در پس احدی اشبه تر بنماز نبوت ازین شخص و تمام در غروب سوخته بخواند و در نماز صبح در دو  
جبهه سجده و ملاتس خواند این سوره گوید همیشه همچنین میگرد و هیچ آیت رحمت در نماز نیاید  
مگر زودش سوال می کرد و نه آیت عذاب مگر آنکه از آن بود میزد و فرمود من نمی کرده شده ام از آنکه  
قرآن را در رکوع و سجده بخوانم در رکوع تعظیم رب و در سجده اجتهاد در دعا بکنید که در خود استجاب است

در رکوع سجده بسم الله الرحمن الرحيم بنا و بعد الحمد لله اعفوا لي بسيا سي گفت و نماز را دره  
 نماز تکبیر می بر آورد و همچنین در رکوع می گفت سمع الله لمن حمده نزد رفیع صاحب ازان و در نماز  
 و لک الحمد و وی تمام است پس در تکبیر گویند بسبحه می نیت و نزد رفیع اسان انان هم تکبیر  
 می بر آورد و با تکبیر گویند بسبحه می نیت و نزد برداشتن سر ازان تکبیر می بر آورد و عرض کند  
 در تمام نماز همچنین می کرد و بسببیکه از دو رکعت بعد از شستن بر می خاست تکبیر می گفت و در  
 روایتی آمده که نزد رفیع اسان از رکوع این دعا خواند اللهم ربنا لک الحمد صل علینا  
 و علی اولادنا و علی ائمتنا و علی من اتبع الهدی و بعد از آن بر جبهه و بدست شریف است  
 بسوی پیشانی کرد و بر هر دو دست و هر دو زانو و اطراف قدیمین و در نماز میان هر دو دست  
 خود فرجه می گذاشت تا آنکه میان ابطین شریفین نمایان گشت و گفتی چون سجده کنی هر دو دست  
 بر زمین نمی برد و آنچه را بر آید و همچنین در رکوع میان اصابع هر دو دست فرجه گذاشته و در  
 سجده آنرا ضم نمودی و چارگان نوشته نماز گزار یعنی در حالت مرض و بیجان هر دو سجده می گفت  
 اللهم اعفوا لی و ارحمی و اهدنی و عافنی و ادرنی فی مالک بن حویرث دید که آنحضرت صلعم  
 نمازی گزار در دو نماز بر پنجاست تا آنکه مستوی نشست و قعود و این اجل است حضرت گویند رواه البخاری  
 و اما ایاه بعد از رکوع قنوت کرد و بر آنجا از عرب بدعا نموی پس از آنکه او در لفظی دیگر آمده که لم یزل و صبح قنوت  
 می نسوزد یا آنکه دنیا را بگذاشت و آورده که قنوت نمی کرد مگر در مکه قومی را دعای کرد یا بر قومی  
 دعای نمود سعد بن طارق گفته پدر را گفت شما پیش آنحضرت صلعم را بی بکر و عمر و عثمان  
 صلوات نماز گزارده اید و فرج قنوت می خواندند گفت ای پسر من محدث است یعنی خوبت  
 بران حسن بن علی علیهما السلام گفته آموخت مرا زبوا خد صلعم کلمه چند که آنرا در قنوت و تر  
 می گفته باشم اللهم اهد فی غیبت هدیت الخ و راه اخذت لسان و آخرش وصلی الله علی النبی و آله  
 و ابن عباس او دعا آموخت که در قنوت صبح گوید و آن همین دعای مذکور است و شد ضعیف  
 و فرمود چون یکی از شما سجده کند چنانچه پیشتر نشیند بلکه هر دو دست پیش از هر دو کعبه بر زمین نهد



و این در سند اقوی ترست از حدیث وائل بن حجر که دیدم آنحضرت صلم چون سجده کرده  
 هر دو زانو را پیش از هر دو دست بر زمین نهادی و در تشهد دست چپ بر زانو سے چپ  
 و دست راست بر زانوی راست نهادی و پنجاه رکعت را عقد استی و باگشت سبأ باشد  
 فرموده و این نزد مسلم است و در روایتی آمده که در صلح اقبض کرد و باگشته که متصل  
 ابراهیم است اشاره فرمود و بحسب ابن سعد و راشد آنوقت و گفت چون کی از شما نماز کند  
 بگوید یا تحیات الله الهم پسر هر چه از دعا پسندد بخواند و این اصح صیغ تشهد است و پیش ازین  
 سلام بر جبرئیل و میکائیل میکردند پس این تحیت آنوقت و آمد که در مردم را بیاورد و آن عمل  
 را صیغته دیگر تعلیم کرد بلفظ التحیات المبارکات الصلوات الطیبات الله الهم یکی را دیگر در نماز  
 دعای کند لکن تمجید و تصلیه نکرده فرمود این کس شتابی کرد و او را خوانده بفرمود که چون کی  
 از شما نماز گزارد بامیت بخورد شاد بگردد پسر در و در پیغیر فرستد باز هر چه خواهد دعا کند  
 بشیر بن سعد گفت ای رسول خدا او تعالی ما را امر کرد بصلوة بر شما پس این در و دیگر گوئیم  
 خاموش شد باز فرمود بگوئید اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم  
 و بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم فی العالمین انک حمید مجید و  
 سلام پنچانست که آنوقت شد بدو آن خرمیه زیاده کرد چگونه در و فرستیم بر شما نماز خود  
 و فرمود پناه جمید در تشهد از چهار چیز و بگوئید اللهم انی اعوذ بک من عذاب جهنم و  
 من عذاب القبر و من قننة الهیاء و الملمات و من شر قننة المسیح الدجال و مسلم است که  
 این را بعد از تشهد اخیر گوید ابو بکر صدیق رضی الله عنه گفت مراد عافی بیاموز که در نماز خود  
 می گفته باشم فرمود بگو اللهم انی ظلمت نفسی ظلما کثیرا و لا یغفر الذنوب الا انت  
 فاغفر لی مغفرة من عندک و ارحمی انک انت الغفور الرحیم و ائمن بن حجر  
 گوید نماز گزار دوم با رسول خدا صلعم پس سلام می داد از طرف راست و چپ و میگفت  
 السلام علیکم ورحمة الله و بركاته و از او عین نبوت است در پس هر نماز و رض

لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير  
 اللهم لا مانع لما اعطيت ولا معطل لما منعت ولا ينفع ذا الجحذ منك الجحذ ودر پس هر نماز  
 تعوذ میگردانند این الفاظ اللهم انی اعوذ بک من الخجل واعوذ بک من الجبن واعوذ بک  
 من ان ارد الی اذذل العمر واعوذ بک من فتنه الدنیا واعوذ بک من عداب القبر  
 لفظ در محفل قبل از خروج نماز و بعد از هر دو سمت و تبرک از انصراف از نماز سه بار  
 استغفر الله لیتراحم و ما خواتمی اللهم انت السلام و منک السلام تبارکت یا  
 ذا الجلال و الاکرام و فرمود هر که تسبیح کند در پس هر نماز سی و سه بار و حمد گوید سی و سه بار  
 تسبیح بر آری سی و سه بار و این نود و نه مرتبه شد و از برای تمام صد لا اله الا الله وحده  
 لا شریک له له الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير گویند پیشبیده شود خطای او اگر چه  
 بزرگ و در باشد یعنی در کثرت و در روایتی تسبیح سی و چهار بار آمده و سخاوت بن جبل را فرمود  
 وصیت می کند ترا که ترک نکنی پس هر نماز آنکه بگویی این دعا اللهم اعنی علی ذکوک و تشکرک  
 و حسن عبادتک و آمه که هر که بخواند آیه الکرسی در پس هر نماز فرض منع نکند او را از دخول  
 جنت مگر موت و طهرانی قل هو الله احد نیز زیاد کرده و فرمود نماز گزار بیچنانکه بدیشمارا کن  
 می گزارم و بگزار آنرا استاده و اگر نتوانی نشسته و اگر این هم نتوانی بر پهلوی و اشاره بکن  
 بیماری بر و ساده نماز کرده بود آنرا بیفکند و فرمود نماز کن بر زمین اگر بتوانی و نه اشارتی  
 بکن و سجود را پست تر از رکوع گردان و این موقوف است بر جای بر

## باب در بیان سجد سه و قنوت و شکر

آنحضرت صلوات الله علیه نماز ظهر یا مردم گزارد و بر دو رکعت اولی نشست و برخاست مردم هم برخاستند  
 تا آنکه نماز تمام کرد و منتظر تسلیم ماند تا تسبیح گفت و حال آنکه جالس است پس در سجده پیش از  
 سلام کرد باز سلام داد و در روایتی آمده که در هر سجده تسبیح بر آورد و جالس بود و مردم همراه وی

بجای جلوس فراموش شده سجده کرد و یک بار دیگر برو رکعت از نظر جامع سلام داد و نود و نوبت کرد پیشگاه  
 مسجد بود ایستاد و دست خود بران چوب نهاد و قوم ابو بکر و عمر بودند اما از حدیث متفق نگردند و سراج مروی بر آنست  
 صحابه گفتند مگر نماز که ماه ششم و یکبار او را زد و الیدین می گفتند گفت اسے رسول خدا فراموش کردی  
 یا نماز کوتاه شد فرمود نه فراموش کردم و نه نماز قصر گریه گفت آری فراموش کردی پس  
 دو رکعت دیگر بجای آورد و سلام داد و تکبیر بر آورد و مثل سجده خود سجده کرد و یاد از ترانان تیسر  
 برداشت و تکبیر گفت در روایتی زیاده کرده که این نمازها هم بود و در لفظ آمده که فرمود  
 ذوالیدین راست می گوید صحابه با شارت گفتند آری او این صحیحین است لکن بلفظ  
 فقها او در روایتی آمده که سجده کرد تا آنکه حق تعالی متیقنش کرد و یک بار  
 نماز کرد با مردم و سهو نمود پس دو سجده بر آورد و تشهد نمود و سلام داد و فرمود چون شک کند  
 یکی از شمار نماز و نداند که سه رکعت گزارده است یا چهار شک را بیندازد و بر یقین بنا نماند  
 دو سجده کند پیش از سلام اگر پنج رکعت گزارده است نماز را شفع کند و اگر تمام گزارده است  
 ترغیم شیطان باشد یک بار آنحضرت نماز کرد چون سلام داد و گفت ای رسول خدا در نماز  
 چیزی نوید آمده است فرمود چیست گفتند چنین و چنان گزاردی پس پاک خود بپسید و رو قبله  
 شد و دو سجده نمود و سلام داد و فرمود اگر در نماز چیزی حادث می شد شمار ابدان خبری کردی  
 و لکن من بشرم مثل شما و فراموش می کنم چنانکه فراموش می کنید شما چون نسیان  
 کنم یاد ماندم او چون یکی از شمار نماز خود شک کند باید که تحر سے صواب کند و نماز را  
 بران تمام نماید پس دو سجده کند و در لفظ آمده که تمام کند نماز او سلام و بد باز سجده نماید و دو  
 سجده سهو کرد آنحضرت صلوات بر او سلام و کلام و در صورت شک دو سجده بعد از سلام نماز  
 و هر که بر چیزی از شک بعد از دو رکعت پس اگر راست استاده است استاده ماند و عود نکند و دو سجده  
 نماید و اگر راست نه استاده است بنشینند و نیست سهو کرد و فرمود نیست سهو کرد یک در پس  
 امام سمت پس اگر سهو کرد امام بروی و بر کسیکه در پس اوست سجده سهو است و هر سهو را دو سجده

بعد از سلام تمجید کردند صحابه همراه جناب نبوت در سوؤ اذا السماء انشقت و اتقوا ابن عباس  
گفته نیست سوؤ ص از عزائم سجود و لکن آنحضرت ما دیدم که در آن سجده کرد و همچنین سجده کرد در  
سوره نجم و در روایتی آمد که سجده نکرد در آن و فرمود مفضل شد سوره حج بد سجده هر که سجده نکند  
در آن بخواند آنرا عمر گفته ای مردم ما می گذریم بسجود پس هر که سجده کرد خوب کرد و هر که نکرد بد  
گنا نیست و در لفظ آمده که فرض نکرده است خدا سجده را و اگر خواهد بکند عمر گفته آنحضرت با  
قرآن می خواند چون بسجده گذشته بکبیر گفته و سجده نمود ما هم سجده می کردیم و چون امر  
سرت انگیز آمدی در سجده شکر افتادے آیت بار سجده دراز کرد و بعد سر برداشت  
گفت نزد من جبریل آمد و بشارت داد پس خدا را سجده شکر کردم علی مرتضی خبر اسلام  
اهل بین آنحضرت صلعم نوشته بود چون آن خط بخواند در سجده افتاد گویم درین سجود  
طهارت شرط نیست

باب در بیان نماز تطوع

ربیع گفته آنحضرت صلعم فرمود بخوانه گفته مرا نقت شتا و جنت می خواهم فرمود جزین چیز دیگر  
میخواهی گفته نه همین می خواهم فرمود اعانت کن مرا بر نفس خود و کثرت سجود گویم حل این سجده بر  
نماز تطوع کما یغنیست بلکه تنها سجده هم کی عبادت استقامت بهمین حدیث و با ولا دیگر و اما نماز  
تطوع پس ابن عمر در رکعت از آنحضرت صلعم یاد گرفت دو رکعت قبل از ظهر و دو بعد از او و بعد از نماز  
و خانه خودش و دو بعد از عشاء و در پیش از صبح و در روایتی دو بعد از جمعه و خانه خودش  
و آمده که چون فجر طلوع شدی نماز نمی گزارد و رکعت خفیف و در لفظی ترک نمیدارد چهار رکعت  
پیش از ظهر و دو پیش از صبح و نبود بر هیچ شی از نوافل سخت تر و قهرا از دو رکعت صبح فرمود و دو  
فجر بهتر از دنیا و ما فیهاست و فرمود هر که بگذارد دو از ده رکعت در یک شب روز ساخته شود بسبب  
آن از برای او خانه و جنت و در روایتی لفظ تطوع یا و کرده چهار پیش از ظهر و دو بعد از

مغرب در و بعد از شام و پیش از صبح نشان داده و فرمود هر که محافقت کند بر چهار رکعت  
 قبل از ظهر و چهار رکعت بعد آن حرام کند او را خدای تعالی بر آتش دوزخ و فرمود هر که خدا  
 مردی را که بگذارد چهار رکعت قبل از عصر و دو رکعت نماز گزارد پیش از مغرب و در کت  
 سوم گفت هر که خواهد و این بنا بر کراهت گفته است از آنکه مردم آنرا سنت گیرند و خودش  
 قبل از مغرب دو رکعت گزارده آنرا گفت ما دو رکعت بعد از غروب شمس میگذاریم و  
 آنحضرت ما را می دید پس نماز امر میکرد بدان و نه نهی نمود از آن و تخفیف میکرد آنحضرت صلعم  
 در دو رکعت پیش از صبح تا آنکه عاقبت میگفت که ام الکتاب بهم خوانده یا خیر و در آن هر دو رکعت  
 قل یا ایها الکافرون و قل هو الله یخراجه و بعد از آن بر جانب دست راست دراز میشد و بدان  
 امر میکرد و میفرمود نماز شب دو گان و دو گان است و چون یکی صبح را رسید یک رکعت بگذارد  
 تا این نماز را در روز و در روتی آمده که نماز روز و شب هر دو شنی شنی است چنانی گفته این  
 روایت خطاست و فرمود افضل نماز بعد از فرضیه نماز شب است و در حق است بر هر مسلمان  
 و هر که خواهد پنج رکعت و هر که خواهد یک رکعت بگذارد و هر که خواهد یک رکعت و در آن موقوف است  
 بر ابی ایوب علی رضی گفته و ترجم نیست چنانست نماز مکتوبه و لکن سنت است که رسول خدا آنرا  
 مسنون ساخته و یک بار جناب نبوت در ماه رمضان قیام کرد تا شصت شب صحابش آیین آن  
 حضرتش بودند بر آمد و فرمود ترجمیم از آن که میباید بر شما نوشته شود و گفت خدا شمار را بر  
 کرده است نماز یک بهتر است از شتران سخن رنگ گفتند کدام نماز فرمود و در میان نماز عشا تا طلوع  
 فجر و در حق است هر که در آن نماز نماند عاقبتش گویا در یاد و نیکو در رسول خدا صلعم در رمضان نه  
 در غیر آن میگذارد چهار رکعت میگذارد از حسن و دلایل آن هیچ پس باز چهار رکعت میکرد  
 از حسن و در آنی آن سوال میکن پس سه رکعت میگذارد عاقبتش گوید من لغتم گویش از و فرمود  
 گفتی آنرا چشم بخوابد و در نماز گزارد در روتی آمده که در سه رکعت میگذارد و یک رکعت در یک رکعت  
 دو رکعت میگذارد و هر چند که در روایت بگوید که بگذارد و هر چند که در روایت بگوید که بگذارد

نیت است و بیچ رکعت گوید آخر آن و در هر شب و ترسید تا آنکه منتی شد و تراد بسوی محمد و عبد الله  
 عمرو بن عاص را گفت تو مثل فلان باش که شب هنگام قیام میکرد پس آنرا ترک نمود و فرمود  
 و ترگزایدی اهل قرآن چرا که خدا و ترست و دوست میدارد و تراد و فرمود آخر نماز شب بخواب  
 و ترگردانید و نیت دو و تر در یک شب و در و تر بیستم اسم ربک الاصلی و قل یا ایها الکافرون  
 و قل هو الله می خواند و سلام نمی داد و در آخر آنها و در روایتی آمده که هر سورت در هر رکعت  
 می خواند و در رکعت اخیر قل هو الله و معوذتین قرائت میکرد و فرمود و ترگزاید پیش از آنکه  
 صبح کنید و هر که صبح دریافت و تر نکرد او را و ترست و هر که حضرت از و تر یا فراموش کرد آنرا  
 باید که چون یاد آید بگزارد و هر که ترسد از عدم قیام و آخر شب وی و تر کند در اول آن و هر که را  
 طبع قیام و آخر خلیل است وی در پایان شب بجا آورده نماز آخر شب میشود است و این فضل  
 و چون صبح نمایان شد همه نماز شب و تر بر نیت پس و تر پیش از صبح بیاید بگزارد و بود آنحضرت صلوات  
 که نماز چاشت چهار رکعت میگذارد و می افزود آنچه خدای خواست و در لفظی دیگر آمده پرسیده  
 عانت که آیا رسول خدا صلوات نماز چاشت می گزارد گفت نه مگر آنکه از غیب آید یعنی از سفر و گفت  
 ندیدم آنحضرت را که گاهی سوره قضی گزارده باشد و لکن من این را می گزارم و فرمود نماز او این  
 و می است که بچهار شتر از گزرا بنشینند و هر که دوازده رکعت ضعی بگزارد ساخته شود از برای او قصر  
 و حجت عانت گوید آنحضرت صلوات نماز او آمد و پشت رکعت چاشت بگزارد

### باب در بیان نماز جماعت امامت

آنحضرت صلوات فرمود نماز جماعت افضل است از نماز نیت بیعت و عیبت در وجه و در لفظی سبب  
 جز او گفت سوگند بیکه جان من در دست اوست آهنگ کردم که امر کنم جمیع سیزم و او را نام  
 نماز و اذن گفته شود آنرا پست حکم کنم مردی را که امامت مردم کند و بیایم آن مردان را که حاضر  
 نماز میشوند و خانها را بر ایشان بسوزم سوگند بیکه جان من در دست اوست اگر کسی بداند که

وی استخوان فرجی یابد یاد و فم نخست او ای اقتدا حاضر عشا کرد و اگر آن تر نماز با بر سنا نقان  
 نماز عشا و نماز صبح است و اگر بدانند که درین هر دو حصیت بیایند آنرا بسینه یا بمقعد مزنی نمایند  
 آمد و گفت ای رسول خدا مرا قاضیست که تا مسجد بم کشد او را خصمت داد چون آن مرد پشت  
 داد او را بخواند و گفت ندای نمازی شنوی گفت آری فرمود حاضر شو و هر که ندانید و  
 نیاید او را خواند نیست مگر از عذر و راجح وقف اوست بر این عباس آن شخصت صلح نماز صبح بگزار  
 دو مرد را دید که نماز نکرده ایشان را بخواند هر دو را درندشانهای ایشان می لرزید فرمود  
 چرا با نماز نکرده گفتند بخانه خویش گزارده ایم فرمود این چنین نکنید چون در منزل خود گزارده  
 و باز امام را دید که هنوز نگزارده است همراه او بگزارید که این نماز شما را نافله است امام از آن  
 همین است که اقتدای او کنند پس و سیکه تکبیر گوید تکبیر گوید و تا تکبیر گوید شما تکبیر گوید و چون تکبیر  
 رکوع نماید شما رکوع کنید و ای رکوع کند چون سمع الله لمن هجلا گوید شما اللهم ربنا لک الحمد گوید  
 و در لفظی ذلك ای که آه و چون بسجده رود شما هم سجده کنید و سجده کنید تا آنکه امام سجده کند و  
 چون استاد نماز گزارد استاد گزارید و چون نشسته گزارد نشسته بگزارید و این حکم اخیر نیست  
 صحابه و صحفون تا آخر که در فرمود پیشتر آید یعنی در صفت اول بایستید و من اقبله الکتب و انما  
 بعد از شما مستندم و تم شون شما یک با حجه کوچک گفت و در آن نماز کرد مردم آمدند و نماز پیشتر  
 نماز کرده فرمود افضل نماز در خدا اوست مگر کتوبه معاذ و نماز عشا درازی کرده بود فرمود  
 می خواهی که گفته انگیز شوی چون مردم لا اله الا الله کنی و الشمس و سید اسم و اقترا و اللیل بخوان  
 در حالت مرض با مردم نماز کرد و بر دست چپ او بگزارده نخست خودش با مردم نشسته بگزار  
 و او بگزار داده بود و اقتدا بجناب نبوت می کرد و مردم مقتدی او بگزارند و فرمود چون امام  
 شود کی از شمار مردم را تخفیف کند در نماز که در ایشان صغیر و کبیر ضعیف و صاحب حاجت اند  
 و چون تنها بگزارد چنانکه خواهد بگزارد و فرمود نزه حضور نماز کی اذان گوید و آنکه قرآن بیشتر یاد  
 دارد امامست نماید چنانچه عمرو بن سلمه را که شش یا هفت ساله بود و قرآن زیاده تر یاد داشت

مقدم کردند و فرموده است کند قوم را اقرایشان از برای کتاب خدا و اگر یگانه در قرأت  
برابر باشند علم ایشان بسنت و اگر بسنت برابرند اقدم ایشان در حجت و اگر در حجت یکسانند  
ویرینه ترین قوم در اسلام و در روایتی کلان ترین در سنی و امامت نکند مردود تمام سلطنت  
دیگر نوشته اند در خانه او بر کمره او مگر باذن وی و آمده که امامت نکند زن مرد و او بادشین  
همه ج را و فاجر بیوس را اما اسنادش واهی است و فرمود پیوسته کنید صفهارا و نزدیک کنید  
میان آنها و برابر واریدگر دنهارا بهترین صفوف مردان صف اول است و شتر آنها صف  
آخر و بهترین صفهای زنان صف آخر است و بدترین آنها صف اول ابن عباس شوی باشد  
نماز گزارد و بر بسا را و بایت او جناب نبوت سرش گرفته از پس پشت او بجانب دست راست  
خود بگردانید آنس گفته آنحضرت نماز کردن و تسمی در پس او استادیم و ما در ام سلیم در پس  
مالیت ما و ابو بکره آنحضرت را در رکوع دریافت پیش از آنکه بصفت رسد رکوع رفت و در رکوع تا  
صف رسید این معنی در حضرت وی مذکور شد فرمود زیاد و کند خدا حرص ترا و تو سخن در  
لفظی آورده رکوع کرد جدا از صف و تا صف خرامید و کسی را دید که تنها پس صف نماز میکند و اگر  
بعاده نماز فرمود و نیز گفته که نیست نماز منفرد در پس صف مگر آنکه در ایام همراه ایشان یا یکشد  
مردی را بسوی خویش و فرمود چون بشنوی یا قامت را بر و دید بسوی نماز و باشد بر شما آرام و  
گرا نبازی و ندوید هر چه یا باید بگزاید و آنچه فوت شد آنرا تمام کنید نماز مرد و امر و از کی است  
از تنها نماز او و نمازش باد و کس از کی است از نماز او بایکس و چند آنکه بیشتر باشد حسب  
بسوی خدا عزوجل آم و رتبه را فرمود که امامت اهل خانه خود کرده باشد گویم امامت زنان در وسط  
صف است و آن ام مکتوم نامینا را خلیفه خود در مدینه کرد اما امامت مرد مکتوم و فرمود نماز  
کنید بر قائل لا اله الا الله و بگزاید در پس قائل او اما سندش ضعیف است هر که نماز را بیاید  
امام بر جای خود دست باید که همان کند که امام میکند و لکن این خبر نیز ضعیف است

باب در بیان نماز مسافر و بیمار



نخستین بار که نماز فرض شده و رکعت بود یعنی در سفر و حضر پس نماز سفر همچنان مقرر ماند  
 و نماز حضر تمام شد یعنی چهار رکعت گردید و در لفظی آمده که ایترا سحرت که رسول خدا این چهار  
 رکعت فرض شد و مقریانه نماز سفر چنانچه اول مگر مغرب که وتر نماز است و مگر صبح که قرأت  
 در آن دراز باشد جناب نبوت و سفر هم قصر کردی و هم تمام و روزی که رفتی و هم افطار کردی و آن  
 خبر معلول است و محفوظ آنست که فعل عائشه است لهذا میگفت که بر من شاق نیست یعنی  
 تمام رابعی و در خبر است که خداوند دست میداد ایتان رخص خویش را چنانکه ایتان معصیت  
 خود را کرده میدارد و در لفظی آمده چنانکه دست میداد ایتان عزائم خود را آنحضرت چون سیرت  
 سهیل یا سه فرسخ برآمدی و رکعت میگزارد گوئیم میل ارض منتهای ملاحظه را گویند فرسخ  
 سهیل باشد آنس گوید یا آنحضرت صلوات الله علیه از مدینه بسوی مکه برآمدیم پس همین دو رکعت میگزارد  
 تا بر مدینه بر گشتیم و ابن عباس گفته است که آنحضرت نوزده روز یکد قصر می کرد نماز را  
 و در لفظی هفده روز و در رویه پانزده روز و در طریقی بیست و یک روز هم آمده جابر گوید در تبوک است  
 روزی است که نماز را قصر میفرمود و در وصل این خبر اختلاف است عادت شریف نبوت  
 آن بود که چون پیش از زنیغ شمس حرکت کردی ظهر تا وقت عصر تاخیر فرمودی و فرود آمده  
 میان هر دو نماز جمع کردی و اگر زنیغ شمس پیش از ارتحال بودی نماز ظهر گزارده سوار شدی  
 و در لفظی آمده که ظهر و عصر هر دو میگزاردی تا سوا می شد و در رویه این لفظ است که چون در سفر  
 بودی و آفتاب زائل شد ظهر و عصر هر دو را بگزاردی باز کوچ کردی در تبوک ظهر و عصر را یکجا  
 و مغرب و عشا را یکجا بگزارد و آمده که قصر نکنید نماز را در کمتر از چهار برد از آنکه تصحیف گوئیم  
 برید شازده فرسخ را گویند و این خبر را اسناد ضعیف است و صحیح وقت اوست بر ابن عباس  
 و فرمود بهترین است من کسانی اند که چون بدکنند استغفار نمایند و چون سفر کنند قصر نمایند  
 افعال کنند و این اسناد نیز ضعیف است عمران بن حصین را ابو اسیر بود آنحضرت را از نماز سپید  
 فرمود استاده بگزارد اگر نتوانی نشسته کن و اگر نتوانی بر بچه کن آنحضرت بیماری را عیادت

کرد و دید که نماز بر او ساده می گزارد و آنرا بیگن و فرمود نماز کن بر زمین اگر توانی و در اشاره کن  
و سجده رافرو و تراز کوع ساز و خودش را صلعم عاتنه دید که چهار زانو نشسته نمازی کند حاکم  
این حدیث را تصحیح کرده

### باب در بیان نماز جمعه

آنحضرت بر چه بهاس سبب ارشاد کرد که تو مها از ترک جماعت باز آید و نیز خدا بر دلهاست  
ایشان مهر کند و از غافلان گردند صحاب با آنحضرت نماز جمعه گزارده بر سبک و دیدند و دیوار را  
را سایه نبود که بدان سایه گیرند و در آن خطبه آورده که جمعه میگزاردیم با او نزد و آل شمس باز یکشتم  
جریان سایه بن سعد گوید نبودیم که قیل و کذیم و طعام چاشت خویشیم مگر بعد از جمعه و بعد  
رسالت آنحضرت خطبه میخواند استاده درین میان کاروانی از شام آمد مردم بدین سخن  
همین روز و هکس بجای خود ماندند و فرمود هر که گیتی از نماز جمعه و جز آن دریافت باید که یک  
رکعت دیگر بران بنفیزاید و نمازش تمام شد و این منزل قومیست خطبه را استاده خواند  
باز بنشستی بستر استادی و استاده خطبه دیگر خواند و جای گرفته هر که تراخید و بد که نشسته خطبه  
می خواند وی دروغ گفته و چون خطبه خواندی هر دو چشم او سرخ گشتی و آوازش بلند گردید  
خشمش سخت شدی تا آنکه گویا از شکری تیر سازد و میگفت جبهه که و مساکم و میفرمود اصحاب  
فان خیر الحدیث کتاب الله و خیر الهدی هدی محمد و شر الامور محدثاتها و کل  
بدعت ضلالة رواه مسلم و این کلیه باطلاق خودست مخصوص البعض نیست و در روایتی آمده  
که در خطبه جمعه حمد و شتای خدا گفته و بر آنتر آن کلمات مذکور فرمودی و آوازش بلند شده است  
و در روایتی این عبارت افزوده من یهدی الله فلا مضل له و من یضلل الله فلا هاد  
له و نسائی کل ضلالة فی النار زیاد کرده عمار بن یاسر شنید که آنحضرت فرمود طول نماز  
و قصر خطبه او علامت نمیداردست و او هشتم سووق از زبان جناب رسالت صلعم یاد کرده

چه هر جمعه بر منبر نهد و خطبه این سوره را بخواند و هر که سخن کند روز جمعه و امام خطبه می خواند و می بخواند هر کس  
 که کتابها را بر پشت خود بر می آرد و هر که او را گویند خاموش باش و بر او جمعه نهد و در روایتی آن  
 چون یا خود را روز آدین خاموش باش گفته و امام خطبه می خواند پس حرکت نکند گوئی کسی  
 روز جمعه در آمد و جناب نبوت صلوات الله علیه می خواند فرمود نماز گزار ایست یعنی دو رکعت تحمیت گفت  
 نه فرمود بر خیز و دو رکعت بگزار و این متفق علیه است از حدیث با بر و وال است بر و بر  
 این نماز گوید و حال خطبه باش و آنحضرت صلوات الله علیه در نماز جمعه سوره جمعه و سوره منافقون بخواند  
 و هم در آن و در نماز عیدین صبح اسم و هل اتی قرائت میکرد و یک بار که نماز عید بگزارد و جمعه  
 خصت فرمود و گفت سهر که خواهد بگزارد و فرمود هر که جمعه نماز چهار رکعت بعد آن بجا آورد و اسلم  
 و تنی کرد از وصل نماز بنماز آنکه سخن گوید یا بیرون آید و هر که غسل بر آرد و جمعه را بیاید و آنچه  
 در مقدار و است نماز بگزارد و خاموش نشیند تا آنکه امام از خطبه فریاد شود و دست بر آید او نماز  
 آدین بجا آرد و بخشیده شود او را آنچه میان او و میان جمعه دیگر است و سه روز زیاده بر آن  
 آنحضرت صلوات الله علیه فرمود هر که در آن روز ساعتی هست موافق نمیشود آنرا هیچ بند است  
 و حالیکه استاده نماز میگذارد و از خدا چیزی نمیخواهد مگر آنکه میدهد خدا او را آنچه در لفظ آمده  
 که اشارت کرد بدست خود با آنکه این ساعت تخفیف است ابو برده آنحضرت صلوات الله علیه شنید  
 که فرمود این ساعت در میان جلوس امام اقصای نماز است و لکن راجع وقت است بر ابو برده  
 و در روایت دیگر آمده که در میان نماز عصر تا غروب آفتاب است حافظ این حجر گوید اختلاف  
 کرده اند درین ساعت بر زیاده از چهل قول که در شرح بخاری یعنی فستح الباری الملاش کرده ام  
 گویم تمام این اقوال در سبک احتتام شرح بلوغ المرام مذکور است و این روایت که در هر چهل  
 کس پس زیاده از آن جمعه باشد و سنت به آن گذشته است از اذیت و از بلکه حکم نماز جمعه همان  
 حکم نماز است بیچگاه است در هر تقصیر و تطهیر جز احتجاب خطبه که در دیگر نماز نیست و عادت بشر  
 نبوت آن بود که در هر جمعه از بر آن مومنین و مومنات است افتخار کردی و بعضی آیات قرآن از آنجا

ندکیر مردم و خطبه خواندی و فرمودی همه حق واجب است بر هر مسلم در جماعت مگر بر چهار کس منزه  
 اوزن گو دک و بیار گویم و اگر قید جماعت نبودی همه را تنها هم میتوان گزارد و لکن لا اقل دو کس  
 می یابند تا این نماز برپا شود و فرمودیست جمعه بر سافر و مسندش ضعیف است و چون آنحضرت صلی  
 بر نبر بر آمدی مردم روی خود سوی او میکردند و روی بر چو پستی یا بر کمان تکیه داده می استاد

## باب در بیان نماز خوف

این نماز بر چند وجه آمده از آنجه روایت صالح بن خوات است که طائفه با آنحضرت صلی  
 نماز گزارد و طائفه دیگر و بروی دشمنان مایل پس با هم ایستادند یک رکعت گزارد و همچنان  
 استاده ماند و آنها نماز خود تمام کردند و برگشته پیش دشمنان صف بستند گروه دیگر آمدن ایشان  
 نیز یک رکعت باقی ادا کردند و نشسته ماند تا آنچه آنها نماز خود تمام نمودند پس سلام داد و با ایشان  
 و این وجهیست در روز ذات الرقاع بود و در غزوه نجد صحابه با آنحضرت صلی در برابر دشمنان  
 صف آرا گشتند آنحضرت با ایشان نماز استاد گردید با آنحضرت صلی نماز گزارد و گروه دیگر  
 روی بر دشمن آورد آنحضرت صلی یک رکوع باد و سجده کرد باز این گروه بجای طائفه اول  
 که نماز نکردند برگشتند و آنها آمدند لیس با ایشان نیز یک رکعت باد و سجده گزارد پس سلام داد  
 و هر واحد از آنها برخاسته یک یک رکعت باد و سجده از برای خود بجا آورد و اول لفظ سلم بود  
 و این لفظ بخاری است از روایت ابن عمر و جابر گفته حاضر شد م همراه جناب رسالت صلی  
 نماز خوف را پس در وصف بستیم صفی خلف رسول خدا و عدو میان ما و میان قبله است آنحضرت  
 تکلیف است ما هم اسرار که گفتیم پس رکوع کرد ما بنیز رکوع نمودیم باز سر از رکوع برداشت و ما بنیز  
 سر از رکوع برداشتیم باز بسجده فرود رفت و صفی که متصل او بود هم سجده کرد و صف ثوخر در سجده  
 استاده ماند چون سجده تمام کرد صف متصل بجاست احدیث و در روایتی آمده که سجده نمود  
 سجده نمود شماره او صف اول و چون برخاستند صف دوم سجده کرد و متاخر شد صف اول

و متقدم گردید صفت ثانی و در آخر این روایت آمده که سلام داد آنحضرت صلوات الله علیه و سلام  
 و او بهم با همگان و این نیز مسلم است و در لفظ وارد شده که این نماز در حسان بود و در خبر  
 جای آمده که بایک طائفه از اصحاب خویش دو رکعت بگزارید بر سلام داد باز دو رکعت با  
 گروه دیگر بجاء آورده سلام داد و حدیث ضلیقه آمده که بایک گروه یک رکعت و با گروه دیگر یک رکعت و با گروه  
 هر دو طائفه رکعت و دیگر خود قضای خود یعنی گفتا بر رکعت واحد نموده و این حدیث که نماز خون یک رکعت است  
 بر هر وجه که باشد ضعیف الاثر است همچنین حدیث دیگر که نیست سه روز نماز خوف

باب در بیان نماز هر دو عید

فرموده نظر آن روز است که مردم افطار کنند و صبحی آن روز که قربانی نمایند سوا سه چند آمده  
 و گواهی دادند که دیر و زما را دیده اند آنحضرت صلوات الله علیه بر امر کرد که روزه بکشند و فرمودند  
 بعید گاه روند و تیرفت روز نظر تا آنکه چند خرامی خود و در لفظ آمده که اگر از این طاق می خورد  
 و در روایت وارد شده که بیرون نمی آید روز نظر تا آنکه چیزی نخورد و می خورد روز قربان  
 نماز بگزارد و امر فرمود بر آوردن زنان بالغ و دختران و پوشیده و حیاضان در هر دو عید تا در  
 خیر و دعای مسلمانان حاضر کردند و حیاضان از صله کنار گیرند آنحضرت صلوات الله علیه و ابوبکر  
 عمر نماز عیدین را پیش از خطبه می گزارند قبل و بعد آن نمازی دیگر نمی کردند و این نماز را  
 بلا اذان و اقامت گزارده و چون از عید بمنزل برگشته دو رکعت بگزارد و دستش حسرت  
 و ترخیز و خروج بسوی صله در هر دو عید اول چیزی که بران آغاش می کرد نماز بود باز برگشته برابر مردم  
 می استاد و مردم همچنان بر صفهاست خود نشسته می مانند اندیشا ترا عطا و امر می فرمودند و کعبه  
 در نظر در رکعت اول هفت بار است و در رکعت دیگر پنج بار و قرات بعد از هر دو دست تری  
 تصحیح این روایت از بخاری نقل کرده و در هر دو عید سوره ق و اقترمت میخواند رواه مسلم و در  
 آمده شد صله مخالفت طریق میکرد رواه البخاری اهل مدینه را در روز عید بود چون آنحضرت صلوات الله علیه

قدم آورد فرمود او تعالی در بدل این هر دو بهتر ازین هر دو نماز او در روز جمعی در روز فطر  
و سپاوه فتن بسوی نماز عید سنت است و یک بار که یاران را باران رسید آنحضرت صلوات  
عید در سجده گزارد و در سندش کین است

## باب در بیان نماز کسوف

روز مرگ ابراهیم بر عهد آنحضرت صلوات آفتاب در گرفت مردم گفتند این کسوف بنا بر  
مرگ اوست آنحضرت فرمود صلوات هر دو ماه دو آیت است از آیات خدا از برای موت و  
حیات احدی گرفته نمی شوند چون این را ببینید و ناکنید و نماز بگزارید تا آنکه منکشف شود  
و در لفظی مخفی کرده و در روایتی تا آنکه منکشف شود آنچه با شماست و درین نماز بقرابت  
کرده و در دو رکعت چهار رکوع و چهار سجده نموده یکسایه را بر پیشانی گذاشت که نکند الصلوة  
جامعة و در خسوف نماز گزارد قیام طولی قریب خواندن سو و بقر که باز رکوع دراز  
نمود و سر برداشته تا در استاده ماند مگر فرود ترا قیام اول باز رکوع طولی بجاء آورد مگر  
کتر از رکوع اول پشتر بسجده رفت باز تا در استاده ماند لکن کمتر از قیام نخستین باز رکوع شد  
و سخت دراز کرد اما کمتر از رکوع اول و چون سر از رکوع برداشت قیام طولی فرود ترا قیام  
اول فرمود باز رکوع طولی کرد کمتر از رکوع پیشین باز بسجده افتاد پشتر از نماز برگشت و آفتاب  
روشن شدن بود مردم را خطبه کرد و در روایتی آمده که در گرفتگی هر پشت رکعات  
چهار سجده بگزارد و هم شش رکعات با چهار سجدهات مروی گشته و نیز پنج رکعت باد و سجده  
آمده و در رکعت ثانیة نیز همچنین نموده و هرگز باده نوزید مگر آنکه بر هر دو زانوی خود  
و گفت اللهم اجعلها رحمة ولا تجعلها عذابا و در زلزله شش رکعات با چهار سجده  
بگزارد و فرمود نماز آیات همچنین باشد

## باب در بیان نماز باران

آنحضرت صلعم متواضع متبذل متخشع ترسل متضرع از خانه برآمد و دو رکعت بگزارید چنانکه  
در عید میگزارد و این خطبه شما خوانند یعنی باین طول و عرض که مردم می خوانند و در پیش  
بر منبر وارد شده مردم پیش وی صلعم شکوه قحوظ مطر کردند اما فرمود که منبر ننهند پس در  
عیب گاه نهادند و وعده داد مردم را بر آمدن در روزی پس چون آن روزی مهر نمایان شد  
برآمد و بر منبر نشست و کبیر برآورد و خدا را حمد کرد و فرمود شما شکوه خشک سالی و یا خود کردید  
و اوقات شمارا امر کرده است بآنکه اول بخوانید و وعده داده است که پسر بزوار می شما  
باز گفت الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین لا اله الا الله العلی  
صا بید اللهم انت الله لا اله الا انت انت الغنی ونحن الفقراء انزل علینا الغیث  
واجعلنا من اولاد اهل بیتک و بلاغی حین باز دستها برداشت تا آنکه بیاض بطین شریف  
و دیده شد و پشت خود بسوی مردم کرد و بیاد شریف را برگردانید و وی را فریادین بود  
در وی مردم آورد و از منبر فرود آمده دو رکعت بگزارد حق سبحانه و تعالی ابره پی می آورد  
که غریب و درخشید و بارید و قصه تحویل داد بخاری است و در وی آنست که روزه بگذرد و عباد  
و دو رکعت نماز کرد بچهار آیت و تحویل ردا فرمود تا قحط برگردد و مردمی روز جمعه بسوی ردا آنحضرت  
استاد خطبه بخواند گفت ای رسول خدا ما الهما تباه شد و راهها منقطع گردید خدا را بخوان که  
ما را باران دهد هر دو دست شریف خود برداشت و گفت اللهم اغثنا اللهم اغثنا الخ  
و در این حدیث ذکر دعای اساک باران نیز آمده عمر بن خطاب رضی الله عنه چون قحط افتاد  
استسقا بعباس میگردد و میگفت خداوند آآب می خواستم از تو بوسیله پیغمبر تو آآب میداد  
ما را و اکنون تو سل میکنی بسوی تو بعم نبی تو پس ما آآب بده پس باین گفتن آآب داده میشدند  
و این نزد بخاری است انس گوید همراه جناب رسالت آآب بردیم که بارانی در رسید آنحضرت صلعم  
جایم خود از تن برداشت تا آنکه آآبش بر رسید و فرمود حدیث عهد بیه یعنی تازه روزگار است  
بر ب خود سه ای نفس خرم باد صبا + از بر یا آمده مرصبا + و چون باران را دیدی گفته

اللهم صيِّبنا ناعماً واد دعای وستی صلِّم وطلب آب باران اللهم جلِّنا سحی با کثیفاً  
 قصفی فاذل فاحضی كما تمطرنا منه رذاذاً اقطعاً سَجلاً یا ذال الجلال والا کرام وقریب  
 سلیمان علیه السلام باستسقا برآمده بود و چوپه را دید که بر پشت خود دراز شد و پایهای  
 خود بسوی آسمان برداشته است و میگوید اللهم انا خلون من خلقک لیس بنا غنی  
 عن سفیک گفت برگردید که بدعای غیر خود آب داده شدید و یک بار در استسقا پشت  
 کفها اشارت بسوی آسمان کرد و غرض که و طلب باران دعا و نماز هر دو ثابت است و هر دو واحد کافی

### باب در بیان جامه

فرمود از استمن اتوامی باشند که حر و حریر را حلال سازند گوئیم حر را نیز ضعیف کرده اند  
 اول یعنی شرمگاه و ثانی یعنی ثوب منسوج از صوف و ابریشم است و ثانی فرمود از پوشیدن  
 آب در آوردن با سه زر و سیم و از خوردن دران و از پوشیدن جامه فریشیم و در میان نشستن  
 بران مگر مقدار دو اصبع یا سه یا چهار انگشت و عبد الرحمن بن عوف و زبیر را در قمیص حریر از  
 حکه که هر دو کس از کثرت قتل بود و ستوری لباس در سفر داد و علی مرتضی را حکه سیرا پوشانید  
 وی دران حکه بیرون آمد و دید که اثر نهم در روی مبارک نبوی است آنرا میان زنان خود پاره  
 پا قسمت کرد سیرا حریر محض باشد و در مشوب بغیر اخلان است بر حج عدم حل و دست و حدیث  
 نهی از ثوب مصمت از ضعیف است در وافر نشیم اناست رحلال است و بر ذکور ایشان حریم  
 خدا چون بر بنده خود انعام می کند و دست دارد که اثر نعمت خودش بروی بپند و از پوشیدن  
 قسی و مصفر نمی آمده قسی آنکه روی حریر باشد بر شمال اترنج مقصفاً که سرخ رنگ بود از مصفر  
 و حکه حریر از سرخ بخت بود و زین حفظ و آن نجاست که چون بر این عمرو و جامه مصفر دید فرمود امّا  
 امرتک بهذا یعنی ما در تو پوشیدن این جامه ترا امر کرده باشد آسمان و خدای بکجه رسالت  
 بیرون آورد حیب و هر دو آستین و هر دو کتادگی او از پیش و پس دوخته بود و بدینا و این



جهنم دعا نشه بود تا آنکه بمرد و از وی باسار رسید و این جبه را جناب رسالت از برای وفد جمیع  
می پوشید اما گوید ما آنرا از برای بیاران می شویم و بدان طلب شفای کنیم

## کتاب در بیان جنات

فرمود بسیار یاد کنید بازم لذات را یعنی موت را در هیچ یکی از شما بنا بر گزندی که بوسه  
فرو داده است تنه از موت نکند و اگر ازین تنه چاره نبود پس چنین گوید اللهم <sup>حنی</sup>  
ما کانت الحیوة خیر الی و توفی اذاکانت الوفاة خیر الی و فرمود مؤمن بعرق جبین می  
و مردگان خود را لا اله الا الله بیا موزید یعنی آنکه نزدیک برودن است و برانها تیس بخواند  
یعنی بر حضرت آنحضرت برای سلمه درآمدید که چشم او بهم نمی آید آنرا پوشید و فرمود روح چون  
مقبوض میشود نگاه در پی او میرود کسان خانه ابی سلمه فریاد بر آوردند فرمود دعا کنید بر جانها  
خود مگر خیر چه ملائکه آمین می گویند برگفته شما باز فرمود اللهم اغفر لابی سلمة و اسرعه قدر <sup>جنته</sup>  
فی المهدیین و افسح له فی قبره و فی ساله فیه و اخلقه فی عقبه رواه مسلم جناب نبوت  
را نزد وفات بچادر جبره چپیدند از مینه بود یا از کتان و جبره چادر مخطط ساخته مین را گویند  
ابو بکر صدیق آنحضرت را بعد از موت بر سر او آنحضرت فرمود جان مؤمن آویخته و اوست  
تا آنکه از وی قضایش کنندگی از اهل باقدا و بمرد فرمود به آب و کنارش بشویند و در  
روجا مکن نمایند چون خواستند که آنحضرت را غسل دهند گفتند نمانیم که همچو مردگان خود  
بر سینه کنیم یا خیر ام عطیه زینب دختر آنحضرت را غسل میداد فرمود اگر مصلحت بیند سه بار یا پنج  
بار یا بیشتر از آن آب و کنار بشوید و در مرفه آخر کافور یا خیرس از آن بیا نیز بر ام عطیه گوید  
چون او غسل فراغ شدیم آنحضرت را اعلام کردیم که بنزد خود را بسوی ما بیداخت و فرمود این  
شعارش بگردانید و در لفظ آمده که برایت غسل بیا من و بمواضع وضو کنید ام عطیه گوید پس  
موی سرش را سه گیسو کردیم و پس پشت وی بیداختیم حالش گفته مکفون شد آنحضرت در

سه جامه سفید سجده ای از پند یعنی منقول یا ساخته امین و دوران قمیص و عمامه نبود عبدالمعز بن  
 ابی بکر و پیشتر قمیص نبوت از برای کفن وی بخوراست باو بخشد یعنی تکفین در قمیص شروع  
 و فرمود جامه های سفید بپوشید که بهترین ثیاب شاست و مردگان ادران کفن کنید و  
 چون بر او سه کفن کنید تحسین کفن نماید یعنی تمام و پاک باشد و بود آنحضرت که بسبع  
 میگردید میان دو مرد از کشتهگان احد در یک جامه روی پر سید که که لم یک ازین مرد و  
 گیرنده ترست قرآن را پس هانز مقدم میکرد و در لحد و ایشان منقول نشدند و نماز کرد و برایشان  
 در فرمودگرافی کفین در کفن که زود بود و همی شده و دعائش را گفت که اگر پیش او من بمیرم  
 غسلت و هم بخیرت و دوران ذکر نماز و دفن و کفن نیز هست ازینجا است که فاطمه رضی را وصیت  
 کرد و غسل خویش و بر خاک ری که در زمان حرم شده بود امر بگزاران نماز و دفن او فرمود و بر سر کی  
 که جان خود را بشقص یعنی تیر کشیده بود نماز کرد و در قصه زنی که سجد اجار و ب می داد آمده که  
 فرمود چه امر اشکر کردید بنمایید مرا قبر او چون نمودند بران نماز کرد و فرمود این گویا پاره تاری است  
 بر اهل خود و او تعالی آسمان روشن می کند نماز من بر آسمان و از منی نمی بیند و نجاشی را در روز کعبه  
 مرده بود یعنی کرد و با صحابه بیعت برآمد و صفت بست و چهار کعبه بروی بر آورد و متفق علیه و متفق  
 هیچ مسلمان نیست که بمیرد و بر جنازه او چهل کس که بیج شتی را با خدا شریک نمی گردانند بستیند  
 مگر آنکه او تعالی شفاعت ایشان در با او می پذیرد زنی ام کعب نام در نقاس مرده بود و نماز  
 جنازه برابر و وسط او لیستاد و بر هر دو پسر برضاد و سجد نماز گزارد زید بن ارقم بر کی از جنازه  
 پنج تکبیر بر آورد چون پرسیدندش گفت آنحضرت همچنین تکبیر می گفت رواه سلمه و ابوالفضل علی مرتضی  
 بر سهل بن حنیف منشن تکبیر گفت و فرمود وی بدری است و اصله فی البخاری جا گرفته آنحضرت  
 و تکبیر اول سوره فاتحه می خواند و آسمان و این حدیث ضعیف است مگر ابن عباس بر جنازه فاطمه  
 خوانده و گفته تا بدانید که این سنت است و این نزد بخاری است و از ادعیه نبویه است بر کی  
 جنازه که عوف بن مالک آنرا یاد گرفته اللهم اغفر له وارحمه و عافه و اعف عنه و اکرم

نزله ووسع صدخله واغسله بالماء والثلج والبرد ونقه من الخطايا كما نقيت الثوب  
الابيض من الدنس ابدله دارا خيرا من داره واهلا خيرا من اهله وادخله الجنة  
وقفنة القبر وعذاب النار رواه مسلم كرم ابن موضع دفن وخطبت تكريميا في بيوتها  
وليس ذلك على الله بعزيز وائمة كه چون بر جنازه نماز گزاردی گفت اللهم اغفر حيا و ميتا  
وشاهدنا وغائبنا وصغيرنا وكبيرنا وذكرا واثنا اللهم من اجيبته منا فاجبه على  
الاسلام ومن لو فينته منا فوفه على الايمان اللهم لا تحرمنا اجرة ولا تضلنا بعد  
رواه مسلم والاربعه و فرمود چون نماز كنيد بر مرده وعاكيد او را باخلاص وشتابى كنيد بخانه  
چه اصرار است خير نيست كه پيش مي فرستيد او بسوى آن و اگر سواى اوست پس بدست كه  
مى نميد آنرا از گردنهاى خود و سهر كه حاضر شد جنازه را و آنكه نماز گزارد بران او را يك قطره  
و سهر كه حاضر شد او را تا دفن و يرا و قيراط است گفتند و قيراط چه باشد فرمود همچو دو كوه بزرگ  
در رسوايى آمده تا آنكه نماده شود در محله و سهر كه همراه جنازه شد براه ايمان و احتساب  
همراه ماند او را تا آنكه نماز گزارده شد بروى و فرخت دست بهم داد از دفن او روى بر ميگرد  
بد و قيراط هر قيراط همچو كوه واحد باشد اين عمره آن حضرت و ابو بكر و عمر را و يد كه پيش جنازه  
ميروند و اين فرسل است و سى كرد زمان را از دفن همراه جنازه و لكن عريت كرد و فرمود چون  
جنازه را بنيد يا ليتيد و سهر كه هميشه در نشيند تا آنكه نماده شود و سى بر زمين يا در محله او را  
او فقست با حديث عبد الله بن زيد مرده را از پائين قبر و قبر او و گفت اين سنت است  
و آن حضرت فرمود در گان خود را چون در قبر بنيد بگويد بسم الله و على هالة رسول الله  
و فرمود شكستن استخوان مرده همچو شكستن اوست و حالت حيات يعنى در گناه برابرست مسد  
بن و قاضى گويد براى محمد سازيد و بران شتهامى خام ليتا و كنيد چنانكه با آن حضرت كند  
و بلند كرده شد قبر او بر زمين با اندازه يك شبر گويم قدر شبر موقوف است و مرفوع همان است  
باشد و سى فرمود از گچ كردن قبر و انشتن بران و از بنا ساختن بالاسان و نماز كرد

بر عثمان بن مظعون و آمد بر قبر او و انداخت بروی خاک سه بار و وی ایستاد بود و چون  
 از دفن بیست فاغ شدی بر قبرش ایستادی و گفستی آمرزش خواهی از برای برادر خود  
 و سوال کنی از برای او شیت را که وی درین دم پرسیده میشود و این نزد او بود  
 با تصحیح حاکم فخره ابن حبیب گوید صحابه و دست می داشتند که چون برابر کرده شود قبر برود  
 و مردم از او سه برگردند و نزد گوید یا فلان قل لا اله الا الله سه بار یا فلان قل  
 ربی الله و دینی الاسلام و نبی محمد و این حدیث بطریق وقف و رفع هر دو مروی شده  
 و فرموده می گویم شمار از زیارت قبور پس زیارت کنید آنها را که مذکور است و فرمود  
 دنیاست و کی بجو غیر بیان شهر سیری کن + همین که نقش المهاجر باطل افتاده است  
 و در قبر ارواح روایات مختلف آمده از عرش تا فرشتگان نشان داده اند از آنست که ارواح  
 مؤمنان در عیالین است و ارواح کفار در عیالین و بر زبان زیارات قبول نیست فرموده همچنین  
 نماند و ستمه و از ام عطیه بر عدم روح بیان گرفته و فرموده در عذاب کنند در قبر بنا بر نیت  
 بروی در دفن و متر بنویسی انس حاضر بود و آنحضرت نزد گوش نشسته دید که هر دو چشمش  
 اشک میریزد و فرمود که مردگان را در شب فرنگ کنید مگر آنکه مضطرب و دید و در کفایت که خبر  
 کرد از آن قبور در شب تا آنکه نماز کنند بروی و وی که خبر مرگ جعفر رسید فرمود از برای آل جعفر  
 طعام سازید که ایشان را شاغل آمده است و صحابه را نزد بر آمدن بسوی مقابر این دعا می خواند  
 السلام علی اهل الدیار من المؤمنین و المسلمین انما ان شاء الله بکم للاحقون نسل الله  
 لنا و لکم العاقبة و باری بر قبور برینمه گذر کرد و روایاتشان آورده فرمود السلام علیکم  
 یا اهل القبور یرغفر الله لنا و لکم انتم سلفنا و نحن با لانتهم امروز اگر از فرشته حریفان  
 خبری نیست + فرمود است درین بزم ز ما هم اثری نیست + و فرمود و شما هم نمیدیدید مردگان را  
 چه رسیدند با آنچه پیش فرستاده اند و فرمود تا ایذا نمیدیدند که از آن دست نام بردی که طا  
 باشد مذنب معلوم اهل مذنب معلوم +

# کتاب در بیان زکوة

آنحضرت صافرا بمن فرستاد و فرمود فرض کرده است او تقابل بر ایشان صدقه در ابراهیل  
که از تو اگر ان گیرند و بر فقر اباد کرده است آنش گوید ابو بکر او کتاب نوشت و میگفت بسوی  
بحرین فرستاد و آن کتاب این است بسم الله الرحمن الرحیم این است فرضیه صدقه  
که آنحضرت بر مسلمانان فرضش فرمود و خدا بران رسول خود امر کرده است و بسیار از  
شتران و آنچه کمتر ازین است یک گوسفند است در هر چند شتر یک گوسفند باشد و چون برسند  
بیست و پنج تاسی و پنج پس واجب دران یک بنت مخاض است ماده یعنی آنکه یک سال  
بروی گذشته باشد و در سال دیگر قدم نمانده پس تا آخر آن سال همین نام داد و اگر بنت مخاض  
نباشد این لبون زباید یعنی آنکه دو سال بروی گذشته و در سال سوم و آرد و چون بسوی  
شش تا هجده پنج برسند دران یک بنت لبون انشی است و در چهل و شش تا شصت  
یک حقه بود کوفته شتر یعنی آنکه سه سال بروی گذشته و در سال چهارم در آمد و در شصت  
یک تا هفتاد و پنج یک جذعه است یعنی آنکه بروی چهار سال گذشته و بای در پنج گذشته  
و در هفتاد و شش تا نود و بنت لبون است و در نود و یک تا یک صد و بست و در هفتاد و شش  
و در زیاده بر یکصد و بست در هر چهل شتر یک بنت لبون است و در هر پنجاه یک حقه و هر که جز  
چهار ابل ندارد روی صدقه نیست مگر آنکه خداوند شتر بخواد و گو سفند آنیک بیرون می چرند  
و قتی که چهل تا یک صد و بست باشند یک گوسفند است و در زیاده بر یکصد و بست تا دو صد  
و گو سفند است و در زائد بر دو صد تا سه صد گوسفند باشد و چون برست صد پیغز ایدر  
هر صد یک گوسفند واجب باشد و اگر درین سانه از چهل گوسفند یک گوسفند کم است پس  
دران خود صدقه نیست مگر آنکه صاحبش بخواد و میان تفرق جمع نکنند و نه میان مجتمع تفرق  
نمایند بخوف صدقه و آنچه میان دخیل باشد هر دو با هم تراجم بر آری کنند و در خارج صدقه

کمان سال و عیال رو نرند بود مگر آنکه مصدق بخواد یعنی ستانده صدقه و در سیم خالص  
 چهل یک است و اگر نبود مگر یک صد و نود در آن صدقه نیست مگر آنکه صاحبش بخواد و هر که نزد  
 او داشت آن صدقه جذعه بود و وسع جذعه نداد بلکه نزد ائمه است از وی همان حق بهیترند  
 و همراه آن دو گو سفند بگیرند اگر دست بهم دهند یا بست در عمل تا نند و آنکه حق نداد و جذعه دار  
 از وی همین جذعه قبول گفتند و مصدق او را دو گو سفند یا بست در سیم بدید و او اله بخاری جناب  
 نبوت چون معاذ بن جبل را بعین فرستاد امر کرد که از هر سه گاؤیک گو ساله نریا داده و از هر چهل  
 گاؤ دو ساله و از هر مصلح یک ویتار یا برابر آن جائزه معافری بگیرد و فرمود صدقات مسلمانان  
 بیکه های ایشان گرفته شود و او هم در لفظ آمده که بگیرد از آنکه در خانه های ایشان نیست بر مسلمان در بنده و  
 اسپ او صدقه مگر صدقه فطر و در هر سائمه ابل و چهل مهار یک بنت لبون است شتران با  
 از حساب آنها جدا کنند و هر که صدق دهد با مید اجرا او را اجرا باشد و هر که ندهد همانا از وی بگیریم  
 و نیمه مال او فرضیه نیست از فرضیه با سه پروردگار و کمال نیست آل محمد صلعم را از صدقه هیچ  
 و در دو صد در هم که کیچول بران گذشته است پنج در هم است و هیچ نیست تا آنکه بست وینار  
 بود و بر کسالی بگیرد پس در آن نصف وینار باشد و در زائد برین نصاب بهمین حساب  
 واجب گردد و نیست زکوة و هیچ مال تا آنکه کیچول بگیرد و همچنین در مال متفاد تا آنکه سال  
 بگذرد و راجح وقت اوست بر علی کرم الله وجهه و در گاوانی که کاری کنند صدقه نیست و این  
 نیز موقوف است بروی علیه السلام و کی تیمم امیر سده که تجارت کند در مال تیمم و ترک ندهد آنرا  
 تا آنجا که صدقه اش بخورد و اسناد این حدیث ضعیف است اگر چه شایری مرسل دارد آنحضرت  
 را چون قومی صدقه می آورد می گفت اللهم صل علیهم و تنفق علیه و عباس را خصصت  
 داد و تعبیل صدقه وی پیش از حلالان حول و فرمود نیست و کمتر از پنج اوقیه از سیم صدقه و نه در  
 کمتر از پنج ذو و از شتران صدقه و نه در کمتر از پنج و سق از تر صدقه و نه در کمتر از آن در از صدقه  
 و هر چه را آن مسلمان و چشمها آب داد یا عشری است و در آن عشرت عشری آنکه آب را بر گمان خود

می کشد و در آنچه آب داده شده است بشدین نصف عشرت و در روایتی بجای عشری  
 بعل آمده و هر دو بیک معنی است و در آن همان عشرت است که گذشت و در آنچه آفته داده شده است  
 بسوی بیاضغ نصف عشرت ابو موسی اشعری و معاذ را فرمود که بگیرید صدقات را اگر ازین چهار تن  
 جو گذم و مویز و خردا و از خیار و خرزبه و انار و نه صدقه را معاف کرد و سندش ضعیف است  
 و قسم بود چون اندازه کنید انگور و خرما را پس بگیرید و ثلث و بگذارید یک ثلث و اگر نتوانید  
 ربع بگذارید و انگور را اندازه کنید چنانکه خرما را بر درخت خرص می کنند و بگیرند در زکوة این  
 زیب یعنی چنانکه در زکوة نخل تمر می گیرند و در سندش القطاع است زنی پیش آنحضرت صلعم  
 آمد مهر اش دخت او بود و در دست و قرش و دو دست افتار بود از طلا فرمود زکوة اش  
 می دست گفت نی فرمود مگر غویش دارے که بپوشاند تر از زقیامت و دو دست انشاز از  
 آتش و فزخ آن زن آن هر دو مسکه بیفکند و اسنادش توفیق است ام مسکه او ضاحی از زینب بود  
 آنحضرت را گفت این گنج هست فرمود اگر زکوة اش دهی گنج نباشد و سمره بن جندب را امر کرد  
 به بر آوردن صدقه از مالی که از برای فروخت آماده کرده است و در سندش لین است در تلخیص  
 گفته که در سندش جهالت است استه پس در ایجاب زکوة در اموال تجارت بحدت نیز در آن  
 در رکاب خمس است و در رکاب معدن است یا در فیتة جاهلیت و ثمانی اولی است در باؤ مروی که  
 گنج در ویرانه یافت فرمود که اگر در قریه مسکونی یافته است آنرا بایزشناسانید و اگر در غیر آباد  
 یافته است پس در آن و در رکاب خمس است و از معاویة قبله که ناحیاز سال بجزست صدقه است

## باب در بیان صدقه فطر

فرض کرد آنحضرت صلعم زکوة فطر را یک صاع از خرما یا یک صاع از جو بر بنده و آزاد و مرد زن و خرد  
 و کلان از مسلمانان و امر کرد با داسے آن پیش از بر آمدن مردم بسوی نماز و فرمود بی نیاز  
 گردانید ایشان را درین روز از کوچ بکوچ گردیدن و در بدرشتافتن ابو سعید خدری گفت با صدقه

فی وادیم در زمان نبوت یک صاع از طعام یا صاعی از خربایا صاعی از جو یا صاعی از زبیب  
 یا صاعی از اقطاب همیشه جان برآرم که در زمین نبوت می برآورم و در روایتی آمده که  
 نبی آرم همیشه مگر همان یک صاع ابن عباس گوید فرض کرده است آنحضرت زکوة فطر از برای  
 طهرت صیام از غوغوش و بنا بر طعمه از براسه مساکین پس هر که پیش از نماز او زکوة قبول کند  
 و هر که بعد از نماز او پس صدقه الهیست از صدقات

**باب در بیان صدقه تطوع**

گفت کسی که جامه در ایشان را خدایتعالی در سایه خود روزی که جز سایه او سایه دیگری نیست  
 ایشان مردوست که صدقه داد و پنهان تا آنکه ندانست شمال او بچه افقه کند زمین او و فرمود  
 هر آزمی در سایه صدقه خود دست یعنی بر روز قیامت خواهد فرض باشد یا تطوع تا آنکه نیاید که در  
 میان مردم و هر مسلمان که بپوشاند مسلمان دیگر را جامه بر بر شنگ بپوشاند او را خدایتعالی  
 از طماق سبز بهشت و هر مسلمان که بخواند مسلمان را برگرشنگ بخواند او را خدایتعالی  
 از میوه های بهشت و هر مسلمان که بنوشاند مسلمان را بر شنگی بنوشاند او را خدا از حق فرمود  
 دوست بالا بهتر است از دست پایین بالا آنکه میدهد پایین آنکه میستاند قویل غیر زک و  
 فرمود آغاز کن با نفاق بر کسی که عیالداریش می کنی بهترین صدقه آنست که از پشت  
 تو انگری باشد و هر که نگاه دارد و خود را از سوال نگاهدارد او را خدایتعالی از احتیاج برود و هر که  
 مستغنی شود از سوال مردم بیه نیاز سازد او را خدایتعالی و آمده که فضل صدقات به مثل  
 و بدایت کن بیعالت و فرمود صدقه کنید مردی گفت که نزد من دیناری هست فرمود جان خود  
 صدت کن گفت نزد من یک دینار دیگر است فرمود بر فرزندان خود صدت کن گفت نزد من  
 و دینار دیگر است فرمود بر زن خود صرف کن گفت دیناری دیگر است فرمود بر خدام  
 خود تصدق کن یعنی بر مرکب خود گفت نزد من یک دینار دیگر است فرمود تو بدان بنیاد تر است



یعنی هر که مستحق تر باشد با دار زانی دار و فرمود زنی که نفقه کرد از طعام خایه خودش بیرون  
 افشاد او را اجربا باشد بدان نفقه و زوج او را اجربا باشد بنابر کتاب و خازن را مثل آنها بعض  
 ایشان از بعض چیز میگویم نگردد اندر تریب زن این سهو آمد و گفت ای رسول خدا شما امر  
 امر بصدقه کردید یعنی زنمان را و فرمودم زیور من است نخواستم که آنرا صدقه کنم این سهو در عزم کرد که  
 وی و فرزندان وی حق کسی هستند که تصدق کنم بر ایشان فرمود این سهو راست گفتند  
 شوی تو و فرزندان تو حق کسی اند که بر آنها تصدق کنی گویم این تصدق عام است از  
 فزئیه و قطع و در باره سائل ارشاد فرمود که مرد همیشه مردم را سوال میکند تا آنکه می آید و در وقت  
 فریست ز روی و سه یا از گوشت و هر که سوال کند مردم را باها سس آنها بقصد نکند و سه  
 نمی طلبد اگر انگری اذ آتش پس بگو که کم طلبد یا بسیار خواهد و اگر کسی از شمار سخن خود بگیرد و  
 پشته همیزم بر پشت خود آرد و آنرا فروشد و او تعالی بدان آردی او را نگاهدارید و دست  
 او برای او اذ آنکه مردم را سوال کند و بندد یا ند بهند و فرمود مسئله اش است می خراشد  
 روی خود را بدان مگر آنکه سوال کند از پادشاه یا در بکاری که ازان چاره کاریست

## باب در بیان قسمت صدقات

فرمود حلال نیست صدقه مرغی را مگر پنج کس یکی عامل بر صدقه دیگر هر که صدقه را بمال خود  
 خریده سوم قرضدار چهارم غرگ کننده در راه خدا پنجم سکنی که بروی تصدق کرده اند وی ازان  
 صدقه چیزی نتواند اگر سه هر یک کرد و کس نزد آنحضرت صلعم آورد و صدقه خواستند نگردد ایشان  
 گردانید و هر دو را چیست یافت فرمود اگر خواهی شمارا بدیم اما غنی و قوی مکنتی را در آن حظ نیست  
 و فرمود حلال نیست صدقه مگر یکی را از سه کس یکی موی که حامل حاله است حلال است او را مسئله  
 تا آنکه بدان برسد دوم موی که چاه آمد و مال در لپاک ساخت که وی را نیز مسئله حلال است  
 سوم مردکیه او را فاقه رسیده است حلال است او را مسئله تا آنکه بقوامی اعیش برسد و جز این

اسحوال سله حرام است و سائل حرام خوار و زینا نیست صدقه آل محمد را چه این صدقات  
 چه کهای مردم است و در لفظی آمده که حلال نیست محمد و آل محمد را گویم از با شمی بهائش هم دست  
 نیست تا بدیگر که چه رسد به حسین بن مطعم و عثمان بن عفان نزد جناب سیالت آمدند و گفتند  
 که بنی مطلب را از خمس خیر دادی و ما را از اشتهای با آنکه ما و آنهاد یک منزلت هستیم بنی مطلب  
 بشمار فرمود جزین نیست که بنی مطلب و بنی هاشم یک چیز اند گویم مراد به بنی هاشم درین جا آل  
 علی و جعفر و آل عقیل و آل عباس و آل حارث است و حسین و عثمان آل نوفل و آل عبد  
 شمس اند ایشان را با بنی مطلب یکجا کرد و مردی را بر صدت که بنی مخزوم گماشته بود و  
 ابی رافع مولای نبوی را گفت با من باش تا بهره خود از صدت بر منی می گفت آنحضرت را  
 پیسرم چون پرسید فرمود مولای قوم از انفس قوم است و ما صدقه حلال نیست یعنی پس تمام  
 روان باشد و عمر رضی الله عنه را عطا یا میدادی گفت محتاج ترے را از من بد فرمود بگیر و  
 مالدا شو یا تصدق کن آنرا هر چه بیاید ترا ازین مال و تو نیز مشرف هستی و نه سائل آنرا بشا  
 و آنچه این چنین نیست پس نفس خود را در پی آن مکن

## کتاب در بیان صیام

فرمود تقدیم رمضان بیک صوم در و صوم نکنید مگر موی را که روز روزه او باشد که وی در آن  
 یوم روزه می تواند گرفت و صاحبم در روز شک عاصی ابوالقاسم است قاله عاربن یا سر  
 و فرمود روزه گیرید بر ویت بلال را نظارا کنید بلان و اگر ابر باشد بر شما اندازه ماو کنید یعنی  
 سی روز را کامل گردانید چنانکه در روایت دیگر است که المکملی العدة ثلاثین و در لفظ دیگر  
 المکملی اعداة شعبان ثلاثین مردم بلال می بستند ابن عمر آنحضرت را صلواتم فرمود که در کس آنرا دیده آ  
 پس خود هم روزه گرفت و هم مردم را امر بصیام نمود و این دلیل است بر قبول شهادت عدل در  
 دین محل و یک بار با زینب بنتی نزد آنحضرت صلواتم آمد و گفت من بلال دیده ام فرمود شهادت

بلا الا لا اله الا الله گفت آری فرمود گویا چه می دبی بخور رسول الله گفت آری فرمود و اعلام کن ای بلال  
 در مردم با کله فرود آرزو گیرند و فرمود هر که نگر دشت روزه در شب پیش از فجر اصطیام است  
 و در لفظ وارد شده که نیست صیام کنی بلکه فرض نکردش از شب آنحضرت صلوات بر او  
 بر عادت درآمد و گفت نزد شما چیزی هست گفت نه فرمود پس اکنون من روزه دارم با دیگر  
 آمد پرسید عائشه گفت مادر من در هدیه آمده است فرمود و بنا که من صائم برخاسته ام  
 و از آن من بخورد و فرمود همیشه مردم بخیر اند مادام که شتابی نکنند در کشتار و روزه واجب است  
 بسوی خدا تعالی ایشان است در فطر و خورید که بخور بگفت است و انتظار کنید بر تر و اگر نیاید  
 پس بر آب بشیامید که آب حلوس است و می فرمود و از وصال مری گفت تو موصلت می کنی فرمود  
 کدام یک از شما مثل من است من شب می گفتم و حالیکه طعام می دهم مرا ب من و آب بنوشان  
 مرا چون باز نمانند وصال کرد با ایشان یک روز باز یک روز دیگر پتبر ویدند لاله از فرمود  
 اگر تا آخری کرد لاله می افزود شما را این سخن را بطریق محال بر ایشان گفت چون دید که از وصال  
 باز نمی ایستند و هر که ترک نکرد سخن دروغ و عمل باطل و جهل نگذاشت خدا را حاجتی در ترک طعام  
 و شراب او نیست و بوسه می داد آنحضرت صلوات بر او و صیام بود و بسیار شرت می کرد  
 او را در حالت صوم و لکن ملک بود از برای ارب خود در رمضان و حجاب است کرد و حال حرام  
 صیام و گذشت بر مری در رقیع و وی حجاب است می کرد در رمضان فرمود و حاکم و محموم هر دو  
 مفسر شدند و اول در بخاری است و آنس گفته بعده رخصت و آنحضرت صلوات بر او حجاب  
 و حجاب است می کرد آنس وی صائم بود و هر که شید جناب برالت در رمضان بحالت صیام  
 و سندی ضعیف است و تندی گفته لایصح فی شیء و صائمی که اکل و شرب کرد بنیان وی  
 صوم خود را تمام کند و این اعمام و قیام او را جانب خدا است و مفسر در رمضان بنیان و قضا  
 و نه کفار و این خبر صحیح الاستاد است و همچنین نیست قضا بر یک یک غلبه آورده است و هر که خود  
 کرد بر وی قضا است آنحضرت صلوات بر او در سال فتح ماه رمضان بسوی که برآمد روزه گرفت

با آنکه کبریا قحیم رسیده مردم هم صائم بودند قح آب طلبید و آنرا چندان برداشت که در آن  
 همراهی بدیدند آنرا توبه شد گفتند که بعضی مردم هنوز روزه دارند فرمود اینها فرمان آنرو این  
 دو بار بلفظ اول ثلاث العصاة ارتداد کرد و در کفلی آمده که این صبح را بعد از عصر وقتی بیاشناسید  
 که گفتند صیام بر مردم شاق است و انتظار فعل شامی بر ندمت مؤسلی گفت ای رسول خدا  
 در خود توت بر صیام در سفر می یابم همین گناهی هست یعنی اگر روزه بگیرم فرمود این نصبت است  
 از طرف خدا هر که آنرا خدا کرد خوب کرد و هر که روزه گرفتند دوست گرفت بروی جناح نیست  
 و نصبت داد شیخ بگیر ادا را که افطار کند و عوض هر روز سکینی را بخوراند نصبت قضا برود  
 و کسی آمد و گفت هلاک شدم فرمود که هلاک کرد گفت اقدام بر زن خود در رمضان فرمودی یا  
 کلام بند که آنرا آزاد کنی گفت نه فرمودی توانی که دو ماه بیای پی روزه گیری گفت نه فرمود  
 سکینی را توانی که بخورانی گفت نه نصبت درین میان زنبیلی از خرما نزد آنحضرت صلوات  
 فرمود این را تصدق کن یعنی در کفاه خود گفت بر فقیرتری از خود نصبت میان دو لایب یعنی  
 سنگستان مدینه اهل خانه که محتاج تر باشد بوی این تر از ما آنحضرت صلوات بخندید تا آنکه  
 دندانهای پشتتر نمایان شد و فرمود برو و اهل خانه خود را بخوران رواه سلم و صباح می کردند  
 از جمیع پت غسل می بر آورد و روزه میگرفت و قضا نمیکرد آنرا و هر که بمرد بروی صوم است  
 ولی او از طرف وی روزه بگیرد

## باب در بیان صوم تطوع و صیام منعی عنه

آنحضرت را صلوات از صوم یوم عرفه پرسیدند فرمود کفاه سال گذشته و سال آینده است  
 و صوم عاشورا کفاه یک سته ماضیه است فقط در روز دوشنبه پیداشدم و مسوت گردیم فرمود  
 بر من وحی یعنی باین جهت درین روز صوم میگیرم و هر که در رمضان روزه گیرد و شش روز را  
 از شوال تابع آن گرداند همچو صیام دهم باشد یعنی بحساب الحسنة بقمته اعتقالاتها نصبت حج

بنده که صائم شود در روزه اگر آنگه کند خدای از روی او ناز آید و سال را در خوش روزه  
 می گرفت تا آنکه می گفتند که انظار نگذرد افطامی کرد تا آنجا که می گفتند که روزه بخورد گرفت  
 و در این وقت که جز رمضان است تکالیف صیام که ماه دیگر کرده باشند و بیشتر صوم نشدند این امر  
 در ماه شعبان بود و امر فرمود بصوم سه روز از هر ماه سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم و این را  
 ایام بیض گویند و فرمود در حلال نیست زان را که روز بگیرد و شوشه او حاضرست مگر باذن او  
 و غیر رمضان و از صوم دور روز فطر و مخزنی نموده و فرموده ایام تشریق ایام غم و نوش  
 و زاری است که خداست عزوجل است و نیست خصمت هیچ کی که از صوم ایام تشریق بگذرد  
 که در این نیافت و از اختصاص شب جمعه بقیام میان شبها و اختصاص روز آدین بصیام  
 میان ایام منی آمده مگر آنکه در روز صوم یک بقیقت پس چهار روز جمعه روزه نباید گرفت مگر آنکه  
 یک روز پیش از آن یا پس از آن صائم گردد و در روایتی آمده که چون شعبان نیمه شد روز بگیرد  
 امام احمد است که این روایت نموده و فرمود روز بگیرد در روز شنبه مگر روزه فرض و اگر نیاید  
 یکی از شما مگر همین پوست انگور یا عود و خشت همان را بخاید و در سندان خطاب است و مالک  
 انکارش کرده و ابو داود گفته منسوخ است و آنحضرت صلی الله علیه و آله بر او نوبه کشیدنی گرفت و نیز روایت  
 این هر دو روز یوم عید شنبه کان است میخوام که مخالفت ایشان کنم و در عرفات از صوم یوم  
 عرفه نمی نموده و گفته روزه گرفت هر که صوم ابر کرد و در لفظی لا صام و الا فطر

باب در بیان اعتکاف و قیام رمضان

هر که قیام رمضان کرد بر او ایمان و احتساب بخشیده شد و اگر آن پیشین او چون عشتار بن یونس  
 در آمدی آنحضرت صلی الله علیه و آله از خود استوار است و شب زنده داشتی و کسان خانه را بیدار است  
 ۵ شام را بشیم گلی نوازش کن بهان بخالیه ساد و زمین است غیب و ترز و اراده است  
 نماز صبح گزارده در جای اعتکاف در آمدی اعتکاف و صلوات و عشتار و آخر از رمضان بود آنکه

وفات یافت و بعد از وی زمان او نیز همچین کردند عاقله گوید رسول خدا سفر را برین می فرمود  
 و وی در مسجدی بود من آن را شانه می کشیدم و نمی آمد در خانه مگر از برای حاجت و وقتی که  
 مستکف می بود و گفت سخت برتکلف آنست که عیادت مرخص نکند و جازه را حاضر نشود  
 و زن را سزا نماید و بیباید شود و نه بنا بر حاجتی بیرون آید مگر آنچه لایبست و نیست  
 اعتقادند مگر بصوم و نماز در مسجد جامع و صحیح وقف آخرین حدیث است بر عاقله و لهذا ابن عباس  
 گفته نیست برتکلف صیام مگر آنکه بر جان خودش واجب کند مردی چند از یاران نبوت  
 شب قدر را در خواب دیدند که در صفت شب اخیر است آنحضرت فرمود صلواتم گمان می کنم که خواب  
 شما مطابق واقع افتاده است در باب صیام او آخرین هر که تخری آن باشد درین صبح او را  
 جستجویش نماید و نیز فرمود شب قدر شب سبست و مهم از رمضان است و راجح وقف او است  
 بر معاویه بن ابی سفیان تا حفظ گفته اختلاف کرده اند در تعیین لیلۃ القدر بر جمیل قول که  
 در فتح الباری آورده است و این قول مع شی زاندر سکن تمام مذکور است عاقله پرسید  
 اگر دانم که شب قدر فلان شب است چگونه فرمود بگو اللهم انک عفو تقبل العفو فاعف  
 عتی که میباشد بر حال ما چنانکه ستم اسیر کند هوا ابو سعید خدری گفته آنحضرت صلوات  
 فرمود لبته نشود پالانها مگر بسوی سه مسجد یکی مسجد الحرام دومین مسجد نبوی مدینه و سیمین مسجد  
 سوم مسجد اقصی یعنی بیت المقدس و شد حال کنایت است او سفر و این حدیث متفق علیست  
 و آنکه علم حدیث منع کرده اند سفر را از برای زیارت قبور و جائز داشته اند سفر را  
 دیگر بلیل های دیگر واحدی در سلف از برای زیارت موقی فاضل یا مفضل سفر اختیار  
 نکرده و قصه بلال صحیح نیست و ایراد این حدیث درین باب مؤذن است بآنکه اعتقاد در  
 مسجد باید اگر چه با تیار سفر از برای مساجد فاضله چنان بود

کتاب در بیان حج

## باب در بیان فضل حج و بیان کسیکه حج برومی‌ست

آنحضرت فرمود که هر مسلمانی که تا عمره کفاره چیزی است که میان این هر دو است و حج بر او واجب است  
 مگر خست که میسر و آسانست که در آن تکلیف مناسب و همه در یافتند یا آنکه بجناب آنی پذیرا  
 گردیدند یا آنکه بهتر از آنکه گرفته است برگشته یا در آن اطعام طعام و انباشت سلام نموده  
 حالش بر رسید که بر زمان هم جبار و واجب است فرمود آری همای است که در آن تمام  
 نیست و آن حج و عمره است با دین نشینی آمد و گفت عمره واجب است فرمود نه و اگر کنه بهتر باشد  
 ترا و راجع وقت اوست بر جبار و هم جبار بر مرفوعا روایت کرده که حج و عمره دو فریضه است  
 و تسبیل اجناب نبوت تفسیر بنزد و راحله فرموده در راجع ارسال اوست و سواری چند را  
 در مقام روحا و دید فرمود که است این قوم گفتند سلیمانیم و تو کیستی فرمود رسول اللهم زنی  
 از ان میان کودکی را برداشت و گفت این راجع باشد فرمود آری و ترا اجر است فضل  
 بن عباس روایف رسول خدا صلعم بود زنی از شتم آمد فضل بسوی او نگرستین گرفت و در  
 فضل را میدید آنحضرت صلعم روی فضل بسوی دیگر برگردانید آن زن پرسید که فریضه  
 خدا بر عباد او در حج پذیریم بر او ریافته است و وی بر راحله نمی تواند نشست از و سے  
 حج برگزادم فرمود آری و این در حجه الوداع بود و همچنین زنی از جینه آمد و گفت مادر من مذکر کرده بود  
 که حج کند مگر کوزه تا آنکه بر د از و سے حج بکنم فرمود آری بکن و بگو که اگر بر مادر تو وام بیود تو آنرا  
 نسیب دای بجز از بریدم خدا را که او تعالی احق است بوفایان هر دو حدیث دلیل است بر جواز  
 نیابت و حج از قریب بر آری قریب نازا جنبی برای جنبی و غریب و هر کور که که حج کرد باز بالغ  
 شد بر وی واجب است که حج دیگر بگذارد و هر بنده که حج نمودی بهتر از آن است که بروی حج دیگر  
 اما محفوظ و وقف این حدیث است بر این عباس آنحضرت صلعم در خطبه گفت خلوت نکند مرد در  
 بیگانه مگر آنکه با او در محرم باشد و سفر نکند زن مگر همراهی محرم مردی بر خاست و عرض نمود

که در نیم حج رفته است و تمام در فلان غزوه نوشته شده فرمود بروج کون همراه زن خود  
 یکی را شنیدی گوید لیلیک عن شدیده فرمود شبر که گشت برادر من یا خورشیا و نه  
 من است فرمود از خروج کرده گفتم نه فرمود حج کن از خود پست از طرف شبر کن و راجع  
 و قضاوت بر این عباس بر هر چه باشد نیابت حج بعد از حج خود است نه قبل از آن و آن هم  
 دیکه از طرف خویش بر برادر بود و از جانب غیر آنحضرت صلعم چون در خطبه ارشاد کرد که  
 حق تقاضای بر شما حج نوشته است اقرع بن حابس گذارش کرد که مگر در هر سال مکتوب  
 شده است فرمود اگر من گفتم در هر سال است واجب می شود و لکن حج کیا است یعنی  
 در تمام عمر و آنچه بر آن بنیز اید تطوع باشد و در حدیث اشارت است باینکه احکام شرع منقوض  
 برای بنای خستی پناه صلعم و الله اعلم

باب در بیان مواعیت

توقیت که در قول خدا صلعم از برای اهل مدینه ذی الحلیفه را و از برای شامیان محفد را و  
 از برای نجدیان قرن منازل را و اهل یمن را صلعم مقرر فرمود و گفت هن لهن و لمن اتی  
 علیهن من غیرهن ممن اراد الحج والعمره و هر که و ای این جاهاست و ای حرام نند  
 از جایکه انشاء آن کرده است تا آنکه اهل مکه از که بر بندند و اهل عراق از ذات عرفه تا آن  
 داده و در بخاری آمده که این را عمر رضی الله عن توقیت کرده است و از برای اهل مشرق  
 آنحضرت صلعم عقیق بلینقات ساخته و الله اعلم

اشهرن

باب در بیان وجوه صفت حرام

عائشه گوید بر آیدیم با آنحضرت صلعم در جام حبه الوداع پس بعضی از اهل اهل بعبه کردند و بعضی  
 اهلان حج و آنحضرت اهلان حج کرده بود پس هر که مهمل بعبه بود حلال شد و هر که مهمل بود حج



انها يا جامع بود بيان حج و عمره وى حلال نشد تا آنكه روز نحر آمد يعنى پس از فصال شد  
و از احرام برآمد

باب بيان احرام و در آنچه بدان تعاقب دارد

اهلال نكر در رسول خدا صلعم گراز نر و سبى ذى كليفه و فرمود آدم را جبرئيل و گفت اگر نحر صحابه  
خود را برفع اصوات يا بالال و خودش برهنه شد از براى اهلال غسل بر آورد و پوسيده شد  
از لباس محرم پس فرمود كه نپوشيد قمص و نه عمامه و نه سراويلات و نه برانس و نه خفانت  
يعنى پيرهن و دستار و يا جامه و كلاه سر پوش و نه موزه گانگه يكه پا پوش نيايد پس نحر را  
فرود ترا كعبين ببرد و جامه رنگين بزر عفران نپوشد و زن نقاب بر نرود بنگند و دستمانه بكار نرود  
عائشه آنحضرت صلعم خوشبوى مايد پيش از احرام قبل از اوانت بريت و تنى كرده محرم را  
از آنكه كراخ خود يا ديگرى بگند و نطبه نمايد و در قصه صيد حار خوشى كه ابى قتاده بدو ن احرام  
صيدش كرده بود آمده كه آنحضرت صحابه محرمين را پرسيد كه كي ايتما او را امر بديد  
يا اشاره بدان كرده است گفتند فرمود بخوريد گوشت باقى مانده و صعب بن جئانه در  
مقام ابوايادان گوخرى در بدين فرستاد آنرا بروى بازگردانيد و فرمود و پس نكر و عيم مگر  
آن جهت كه محرم هتيم وجه توفيق آنست كه صعب از براى آنحضرت صلعم صيد كرده بود و اين آنرا  
نگرفت و نخورد و ابى قتاده بر اسے آنحضرت صيد نكرده بود و اين امر باكل آن فرمود و قيل  
غيد ذلك پنج داب اند كه همه فاسق اندگشته ميشوند و حلال و حرم نراغ و غلبه از و نرود و پوش  
و سنگ گزنده و حجامت كردن آنحضرت صلعم وى محرم بود كه بن حجره را بر داشته پيش وى صلعم  
بروند و سپشها بروى او مى افتاد و فرمود گمان نداشتيم كه ايند اى تو باين حد رسيده است  
گو سفدى مى يابى گفت نه فرمود سه روز روزه گير يا شش مسكين را اطعام بخوران هر  
مسكين بنيم صاع و چون مكه معظمه فتح شد در ميان مردم استاد و حمد و ثنا گفت و فرمود

او تعالیٰ حبس کرد و از مکه پیل را و رسول خود و مومنان را بران مسلط ساخت و هیچ سیکه را پیش  
 ازین حلال نشد و مرا هم بر آنست ساعتی از روز حلال شده دست و بعد ازین احدی  
 حلال نشد پس صید او را شربتند. خواران را نیز در حلال نیست ساقط آنجا گشتند را و  
 هر که را قیدی گشته شد او را بهترین و دلخیز است یعنی فدیہ گیرد یکتد عباس گفت مگر از غیر  
 که ما از او خانها و گوربا بکاری بریم فرمود مگر از غیر ابراهیم علیه السلام که را حرم گردانید و از برای  
 اهل که دعا کرد و من زمین را حرم ساختم چنانکه ابراهیم که را حرم ساخت و دعا کرد دم و صاع و  
 زمین و دو چند از دعا است ابراهیم از برای اهل که و در تیره حرم است از غیر تا شور

## باب در بیان صفت حج و نخل که

جابر بنی انصاری گفته رسول خدا صلعم حج کرد هر کاب او بر آمدیم چون بزی اکلینہ رسیدیم  
 اسامه و خنجر عیس زان اپی بگریم زاید آنحضرت فرمود غسل بر آرد و جای خون را بجایه بگیرد و  
 احرام بندد بخودش و سجد نماز گزارد و بر تاقه قصوی سوار شد و در بیاد آمد و ابلال کرد و توحید  
 و گفت لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک ان الحمد والنعمه لک و الملك  
 لا شریک لک چون بجایه رسیدیم استلام رکن فرمود یعنی حجر اسود را بوسید و جمید و رقا  
 سه بار و شتی کرد چهار بار و آمد بتمام ابراهیم و دو رکعت نماز کرد پسترسوی رکن برگشت  
 و استلامش نمود و از باب بسوی صفا بر آمد و نزد صفا این آیه خواند ان الصفا والمراد من  
 شعاع الله ابد ابد ابد الله به و بالای صفا بر آمده خاورد که بر او دید و قبله شده توحید  
 تکبیر کرد لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملك وله الحمد وهو على کل شیء قدیر لا اله  
 الا الله الحمد و عدله و نص عبده و هزم الاحزاب و حده گفت و در میان این از کاس  
 سداب رنده کرد و از صفا بسوی مروه فرود شد چون در میان وادی رسید بدید تا آنکه ببلند  
 بر آمد پس شتی کرد بسوی مروه و آنچه بر صفا کرده بود درینجا هم بر مروه بجاء آورد چون روز ترویته

یعنی هشتم و نهم مردم توجه منی شدند جناب نبوت سوار شد و زنی ظهر و عصر و مغرب  
و عشا و فجر او کرد و اندک زمانی که آفتاب طلوع شد پس روانه شده و از منزلت گذشت  
بعرفه آمد و یک قنبره زرد و اندک آنجا فرود آمد و بعد از زوال مهر نامرتبه سوار فرمود آن را  
پالان بستند پس در بلطن وادی رسیدند مردم از خطبه که بلال اذان و اقامت گفت پس  
ظهر گزارد و بلا اقامت کرد عصر گزارد و میان این هر دو نماز هیچ گزارد و سوار شده بوقت  
آمد و شکم ناقه را بسوی صحرات برگردانید و قبل شاة را بر او گرفت و در بقبله شد و استاد  
تا آنجا که آفتاب غروب کرد و اندک زمانی دورترین چون قرص مهر تابان گردید روانه شد  
و زمام قصوار کشیده بود تا آنکه سرش بهالشیخ پیش پالانش میرسد پس بدست راست  
اشارت میکرد که اسه مردم آهسته کنید و یکینه در زمین و بهر که که می آمدند کی رخا و عنان  
ناقصی کرد تا بالا میرفت تا آنکه بمزولنه آمد و در اینجا مغرب و عشا را بیک اذان و دو اقامت  
گزارد و میان این هر دو هیچ نماز نکرد از بخواب شد تا آنکه فجر طلوع گردید پس فجر را از زمین  
صبح گزارد و اذان و اقامت و سوار شده بمشعر حرام آمد و در بقبله شده دعا و تکبیر و تکبیل  
نمود و تا آنجا بایستاد که صبح هفت روشن شد پس قبل از طلوع شمس روان شد و بلطن محسوس  
در اینجا تها را اندک بجز بانید و طوق و طلی را که بر جبهه کبری می بر آید ساک شد و جبهه  
را که زیر دست است بخت سنگریزه انداخت و با هر حصاة تکبیر بر آمد و این سنگریزه  
بر ابر حصای خدمت بود یعنی بمقدار اندک با قلاب آیین روی از بلطن وادی بود پست بر سنگریزه  
و قربانی کرد و سوار شده اینجا تکبیر آمد و نظر را بک گزارد و راه مسلم مطولا و چون از بلطیه خارج  
شدی از خدا رضوان و جنت خواسته و بر جنت او از ان پناه جستی و سندی ضعیف است  
و فرمود بخردم اینجا همه منی منخرست شما در حال خود بخرد کنید و قوت نمود اینجا و تمام  
عزمت موقت است و اینجا استادم دهمه مزدلفه جای قوت است رواه مسلم و در کلا جناب  
اعلی در آمد و از طرف اسفل بیرون شد این عمر بیچگاه یکدیگر نیامدند مگر شب بزم طوس

گذرانید سه تا آنکه صبحی غسل بر آوردی و این را از آنحضرت صلواتم ذکر نمودی یعنی که وحی صلوات  
 همچنین می کرد و از ابن عباس آمده که وی حجر اسود را بوسه میداد و بر آن سجده می کرد و حکم  
 این را مرفوع آورده و آنرا فرمود صحابه را بر بل در سه شوط و بخشی در چهار شوط در میان هر دو  
 رکعت و استلام نمی کرد از خانه مگر همین دو رکعت یا فی را عمر رضی الله عنه حجر اسود را بوسه داد  
 و گفت میدانم که تو سنگی در زبان می کنی و ز سواد اگر نمیدیدم رسول خدا صلواتم که می بوسه داد  
 نمی بوسیدم ترا و این تحقق علیه است و زیارت از رقی که عمل مرتضی بجا ایش بر دوخت  
 مقام این روایت صحیح نمیتواند شد و همین ایمان مقصود این هر دو بزرگ بودن با این است  
 طری بنالغریض العذول بذکره ففحن بواو العذول بواو + البواطفیل آنحضرت صلوات  
 را دید که طواف بیت می کند و استلام رکعت کوچکی سر کعبه می نماید و آن سخن را می بوسد و بود که  
 طوافت می فرمود باضطباع و چرا در سبزه یعنی چادر را از زیر بغل راست بر آورده هر دو طرف  
 او را بردوش چپ از طرف سینه و پشت می افکند و بر شمل و کبکبار کرده نشسته در آن عباس را  
 در نقل یا در ضعف از جمیع مزدلفه شب هنگام بسوی منی گسیل کرد و این دلیل است بر خصیت  
 در عدم استکمال بیست مزدلفه از برای زنان و اطفال و نحو ایشان و لهذا چون سوره خدیجه را  
 در شب مزدلفه دستوری روانگی پیشتر از جناب نبوت خواست و وی ضحی را در آنجا فرمود  
 بود و اولاد و او ابن عباس گفت که جمعه عقیده را می نمکنید تا آنکه آفتاب بر آید و در شب  
 انقطاع است و آن مسئله او در شب مخزف است و تاری جمعه پیش از فجر بکند وی رفت و طواف  
 افاضه نمود و فرمود هر که حاضر شد این نماز را یعنی مزدلفه و استسقاء با تا آنکه روان شویم  
 و در غیر پیش ازین وقوف نموده است در شب یا در روز پس حج او تمام شد و چرک خود را  
 کرد و شرکان تا آفتاب نمی بر آمد اجماع روایتی شدند و اشرق بیهی میگفتند جناب نبوت  
 بر خلاف ایشان افاضه کرد پیش از آنکه آفتاب بر آید و تاری جمعه عقیده نمود بلیگ گوین  
 ماند و در رمی خانه کعبه را بر روی رابریمین گردانید جمعه را هفت سنگ ریزه انداخت این سوره گفته

والذی لا اله غیره هذا مقام الذی انزلت علیه سورة البقرة متفق علیه و این می  
روز و نحر وقت چاشت شوده و در سوز باقی بعد از زوال مهر کرد و این عمر اول رمی حمره  
و نیا بهفت حصه می کرد و بر سینه بر سنگ نیزه بگیر می بر آورد و بعد بیشتر در زمین نرم  
رو بقیل و برتری ایستاد و دست برداشته و غامی کرد و پسته حمره وسطی را می نمود و جناب  
چسپ در زمین خال آمده و در قبله استاده — و تا ویر دستا برداشته و غامی کرد پس  
بر کعبه را از طبق وادی سنگ نیزه های نه خست و نزدش و قوف نمی کرد و بر می گشتند  
میگفت که آن حضرت صلوات بر او باد که این چنین بجای آورد و راه بخاری و فرمود اللهم  
ارحم المذنبین گفتند و المقصود این یا رسول الله در کت سوم و المقصود این فرمود و این  
و این است بر انصافت خلق بر فقر و ریح و دیگر واقف شد در حجت الوداع یعنی بجای ازجا با  
مردم از وی صلوات بر سیدین گرفتند یکی گفت ذالتم پس خلق کرد و پیش از نوح فرمود و کج  
نویست صحیح دیگری آمد و گفت نخر نمودم پیش از رمی فرمودی کن صحیح نیست غرض آنکه از هر  
سقدم و نخر کرد و آن روز در سدل شد همین افضل و کما صحیح از شما کرده و بعد از آنکه حدیث  
متفق علیه است و کج نخر پیش از خلق فرمود و صحابه را بدان امر نمود و گفت چون می خلق  
نمودید حلال شد و شما را نخر شود هر چیز که زمان استوش شعیف است و فرمود است بر زمان  
خلق همین تقدیر عباس بن محمد الطلحان خون است و در بیعتت که از شبهای منی بنا بر ستانید  
اورا اذن داد و در عا ابل را در شب منی از منی نخصت فرمود و گفت رمی نمایند روز نخر با رمی  
گفتند و نخر و برای دور و زلی پسته بر روز نخر یعنی کج بر می پزد و از نخر و نخر در روز نخر خطب  
و هم در روز روس که ثانی یوم نخرست و فرمود ایس هذا الاوسط ایام التشیق و عاتیه  
گفت که طراف تو بخانه وحی تو میان عقا و مرده پس می کند ترا از برای حج عمره تو این اول است  
بر کفایت یک طراف وحی از برای قارن و در طراف افاضه زل نکر و ناز ظهر و عصر و نخر  
و عشا گزارده اند که در حساب بخواب شده بعد هوار شده و نخر که بعد آمد و طرافت نمود و نخر

والبیع یعنی محاسب فرودنی آمد و میگفت آنحضرت صلعم که در بنابر فرمود آمد بنابر سماحت خروج این منزل بود یعنی نه بنابر آنکه از دنیا کج حج است این عبا گفتم مرد ما مو را نه با کج آفر عمدا نشان بنجا نکعبه باشد مگر بر حالت تخفیف کرده اند مرد طوان و دواع است و فرمود نماز درین مسجد بهتر است از هزار نماز غیر او مگر سبب حرام و نماز در مسجد حرام افضل است از نماز درین مسجد من بعد نماز راه احمد و صحیح ابن حبان

**باب در بیان فوائد احصار**

محضرت رسول خدا صلعم یعنی در حدیه بیس موی سر ترا شنید و با زبان مجامعت کرد و بدی را نخر نمود تا آنکه بسال آینده عمره بجاء آورد و ضباده دختر زبیر گفت ای رسول خدا من اراده حج می کنم و میارم فرمود حج کن و شرط کن که محل من همانست که آنگاه آجس کنی خطاب باو تعالی است و فرمود هر که کسور شد پای و یا انگ آرد و روی حلال شد بروی حج است و سال آینده و اندر علم و هذا آخر العبادات من عمائل بیع المدام قال مؤلفه روح نزعته حنه فی ۱۳ بیع الاول سخته و هو آخر العبادات و بیله الجزء الثاني کتاب البیوع <sup>نقده</sup> یعنی فی المعاملات ان شاء الله تعالی و قد حرسنا ذلك فی من الرجوع من کلکة الی بلد البیوع المحمیة فی او اخر بیع الاخر من شهر رشتله <sup>والنقده</sup> الی صاجها افضل الصلوات

**کتاب البیوع**

**باب در بیان شروط بیع و آنچه از آن نهی غمته است**

آنحضرت صلعم را پرسیدند که کدام کسب اطیب است فرمود عمل مرد بدست خود و هر بیع مبرور و در که بسال نفع آرشد و کرد که خدا و رسول او حرام کرده اند بیع باوه و مردار و خونک تبان گفتند در باره پیسه مردار چه میفرمائی که بدان گشته ما اطلاق کنند و پوستها را روغن زنند

و مردم بدان چراغ افروزند فرمودند این همه حرام است بگفته خدا میدود را چون حرام کرد و تقاضا  
 ششم مردار را برایشان گذاختند آزاد فرودختند و بواسطه آن خوردند و فرمودند و قبل از این  
 با هم اختلاف گفتند و میان این هر دو بین نیست پس سخن سخن رسب سینه است یا بعد از آن  
 بیع را ترک دهند و نمی کرد از من سنگ و مهری و حیوان کا بن جابر بن عبدالمطلب شتر می  
 سواد میفروخت خواست که آنرا سلب کند درین اثنا رسول خدا صلعم با وی پیوست و او را دعا کرد و شتر را  
 بزویس چنان تیز شد که هرگز آنچنان تیزی نداشت و فرمود این را یک اوقیه بیست تن  
 بفروشد و آن بوزن پیل در جم باشد وی گفت نیفر و ششم باز فرمود بفروشد یک  
 و قیه بفروخت و سواری خود تا خانه خود شرط کرد چون بخانه رسید شتر از دست آنحضرت آورد  
 شن نقد داد وی آنرا گرفته برگشت کسی او را پس از فرستاد و گفت گمان می کنی که گمی کردم  
 و زمین نگردم بگیر شتر خود را و در راهم که این تراست و این حدیث صحیح است در حدیث شرط  
 در بیع و رضاست و محل نزاع و سیاقش در بیع از آن مسلم است اگر چه جعفر علیه السلام یکی از صحابه بودند  
 خود را بعد از خود آزاد کرده بود و جز آن بنده مال دیگری نداشت آنحضرت بنده را طلب داشته  
 بفروخت و این دلیل است بر جهت بیع در بر منع غفلت از تصرف در مال وی مثنوی در سخن  
 افتاد و جان داد آنحضرت صلعم فرمود میوش را و آنچه گرد آورد است بیندازید و من را بخورید  
 و در لفظی سخن جامه آمده و در روایت دیگر است که اگر جامه است ماحول و یغنیید و اگر جامه است  
 نزد یک او نشوید و از من گریه و سنگ زجر فرموده مگر سنگ صید و عاقله را در باره بر بره  
 گفت که بگیر او را و شرط کن و کار از برای آنها زیرا که نیست و لا مکر از برای آنرا گفته گاشه  
 همچنان کرد و بعد آنحضرت صلعم در مردم ایستاد و حمد و ثنای خدا کرد و گفت ابجدال مردم  
 چیست شرط می کند که در کتاب خدا نیست بر شرطی که در کتاب خدا نیست باطل است به چند شرط  
 چنانچه حکم خدا حق و شرط انبیا ائمه است و لا مکر کسی را که آزاد کرد یعنی نه کسی که بفروخت و بفظ  
 مسلم این است که خریدن و آزاد کردن و شرط کنان از برای ایشان و لا و نمی کرد و مکر فاروق از بیع

امهات اولاد و گفت فروخته نشوند و محبوب و مورد نگرند استماع کنند با هم مادام که  
 مناسب نماید و چون خداوندش فرود می آید و فرغ این خبر و دم است جا بر گشته  
 مکنیزگان خود و امهات اولاد را می فرستیم و آنحضرت صلوات الله علیه بود باکی درین معنی نمیدید  
 و از بیج فضل آب نمی نمود و همچنین از بیج مناب فضل و در روایت از عسب فضل  
 یعنی که را در آن نریخت کشتی و از بیج جبل بحبله و این بیج و حالیت بود که خست را می خریدند  
 تا آنکه نماند برآید باز آن زیاده برآید و همچنین از بیج و سببه و لا و بیج حصه و بیج غرضی  
 و گفته هر که طعام خود فروختد آن تا آنکه به پیامد آنرا بکلی یعنی بیج پیش از قبض جانوست  
 و در بیج و یک بیج منعی است و هر که این چنین کند او را کس آن هر دو بیج باشد یا رب  
 مراد فروختن چیزیست نقداً یا این قدر داشته با نقد و قیل غیر ذاک و حال آنست سلفه  
 بیج یعنی کسی را فروختند در بازار چیزی را برست وی برآید او ثمن آن چیز بفرود شد و همچنین جانوست  
 و در شرط و یک بیج مثل فروختن جامه بدست کسی است و فقار و خیاطت و جز این نیز گفته  
 و حال آنست سود و چیزیکه غیر مشهور است و در بیج چیزی که فروخته شده موجود نیست و در  
 نمی عن بیج و شهادت آمده و هم نمی فرمود از بیج عربان یعنی اگر آن شی را خرید کند بیجا بود  
 حساب دهد ورنه نزد بائع بگذارد و نمی در اصل از برای تحریم است هر جا که باشد و برین بوده  
 علمای اصول فقه و ائمه ایشان و فروختن سله جانیکه آنجا خرید کرده است منعی عنه است  
 تا آنکه تجاران را بحال خود بیا رند و این امر را فروخته و فروختن بدینا و گرفتن در اجم و خودش  
 و فروختن بدینا و گرفتن دینا و در بدیش مضایقه ندارد اگر بیخ آن روز بگیری مادام که شما  
 هر دو بماند و ای دو میان شما چیزی است یعنی استبدال این نقد و بیکدیگر بشرط تقابض  
 تحلیل جانوست تا بیع نقد منسیه لازم نیاید و با نگر و دو امد علم و نمی فرمود از بیج یعنی بر آنست  
 بیخ از برای فریب دادن و دیگری و منع فرمود از محاقه یعنی فروختن کشت به پیامد از گنم و از  
 مزایه یعنی خریدن میوه تازه بچون میوه خشک و از محاقه یعنی از کردادن زمین بر حصه



معین همچو کلمت و ربع و آنستیا یعنی استثنای بعض مال از بیع بنا بر غیر یا جهالت مگر آنکه مقدارش  
 براند و در روایت دیگر نمی از مخاضره و ملاسه و منابذه و غیر آنست آمده مخاضره بیع شارب و حویست  
 پیش از ظاهر شدن خوبی و اصلاح آن و ملاسه سودن جامه دیگری است بدست خود در روایت  
 یا شب بدون کشادن او و منابذه انداختن جامه است بسوی یکدیگر بدون دین بیع  
 و تفسیر مزایبه گذشت و این بیوع را تفسیر مختلفه و مذاهب متباینه است که در سبک اختتام و  
 نیل الاوطار و جز آن از شرح حدیث و فقه سنت ذکر یافت و تفسیر فرمود از تلقی رکبان و آن  
 بیع حاضر برای بادی یعنی شهری سمسار و دلال در بقای در بیع نشود و تلقی جلب در ضمنی تلفه  
 رکبان است و لهذا از ان هم نمی آمده و فرموده که هر که تلقی کرده بخیر چون مالکش در بازار آمد  
 خیار دار یعنی خواه آن نرخ بفروشد یا نه و جایز نیست بیع یکیکه بر بیع دیگر و در خطبه یکیکه  
 بر خطبه دیگر و در سوال کردن زن طلاق زن دیگر را تا آنچه در آید او دست نگیرد کند  
 و همچنین شوم سلم بر شوم بر او در خود و فرمود هر که جدائی اندازد میان مادر و ولدا و جدائی کند  
 خدا میان او و میان دوستان او روز قیامت و لکن در سندش مقال است و له شاه  
 علی مرتضی دو غلام را که برادر یکدیگر بودند جدا گانه فروخت و با حضرت صلحم ذکر کرد فرمود در آن  
 آنها را و او پس استان و سفروش آن همه دورا که یکجا در مدینه منوره فروخ گران شد  
 آنحضرت صلحم را گفتند ما را نرخ مقرر فرما فرمود سعه و قابض و باسط و رازق خداست و  
 من امیدوارم که ملاقی شوم خدا را و بیع یکی از شما در نطله خون و مال مطالبه بمن نه کند  
 و آمده که احتکاک نمی کند مگر خاکی در آن تصریف ابل و غنم من فرموده یعنی شیرش نند و شد تا  
 خریدار بازی خور و دو داند که عادتش همین قدر شیر دادن است و تبرک بعد این نصریه خرید  
 کرده است و سه به بهترین دو نظر است بعد از دوشیدن شیر یعنی غیر است خواهد  
 نگاه دارد یا برگرداند و صاعی از تمر بدو در سلم است که این خیار تا سه روز است و در  
 بخاری آمده که صاعی از طعام دهنه از سه او و تمر اکثر است و در روایت دیگر آمده که هر که

گو سفید مخته یعنی نادر و سفید خرمید کرد و باز گردانید پس آنرا با یک صاع واپس سازد و راه آنجا  
 و بر توده از طعام گذر کرد و دست اندران نمود انگشت تهرتری یافت گفت ای صاحب طعام  
 این چیست گفت آب آسمان رسیده است فرمود چرا بالای طعامش نگردانیدی تمام در  
 سیدینند هر که مار بازی دهد وی از نانیست و هر که انگور را بزمان چیدن او بند کند تا بخت  
 خمار نبرد و وی دیده و دانسته در نار آمده و تخرج بصنان است یعنی دخل و غله و میباید  
 مالک رقبه است که ضامن است و از آن شتری غر و بارقی را دینار و او تا بدان  
 هنجیه یا شاة خرید کند وی دو گو سفید خرید و یکی را بدیناری بفروخت و آن شاة و بنا  
 را آورد و او را دعای برکت در بیع کرد تا آنکه اگر خاک خریدی سه سو کردی و درین حدیث  
 دلیل است بر صحت توکیل و رجوع نفع بموکل و عملاً در آن پنج قول است که در مسکال منتهی  
 مذکور است و همی فرمود از خریدن چیزی که شک چار پایهاست تا آنکه بند و از بیع آنچه که در  
 پستانهاست انعام است و از خریدن بند که گریز پا و از شرا و مخاغم تا آنکه قسمت پذیرد  
 و از خریدار سه صدقات تا آنکه مقبوض شود و از غوطه زدن غواص و گفت مخمید مایه  
 در آب که آن غر است و صداب وقف اوست بر ابی سعید و فرمود فروخته نشود شتر تا آنکه  
 خورده شود و نه بشیم بر پشت و نه شیر در پستان و راجح ارسال و ست و در اسنادی ضعیف  
 نهی از بیع مضامین و ملائح آمده یعنی آنچه در شکم ماده شتران و بر پشت مایه آنهاست

## باب بیان خیار

هر که مسلمان را اتقال بیع خود کند و گذرد خدا از لغزش او روز قیامت و اتقاله فرماید او را  
 و این موافق قرآن است هل جزاء الا حسن الا الا حسن و در کس که با هم خرید و فروخته  
 کردند و خیار دارند مادام که از یکدیگر جدا نشده اند و یکجا هستند یا یکی دیگری را خیر خسته  
 پس اگر خیر شده تبایع نموده اند آن بیع واجب باشد و اگر جدا شده اند بعد از آنکه بیع

کرده اند و عقد آن بسته و هیچ یکی ترک آن بیع نموده پس این بیع هم واجب گشته و او مسلم  
 با تجمل بالغ و مبتاع سیرده خیار دارند تا از یکدیگر متفرق نشود اندگر آنکه صفت خیار باشد  
 و بعدالی خوف استحقاق احوال نیست و در رواسته آمده آنکه بعد از شتر از جای خود مردی  
 در بیوع بازی میخورد او را فرمود چون خریداری کنی بگو لا خلا تا یعنی فریب نیست

## باب در بیان ربا

لعنت کرده است رسول خدا صلی الله علیه و آله بر با و موکل و کاتب و سپه و و شاهان و فرموده  
 اللهم سواء و گفته ربا بهقا و سه در دارد آسان ترین آنها مثل آنست که مردی داد خود را  
 و طی کند و افزون ترین ربا بر وی مرد مسلمان است و نفرو شنیدند را بزرگمانند بمانند  
 و نیز آید بعضی آنرا بر بعضی و نفرو شنیدیم را بسیم مگر مانند بمانند و نیز آید بعضی آن را بعضی  
 و نفرو شنید غائب را از آن بنا جز یعنی نسیر این تقدیر این متفق علیست و در حدیث عباده  
 بن صامت است مرفوعاً نزد مسلم طلاً بطلا و نقره بنقره و گندم بگندم و جو بجو و خرما بخرما و بنک  
 بنک مانند بمانند سواد بسواد دست بدست و چون این اجناس مختلف شود زمین نشود  
 چنانکه خواهید یعنی خواه برابر یا زیاده وقتی که دست بدست باشد گوئیم در سایر احوال این است  
 ذکر همین شش چیز کرده پس بس و قصر بران ارجح احوال است و حدیث دلیل است بر تحریم ربا  
 و در حدیث متفق ازین اجناس شش گانه مضمون علیها و در روایت دیگر آمده زر بزر و وزن  
 بوزن مثل مثل و سیم بسیم و وزن بوزن و مثل مثل است و هر که فروید یا افزون خواست بر آن  
 رباست هر دی را احوال کرد بخیر دی خرما سه سره آورد آن حضرت را پرسید هرگز خیر نیست  
 گفت لا والله بلکه یک صلح را ازین تمرد و دورا بسته می خریدم فرمود چنین کن همه را بدو  
 بفرش با آنرا بر او بخر و در با آنرا از خیر چنین ارشاد کرد و فرمود که کمال میزان یعنی کمال  
 مثل تو حکم موزونات مثل زر و سیم یکسان است و نهی کرد از بیع توده که مکیش معلوم نیست

سسی از تمر و طعام بطعام مثل مثل است و طعام صحابه در آن روز جو بود و قضایه بن عبید روز خیر  
 یکی گاو بند بر او زده و دینار خرید در آن هر ماهی جو اهر و زربو در آن راجه اگر در زیاده از او از  
 دینار یافت این را بحضرت رسول صلعم ذکر کرد فرمود فروخته نشود قلا ده تا از وی آن زربو گاو  
 راجه انگنند و در بنیاد لالت است بر اطلاق عقد و وجوب تمارک و حتی فرمود از بیع حیوان بگوید  
 بطریق نسید و گفت چون خرید و فروخت کنیدی شما بعینه و گیرید و همای گاو آن او ضایع است  
 بگشت کاری و ترک کنیدی جهاد را سلط کنده خدا پر شما ذلت و خواری را و نگویند آن ذل را بیچ  
 شی تا آنکه برگردید بسوی دین خود و عبیده یکسریین فروختن کلا است بقیمت معلوم تا یک بریت  
 باز خریدن آن از مشتری بکتر از آن و کسی که شفاعت کرد از برای برادر خود او را بران سفارش  
 هر چه رسید و پذیرفت پس در آمد در سه کلان را از در ماهی را بود در سندیش مقال است  
 و لغت کرد رسول خدا صلعم بر رشی یعنی دهنده و بر روشی یعنی ستاننده و ابن عمر درین صفا  
 را امر فرمود بساکنه سامان شکر شتران تمام شدند فرمود شتران را بر آمدن ناقای صدقه  
 بگیر پس وی یک شتر را بدو شتر تا وقت آمدن ابل صدقه می گرفت و در بنیاد دلیل است بر  
 جواز اتراض حیوان و نهی فرمود از فرزانه و آن فروختن میوه تر بستان است بمیوه خشک مثلا  
 اگر نخل است آن را بخر بطریق کیل بفروشد و اگر انگور است آنرا کیلا بزربیب فروخت نماید  
 و اگر گشت است کیلا از طعام بیع سازد پس ازین همه با نهی نمود و آنرا خریدن خرما و خشک  
 بخزای تری پر سیده شد فرمود تر نزد خشک شدن کم می گردید و یا گفتند کم می شود پس نهی کرد از آن  
 و نهی کرد از بیع کالی بکالی یعنی نسید بیسینه دین بدین و سندی ضعیف است

## باب در بیان خصصت دعویا و بیع اصول و شمار

خصصت داد آنحضرت صلعم دعویا که فروخته شود بخص از روی کیل و تحریر همان فرمایند است  
 که بیکم ضرورت از برای اهل احتیاج بدان دستوری داد و در روایت دیگر آمده خصصت داد

در هر یک بگیرند کسان خانه یا نماز آن از تر و بجزند آنرا تر و تازه و در لفظی آمده که خصمت فرموده  
 در بیع عیال یا اندوایش از خرابی خشک و در کتله از بیخ و سق یا در بیخ و سق تو سنی کرد از تر و فخرین  
 تمام یعنی بیو یا تا آنکه صلاحش نمایان شود و بائع و مبتاع هر دو را ازین بیع نمی نموده و در  
 صلاح شرآن زمان باشد که آفتش برود و در روایت دیگر آمده که نمی کرد از بیع نماز تا آنکه  
 سرخ و زرد شود و از بیع انگور تا آنکه سیاه شود و از فروختن و اهنها تا آنکه سخت گردد و اگر کسی  
 بدست براد خود میوه دخت فروخته است و آنرا جابج کرده پس گرفتن ثمن آن حلال بود  
 چه قسم مال برادر را بفیر حق می تواند ستانند و در لفظی آمده که امر فرمود بوضع جوارح و تخلی که بعد  
 پیوندگوشن بخزند ثمره آن بائع راست که آنرا فروخته مگر آنکه مبتاع یعنی خریدار شرط کرده باشد

## باب در بیان سلم و قرضین

آنحضرت صلوات الله علیه آمد و ایشان سلف می کردند در شمار نیک سال و دو سال فرمود هر که  
 سلف کند در تر و در لفظی و چیزی پس باید که در کلیل معلوم و وزن معلوم تا اجل معلوم بگذرد  
 انباط از شام می آمدند و در گندم و جو و مویز و زعفران تا اجل سلف می کردند و نمی پرسیدند  
 که آنها را زرع هست یا خیر آنحضرت صلوات فرمود هر که گرفت مال مردم باراده او او کند از وسع  
 خدای تعالی و هر که ستانند آن را باراده آفاق تلف کند او را خدا بزرگوار از شام آمد  
 آنحضرت خواست که دو جبار از وی بنسبیه تا میسر بگیرد و کسی نزد او نفرستاد وی بنسبیه  
 نداد و در نیجا دلیل است بر صحت بیع بنسبیه و تا جیل تا یک روز و فرمود پشت مرکوب است بنفقه خود مسکبه  
 مریون باشد و لیس در مشروب است بنفقه خود وقتی که مریون بود و نفقه اش بر اکب شایسته  
 و بعد کرده نمیشود زین از زین یعنی آن شی مریون بود چنان مریون از ملک را بن بد زین  
 و مریون مستحق آن نمی گردد بلکه او را مستخفم او و بروی است غرم او و این روایت مرسل است  
 و از هر دو سنتی جوان را استسلاف فرموده بود چون ابل صدقه آمد او را رفع فرمان داد که

تضاویک کند و گفت جز خیار نمی یابم فرمود همین ابل خیار بده که بهترین مردم حسن ایشان  
 تضاوت است و فرمود هر ترضی که منفعت کشد ریاست و اسنادش ساقط است و شاید  
 دارو ضعیف و متوقوف

**باب در بیان تفلیس و حجر**

هر که مال خود بعینه نزد مردی نفلس میابد وی احق است بدان مال از دیگران و در لفظ دیگر آید  
 هر که متاع خود بفرخت و خریدار نفلس نشد و فرزند چیزی از ثمن آن نیافته است بلکه همین سرمایه  
 خود بعینه دریافت پس وی احق است بدان متاع و اگر مشتری ببرد صاحب متاع اسوه غراما با  
 یعنی مال او بدام مساوی در همه ترضو امان قسمت پذیرد و روایت دیگر این است که هر که نفلس  
 شد یا ببرد و مرد متاع خود بعینه یافت بیوی احق است بدان و سندش ضعیف است و  
 فرمودتی واحد جلال می کند آبرو و عقوبت او را هرگز میوه خریده بود بروی آفت رسید  
 و دین بسیار شد و نفلس گردید آنحضرت صلعم فرمود برین کس تصدق کنید مردم صدقتماد او  
 بوفاسه و امزرسید غراما را ارشاد کرد هر چه نزد او یا بید بگید بی نیست شما را بجزین قدر  
 یعنی ثرجو جیس او نمی رسد و بر معاذین جیل مال او را بخر کرد و در ترضی که بروی بود بفرخت  
 این عمر گوید هر عرض ششم بر رسول خدا صلعم و زاحد و ن سپر چهارده ساله بود پس اجازت نداد  
 مرا باز روز خندق عرض کرده شدم و سپر پانزده ساله بود پس اجازت نداد در رخن بفرود و این  
 متفق علیست و لفظ بیغی این است فله یحیی فی و لم یزنی بلغت گو یا حد بلوغ سپر پانزده سال  
 عطیه تفرقی گوید هر عرض ششم بر آنحضرت صلعم روز تزیئه پس هر که سوی عازر رویانیده بود گذشته  
 و هر که انبات نکرده راه او گذاشتند و ن در کانی بودم که سوی رویانیده پس راهم خالی کردند  
 گویم این تلاست دیگر است از براس حد بلوغ و اجازت نیست زن را بخشیدن چیزی گریه ستوری  
 شوی خود و در لفظ دیگر آمده جائز نیست زن را حکم در مال خود وقتی که شوهر باک عصمت او

له و در کار این نیز  
 درین جا است  
 پانزده ساله سپر پانزده ساله  
 در این جا است  
 و در این جا است

گشته است و حلال نیست سئله گر کجی از نسکس کیے مردی که تحمل حال شد پس او را سوال حلال است  
 تا آنکه بدان برسد پست بر زمانه دوم مردی که آفته باور سیده و مال او را لھاک ساخته است او را سئله  
 حلال باشد تا آنکه بقوامی از عیش برسد سو کم سیکه او را فاقه رسیده تا آنکه نسکس از داشت ان جگر  
 او بگیرد سئله که او را فاقه رسیده است پس حلال است او را سئله رواه مسلم

### باب در بیان صلح

صلح جائزست در میان مسلمانان گر صلحی که حلال را حرام گرداند یا حرام را حلال سازد و مسلمانان  
 بر شرطها سے خود اندر مگر شرطی که حلال را حرام یا حرام را حلال کند و فرمودنغ ننگه جسمایه بسیار بود  
 از خلائیدن چو صب در جدار خانه خود ابوهریره چون این حدیث را روایت می نمودی گفت  
 صالی ار ارم عنہا کوعرضین و اءه لا رمین بها بین اکتافا کفر متفق علیہ و یسج کرس را حلال  
 نیست که عحصا سے بر او خود بغیر غوث لی او بگیرد

### باب در بیان حواله ضمان

فرمود درنگ کردن غنی یعنی در ادای وام تمام است و چون در پے کرده شود یکے از شمار  
 شخص آسوده و توانگر پس باید که در پے او رود و در نقطے دیگر آمده که این حواله را پسندید و یکے  
 مرده بود بعد از غسل و جنوط و کفن پیش آنحضرت صلواتم آوردند تکلیف نماز جنازه کردند قدرے چند  
 رنجبه فرمود و پرسید که بردے و می هست گفتند و دینار برگشت و نماز نکرد ابوقتاده تحمل آن  
 دین نمود و گفت این دو دینار بر زمین است فرمود ثبات شد حق قرضخواه و مرده ازان  
 بری گردید و بروے نماز کرده آرسے قرض از مرتبه مردی اندخت مرا بک این راه گران  
 بود سبک ساخت مرا بچون مرده را که بروے قرض می بودی آدر دومی پسید که قضا  
 وام کند آشته است اگر می گفتند که دغای دین خود نگداشته است نماز می کرد و الا فلا و سے فرمود

لله در راه احمد در صواب  
 اسن الا ترضی انجو  
 احکام بقا بر قال عالی  
 و انک گفتن نیکو  
 تماشا خان قورصت کند  
 جلا جوات فرمغ نیکو بود  
 قهرت او در جبال قورنی  
 حال ست بیل کشیم  
 کون زمان روز قیام  
 که در حوض بالا است  
 چزان از ضعیف است کتاب  
 نیست ۱۲ اصله سلمه

شما بر یا خود ساز بگزارید و میک حق تعالی بروی فتوح کرد فرمودن اولی ترم بزنان  
از جانهائے آنها پس هر که بمیرد بروی دین است قضایش برین است و در لفظ آمده هر که  
مرد و وفا نگذاشت قضایش برین است گویم این حدیث ناخ حدیث اول است و این  
یکه از افادات مبتکر حضرت شوکانی است رضی الله عنه و فرمود نیست کفالت در حدیث  
سندش ضعیف است یعنی در حدیث از حد و مثل زنا و سرقه و حیران بگذازد است از  
دفع حد بر مستحق وی نه بر کفیل

## باب در بیان شرکت و وکالت

آنحضرت فرمود صلوات تعالی می گوید من ثالث در شرکت با ما میک کیه دیگرے را غیبا  
نکند و چون خیانت کرد از میان این هر دو بیرون شدم سائب مخزومی شریک جناب  
نبوت بود قبل از بعثت روز فتح آمد و گفت صرحا باخی دشمنی کنی با او بعد از آن  
و شریک من و این دلیل است بر صحت شرکت و شریک شدن با من سعود و عمار و سعد در آنچه  
روز بدر بیانند جا برخواست که بسوی خیبر رود و نزد آنحضرت صلوات آمد فرمود چون وکیل  
مرا بیایی یا نزده و سبق از وی بگیر و این دلیل است بر شریعت و کالت و حدیث عروه باری  
در باره خریدن خیمه پیشتر در باب شروط بیع گذشت و آن حال است بر صحت وکیل و غیره  
را بر صدقه گذاشت و این دلالت دارد بر صحت وکالت بر قبض ذکوة و خودش صلوات شصت  
قرمانی کرد و بیع باقی را بطله مرتضی سپرد و این وکیل است و در قصه عیسی آمده که انیس را  
فرمود با من ادب و اگر اقرار کند آن زن بزنا حشیش بکن غرض که وکالت در همه کار و بار درست و  
نافذ است حتی در نکاح و طلاق

## باب در بیان اقرار

ابو ذر را فرمود حق بگو هر چند تلخ باشد و در لفظ آمده که قتل الحق ولو علی نفسک



و حدیث دلیل مست بر اعتبار اقرار انسان بر جان و سخن خود در همه کاره با آن عرض مالک بن

## باب در بیان عاریت

بر دست مست آنچه گرفته است یعنی از دیگری تا آنکه او کند و بدد یا از این و مقبوض است  
و عاریت مضمون است برست غیر و فرمود او اکن امانت ایسوسه کسیکه امین کرد ترا و حیث  
مکن کسی را که خیانت کرد ترا گویم جمله اولی شامل عاریت و ودیعت هر دوست و جمله ثانیه  
دلیل است بر عدم جواز مکافات خائن هر که باشد یعنی بنامیه را فرمود چون بیایند ترا  
رسل من ایشان راسته زره بد و وی گفت این عاریت مضمونه است یا سوداؤ فرمود بلکه  
عاریت مؤداه است و اصفوان بن امیه روز خنین چند روز دستار گرفت وی گفت مگر  
بطریق غصب بگیرم فرمود نه بلکه بطریق عاریت مضمونه

## باب بیان غصب یعنی مال کسی بستمین

آنحضرت صلعم فرمود هر که بگیرد یک بدست زمین از ستم طوق گرداند خدا در گردان او آزار  
روزی قیامت از بهفت زمین و این حدیث چنانکه دال است بر منع غصب همچنان دلیل است  
بر بهفت طبقه بودن زمین و مؤید اوست قول تعالی و صن الارض دشلیصن لکن مرفوعه  
صحیح صحیح در باب بودن او ادم و نحو آن درین طبقات ارض نزد الهی زمین و تقات  
اثبات ایشان بقیامت نرسیده آنحضرت نزد بعضی زنان خود عاشره یازده تشریف میباشند یکی از  
امهات المؤمنین طیاسی در کاسه همراه خادمی بفرستاد آن زن رکابی را بشکست  
آنحضرت صلعم گردش آورده در آن طعام نهاد و فرمود بخورید و قصه صحیحی با برنده داد  
را نگاه داشت و در روایتی آمده که فرمود طعام عوض طعام است و آوردند آنرا و این دلیل  
بر عدم تفرقه در میان شعل و قیسمه و فرمود هر که زرع کرد در زمین عمومی غیر از آن آنها و از این

بیع نباشد همین نفقا و راست یکی در زمین دیگر نخل نشاند بود آنحضرت زمین بزیند ار  
 را و وصاحب نخل را حکم فرمود که نخل خود را از آنجا بر کند و گفت رگ ستمکار را بیع حق نیست  
 و در سندش صحابی مجهول است و جهالت صحابی ضرر ندارد که همه عدول اند و مردیست که  
 دینی روز نخر این خطبه خواند آن ماء که و امواکم و انما صاکم علیکم حرام که صاعه  
 بی صاعه هذافی بلا که هذافی شصت که هذافی استفق علیه و مدلول حدیث واضح است  
 چه هرگاه این چیز با حرام است تصرف در آن بطریق غضب بالاولی حرام باشد

### باب در بیان شفعه

تضا فرمود بشفعه در هر آنچه که هنوز قسمت نپذیرفته است و در بیکه واقع شده و در گردانی آید  
 را هم پس شفعه نیست متفق علیه در لفظی دیگر آمده که شفعه در هر شریک است چه زمین و چه خانه  
 چه باغ نمی سزد که بفرد شد آنرا آنکه بشریک خود عرض بکند و روایت دیگر این است که حکم کرد  
 بشفعه در هر شئی یعنی خواه منقول باشد یا غیر منقول و آمده که جارا احتی است بدار  
 و لفظ دیگر آنست که جارا احتی است بصفتب خود یعنی بشفعه خویش مراد حقوق و اتصال احتملاط  
 و در روایت دیگر آورده جارا احتی است بشفعه جارا خود و اظهارش بر ند اگر چه غائب باشد  
 و تنبیه طریق هر دو واحد است و آمده که شفعه همچو کشادن پانصد شتر است و بیست شفعه از برای  
 غائب و سندش ضعیف است

### باب در بیان قراض

سچیر است که در آن برکت باشد قرض و قرض نامدی و قرض دادن یا مضاربت کردن و آن سخن  
 گندم با جو از برای خانه خود نه از برای بیع و سندش ضعیف است حکیم بن حزام چون مردی را  
 مال خود تقاضی می داد شرط می کرد که آن مال را در جگر تر یعنی حیوانات صرف نکند و در بیا  
 بار ننماید و در سید گاهی با آن مال فرود نیاید اگر چیزی ازین کار بکنند ضامن مال من باشی

عبدعلا بن عبد الرحمن یعقوب نام در مال عثمان رضی اللہ عنہ عمل کردے برین شرط کہ بیع میان  
ہو و باشد ذابن موقوف بصحت رسیدہ

**باب در بیان مساقاة و اجارہ**

معاہدہ آنحضرت صلعم با اہل خیبر کہ ہو دبو دند بر نمید آن چیز کہ پیدا شود از میوہ کشت و در انقض  
آمدہ کہ سوال کردند مانند خود را و خیبر برین شرط کہ کفایت کند بیل انجار او باشد از بر سہ  
ایشان نمید پیدا و ارسوہ پس فرمود مقرر میداریم شمار برین اقرار ماہ امی کہ خواہیم یعنی نزد ما  
پس مانند در خیبر تا آنکہ بد کرد ایشان را عمر فاروق و در روایت اخری است کہ داد آنحضرت صلعم  
یہو و خیبر بر نخل خیبر و ارض آن بر شرط اعتماش از اموال خودشان و نصف میوہ مرا ایشان را  
باشت بخطاب بن قیس رافع بن خدیج را از کرای ارض بزر بوسم پر رسید گفت باک نیست مردم  
عمدہ مال اجارہ بر ما ذیانات و اقبال جدا اول و چیز با از زراعت می کرد پس گناہ این بلا  
شدی و آن سالم ماندی و گناہ این سالم ماندی و آن تباہ گشتہ و جزین اجارہ دیگر نمودند  
از ان زجر فرمود و ما نشد معلوم مضمون پس بیان اندیشہ نیست ما ذیانات آنچه بر گناہ ہر  
روید و جدول نخرود را گویند و درین حدیث بیان اجمالی است کہ در اطلاق نمی از کراہ  
آمدہ و ہی فرمود از زراعت و او کرد بوجہ اجرت مر او بزر اعت آنست کہ ارض و تخم از یکے باشد  
و عمل و گاو از دیگرے و حجامت کرد و اجرت داد حجام را و اگر این اجرت حرام بودی نہ ادا  
و این نزد بخاری است از ابن عباس و لکن در حدیث مرفوع از رافع بن خدیج آمدہ کہ کسب حجام  
نجیبت است و این نزد مسلم است و در تطبیق آنست کہ عطا جا بویست و اخذ کردہ و در حدیث  
قدسی است حق تعالی میفرماید کہ کس اند کہ من خصم ایشانم روز قیامت یکی آنکہ عمد و پیمان داد  
بنام من باز شکست آنرا دم کسے کہ آنرا در فرخت و دشمن آن بخورد سوم آنکہ مزد و گرفت و  
استیفار کار کرد و مزد او نداد و اوہ مسلم کہ از ابی البقیہ و لکن یوسف بطحافظ گنہہ آنها خوانی بخاری

فی البیوع و فی ابن ماجه فی الاجاره انتهى و فرمود احوی چیزیست که بران اجرت گرفتند کتاب خداست یعنی بر رقیبه بدان و فرمود بدیدند و با چیزی پیش از آنکه خمی در خشک گردد و چون اجیر گیرد وقت را جز با نام برود و در سندش فقط است مگر بعضی آنرا از طریق امام ابی حنیفه ضعیف است

## باب در بیان احوای موات یعنی آبا و کردن زمین ویران

فرمود هر که آباد کرد زمین را که از آن کسی نیست و بی احوی است بدان عمر فاروق هم در خلافت خود بران قضا کرده و هر که زنده ساخت زمین موزه را آن زمین مراد است از دست جمعی مگر از برای خدا و رسول احوی یعنی را گویند که از برای سبب است صدقه گردانند تا در آن چیزی نماند دست ضرر و آن و گزیند رسانیدن و ضرر گرفتن و هر که زنی را احاطه کرد آن زمین او است و هر که چاه کند در جاهل گزیند از برای عین با شکیا و در سندش ضعیف است و اهل بن حجر را زینی در حضور اقطاع کرد یعنی در جاهل گزیند و نیز را تا در دیدن سبب قطع داد و بی سبب خود را روان کرد ما آنکه با رستاد پس تا زیا بخود انداخت فرمود تا جائیکه سوط رسیده است آنقدر است بر باد و فرمود مردم شریک یکدیگر اندر سر چیز گاه و آب و آتش

## باب در بیان وقت

چون آدمی بمرد عمل او قطع شد مگر سه چیز یکصدقه خاریه و دم علمی که بران منتفع شوند مسوم و در صلاح که از برای او دعا کنند و این نزد مسلم است مرفوعا از ابی هریره و در سیوطی بران چیز با افزوده و در ائمت صحف و در باطن فرقه هر دو چهار بیت از برای غیر سبب تحمل ذکر نشان دادند نزد آنکه مانند این از دست بجایه پهل و مسجد و چاه و همان است که عمر فاروق را زینت خیمه بود است آمد از حضرتش شود خواست و گفت زمینی یافته ام که هیچ مالی انفس از آن نزد من نبوده است فرمود اگر خواست اصل را پس کنه و آنچه از آن حمل شود آنرا صدقه گردانی عمر آن را

تصدق کرد این شرط که اصلش در بیع و ارث و هبه نرود و فقهاء و قریب و رقاب و ابن سینا  
 ضعیف از آن بخورند و در راه خاصرت شود و بر متولی آن اگر معرفت از آن بخورند یا  
 بخورند گناهی نیست مگر بدان تمویل نشود و در روایتی آمده که تصدق کرد باصل زمین که در آن  
 و در هبه نرود لکن میوه او صرف نموده آید و در تقصیر خدا آمده که وی ادراج و انقض خود یعنی  
 زره و سامان خویش را در راه خدا وقت ساخته و هبش نموده است

**باب در بیان هبه**

ایشیه پسر خردمان را پیش جناب نبوت آید و گفت من این سپه خود را غلامی بخشیده ام که در انور  
 فرمود هبه پسران را این چنین و او که گفت نه فرمود باز گردان او را و در لفظی دیگر چنین آمده که بشیر  
 خواست که آنحضرت صلوات الله علیه را گواهی گیرد برین بخله فرمود بهتر رسید از خدا و عدل کنی بیان آن  
 پس وی برگشت و آن صدقه را برگردانید و در روایتی دیگر آمده که فرمود غیر ما برین عطا گواه  
 گیر باز فرمود ترا نوش می آید آنکه همه در یک با تو برابر است گفت آری فرمود فلا اذن  
 حالا تخصیص بعضی ممکن بلکه همه را برابر داده تا در برابر باشند عاقل در همه همچو سگ است که  
 قی میکنند باز فرمود نیست ما را مثل بد که عود می کند در بیخ خود وی همچو سگ است که بیگردد  
 در قی خود و نیست حلال مرد مسلمان را که بدو باز جمع کند اندران مگر پر که او را در عطای ولد این  
 جمع رواست آنحضرت صلوات الله علیه از مردم پذیرفتی و بران مکافات کردی یکی آن بختاب صلوات  
 زانکه داد او را بران مکافات فرمود و پرسید که راضی شدی گفت نه زیاد کرده کرد و گفت را  
 شدی گفت نه باز فرمود و پرسید که اکنون راضی گردیدی گفت آری سه و تا بخوانم تقدیر  
 آمده لقد همت ان لا اقبب الا من قوشی او انصاری او ثقی و فرمود عری کسی است  
 که بخشیده شد او را نگاهدارید فرمود ما الهامه خود را و تباة کنهید آنرا چه هر که عری کرد وی کسی است  
 که از برای او کرد و در حیات و مات و از برای عقب اوست و در روایت دیگرست که آن عری که  
 رسول خدا صلوات الله علیه آنرا بخورده است که بگوید این ترا و عقب تراست و هر که گفت این تراست

تا زنده هستی پس آن بسوی صاحب وی برمی گردد و فرمود قبی و عمری نکند چه هر که قبی آید  
 کرده آن از برای و در ثا دست عمر فاروق یکے را اسب اده بود در راه خداوی آن را ضاع کرد  
 عمر گمان نمود که گمرازان بفرود شد از آن حضرت صلوات بر سید فرمود خیز کن اگر چه بکین رسم بد  
 و فرمود بریه فرستید بیکدیگر دوست دارید یکدیگر را بدید یکیش کینه را او ای زنان مسلمان خواه  
 نشود زن همسایه بدین زن همسایه را اگر چه یک هم گو سفند باشد و هر که چیزیست همبگرد  
 احق است بدان ما دایمیکه بران مکانات نکرده است و صحیح وقف است بر این عمر

**باب در بیان لقطه**

آنحضرت صلوات بر یک خرم که در راه افتاده بود بگذشت و فرمود اگر نمی ترسیم که از صدقه باشد  
 آن را می خوردم مردمی آمد و از حکم لقطه پرسید که چیست فرمود بشناس ظنون و مهر خدا و  
 باز شناسان آنرا تا ایستاد پس اگر چه هفتاد بار بگوید با تو بگازده آردی گفت ضاله غنم را چه فرمائی  
 فرمود تراست یا برادر ترا یا اگر گفت ضاله تیر چه حال دارد فرمود ترا با او چه کار است همراه  
 دسے سقا و خدا وی است بر آب می آید و درخت نامی خورد تا آنکه مالکش بیاید و هر که جاو  
 گم شده را وی گمراه است تا آنکه تعریفش کرده است و هر که لقطه یابد باید که بران و عدل  
 را گواه گیرد و آوند و رسته او را نگاه دارد و نبوسد و غائب نکند اگر مالکش آمد حق است با  
 و نه مال خداست میدوید هر که اینها را لقطه حلال نمی فرموده مگر منشد را و حلال نیست در بند و ندان  
 دار و نه خرابادی و نه لقطه از مال معابد مگر آنکه از آن مستغنی شود یعنی پس حلال باشد

**باب در بیان فرائض**

فرمود چه پانید فرائض یعنی سهام میراث را که در کتاب خداست بابل آن و آن شش فريضه است  
 که قرآن تعیین و تقدیرش نص نموده نصف و ربع و ثمن و ثلثان و ثلث و سدس و آنچه  
 باقی ماند یعنی بعد از تادیه فرائض پس آنرا بر سه مرد قریب بیت است که ذکر باشد و

وارث نمی شود مسلمان کافر را و نه کافر مسلمان را مگر در صورتی و دختر پسر بی و خواهر  
 بگذاشت آنحضرت صلوات بر او و دختر نصف است و دختر پسر را سدس برای تکلیف دولت باشد  
 خواهر راست رده از بخاری و فرمود وارث نمیشوند از یکدیگر ایل دولت مروی آمد گفت  
 نبیره ام بمردم از میراث او چه میرسد فرمود پس چون برگشت او را بطلبید و فرمود یک سدس  
 دیگر است چون پشت داد باز او را بخواند و گفت این سدس یک طعه است که یا کنایه که او را  
 چه زانند است بر اصل فریضه و مقرر کرد از برای جد ه سدس اگر زوی مادر است دیگر نباشد  
 گویم جد ه عام است از آنکه مادر پدر باشد یا مادر و خال وارث کسی است که او را وارثیت  
 مراد بخال برادر مادر است و خدا و رسول و اولای کسی اند که او را مولی نیست ع الله مع الاقارب  
 لا مولی لکم و هر مولودی که آواز کند وارث می گردد و قائل را از میراث هیچ نمی رسد  
 و هر چه پدر یا پسر فراهم کرده اند از برای عصبه ایشان است هر که باشد و و لا لحمه است بمحرم  
 الحی سب نه در بیع رود و نه در حبه و فرمود از فرض شما زمین ثابت است رضی الله عنه

باب در بیان وصایا

مرد مسلمان را که چیزی را داده می خواهد که در آن وصیت کنی رسد که دو شب بسوزد  
 مگر آنکه وصیت دس نزد او نوشته موجود باشد سعد بن وقاص گفت ای رسول خدا کن  
 مال دارم و چیزی که دختر و دیگره وارث من نیست دولت مال صدقه کنم فرمود نه گفت نمیه  
 مال فرمود نه گفت ثلث مال فرمود ثلث ثلث بسیار است و ثلث اگر تو انگر بگذاری بهتر است از ثلث  
 در ویش گذاری و تکلف کند مردم را مروی آمد و گفت مادر من ناگمان بمرد و وصیت نکرد  
 و گمان می برم که اگر سخن می کرد چیزی را تصدق می نمود اگر از طرف دس تصدق کنم او را اجر  
 فرمود آری و گفت حق تعالی هر ذبیح را قبول می نماید و وصیت از برای وارث گرانگه  
 در نه بخوابند و فرمود تصدق کرد خدا بر شد ما ثلث اموال شما نزد وفات شما از بر آید

زیادت و حسنات شما و سندی ضعیف است لکن بعض طرق و سله تقوی بعضی است

## باب در بیان ودیعت

هر که نهاد و ودیعت خود نزد کسی نیست همان بروی و سندی ضعیف است یعنی اگر بدون خیانت و عنایت اولف شده است و بآب قسمت صدقات در آخر زکوة گذشته و باب قسم فی وغیبت عقب باب چهارم باید انشاء الله تعالی

## کتاب التکاح

وجود ای گروه عوامان هر که از شما جماع می تواند کردن و سه تنوع کن که این اعضاست بصبر را  
 و احسن است فرج را و هر که نمی تواند بروی صوم است که این صوم او را و جاوست یعنی حفظ  
 شدن و هر مودس نمازی گزارم وی خوبم در وزقی گیرم وی کشیم و زنان را نکاح میکنیم  
 هر که روگردانید از سنت من وی از من نیست و بود که امری فرموده ببارت و سخت نمی میگردد  
 ایتقی وی گفت بزنی گیرید زن دوستدار زیندو را که من سکا شرم نبها انبیا را روز قیامت  
 و فرمود نکاح کرده می شود و زن بنا بر چهار صفت یکی مال که آن زن دولت خود را بر شوهر  
 صرف کند دوم حسب یعنی بنا بر بزرگی و شرف او و در ذات و قوم خود سوم جمال یعنی سبب حسن  
 صورت که موجب حظ نفس و فراغ خاطر و شکر نعمت الهی است چهارم دین که بنا بر صلاح عفت  
 معاوان شود با باشد بر تقوی پس فتح شد شوهر زن دیدن خاک آلود باد مهر و دست تو در چنان  
 سیکه را مبارکباد نکاح فرمودی گفته بآرک الله لک و بآرک علیک و جمع بینکما فی خیر  
 این سعادت گفته رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در حاجت یعنی نکاح و جز آن آموخت و آن این است ان الحمد لله  
 محمد و نستعین به و نستغفره و نعوذ بالله من شره و انفسنا من بیده الله فلا هزل  
 له و من یضلل فلا هادی له و انشهد ان لا اله الا الله و انشهد ان محمدا عبده و رسوله  
 و بجا اندر آیت در سبل السلام گفته آیت این است یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم



نفس واحدة تا قیبا و هم اتفاق الله حق تقایه تا آخر سوم اتفاق الله و قول آنکه لا سدید الی عظیم  
 و سفیان ثوری و دوم را اول و ثانی را اتفاق الله الذی تساءلون به و الا هم حاکم تا قیبا و ثانی  
 را همین سوم نشان داده و حافظ ابن کثیر در کتاب ارشاد آیات را در نفس حدیث ششم در آنکه  
 اتفاق الله الذی را اول و حق تقایه را ثانی و ثالث را همین سوم خوانیده و در حدیث جابر است  
 مرفوعا هر کجا استگاری زنی کند اگر تواند که ببیند از وی آنچه داعی او باشد بسوی شکل اینست  
 که بکند و مردی را که تزویج کرده بود و پرسید که تو او را دیده گفت ز فرمود برو و بین او را و این  
 دلیل است بر جواز نظر بسوی مخطوبه و آن خطبه بر خطبه برابر استمان نمی نموده تا آنکه خطاب با  
 آنرا کرد بدیناذن فرماید زنی آمد و گفت من انقضی و استوسبه می کنم آنحضرت انبوت تمام بسوی او  
 نگرست و بلند و پست او را دریافت و هر گویان شدند زن چون دید که در بار او حاکم نگردد  
 بنشست مردی از اصحاب برخاست و گفت ای رسول خدا اگر ترا روی حاجت نیست  
 بزنی من و فرمود نزدت چیزی هست گفت لا والله فرمود برو نزد کسان خود و بین که چیزی  
 می یابی رفت و برگشت و گفت لا والله هیچ نیافتم فرمود نظر کن اگر چه خاتمی از حدیث باشد باز  
 و برگشت و گفت لا والله و نه خاتمی را آمی و لکن این از این است زوی حدیث گوید خود او را  
 رو یعنی چادر پس زن را نصف آن برسد آنحضرت فرمود باین از آنچه می توانی که اگر  
 پوشته زن را از آن هیچ نباشد و اگر او پوشش ترا هیچ نبود آن مرد تا در شب است با نیت  
 تا برو و چون او را نوبتی دید بطلبید و فرمود همراه تو از قرآن چیست گفت با من چنین خیال  
 سوره است پرسید از نظر قلب می خوانی گفت آری فرمود برو تا مالک این زن که هر آنچه  
 از قرآن با خود در آنست و آیین دلیل است بر صحت عقد بلفظ تمکین و در لفظی دیگر آمده بر  
 که تزویجش جو کردیم او را قرآن بیاموز و در رواست چنین آمده که تمکین ما نعمت تر است  
 بنا بر آنچه بالاست از قرآن و در طریق دیگر باین لفظ آمده چه یادی داری از قرآن گفت  
 سوره بقره و سوره که متصل است فرمود و بر خیز و است آی با و بیاموز و هر چند که همین است قرآن

مهر آن زن گردانید و همین است حق زیرا که تمدیدی در مهر از جناب نبوت صلعم دار و دل شده و  
 فرمود اعلان کنید نکاح را نیست نکاح مگر بولی و مهر زن که نکاح کرد بغیر اذن ولی خود نکاح  
 او باطل است پس اگر دخل شد بدان او را مهر باشد بنا بر احتمال فرج او و اگر با هم اشتبا رکند  
 سلطان ولی کسی است که نیست ولی مراد از نکاح کرده نشود زن شیب تا آنکه مشوره خواهند  
 داده و شیره تا آنکه اذن جویند از وی گفتند اذن او چگونه باشد فرمود و همین که خاموش شود  
 روایتی آمده شیب با حق است بنفس خود از ولی خویش و از بکر شوری خواهند و اذن او کفایت  
 است و در روایتی آمده نیست ولی را با شیب حکمی و اختیار است و تمیز استیار کند و فرج  
 کند زن زن دیگر را و نه جان خود را و از شفا زنی آمده و آن چنانست که یکی دختر خود را  
 زنی بود برین شهر که وی دختر خود را بزنی ایگلس از نانی و از حیوانین بود و پس نکاح  
 یعنی تا بین نبود بلکه همین مبادله مهری باشد و حق کی بکر نزد آنحضرت صلعم آمد و گفت پدرش  
 او را بنا خوشی او و زنی داده است او را نفی گردانید و حدیث مرسل است و زنی که دو ولی  
 تنبیح کرده اند آن زن از بر سه اولی می باشد و هر چند که بغیر اذن اهل یار الی غیر  
 کردنی عام است یعنی زانی و متع فرمود از جمیع میان زن و مکه و خاله او و فرمود عوم نکاح  
 خود کند و نکاح دیگر سے زن خطبه کند و خطبه کرده شود این عباس گفته آنحضرت صلعم  
 نکاح کرد و عوم بود مگر سمیومی گوید که نکاح وی از نانی کرد که حلال بود این  
 اما نیست ادسی جانی الیه است و آن شهر که در آن روزی روان کردن شرط است  
 که بدان فرج را حلال ساخته اند و در حدیث فرمود در سال و طمان منته است روزی از نانی  
 امان در سال غیر علی رضی گوید یعنی کرد از متذکران و در اس خزان آباری و در روایت  
 دیگر آمده اذن دادم شما را در استماع از زنان و اولیائی که از آن آمار و در است  
 که از او سیر است اذن باشد بر او خالی کند و اختیار دارد که است بغیر از اذن است  
 دانست فرمود بطل و حلال و فرمود فرج می کند را بی جلد مگر شش خود را مگر زن خود را

سه طلاق داد مردی دیگر او را بزنی گرفت و پیش از دخول طلاق داد زوج اول خواست که  
با وی تزویج کند آنحضرت صلعم را پرسید فرمود نه تا آنکه بچشد آن شوهر دیگر از شهک او  
انچه شوی اول چسبیده است

### باب در بیان کفارت و حیار

بعضی گفته اند بعضی موالی کفارت بعضی با حاکم حجام دور شدندش را و سه  
تیسری است و کذا ابو حاتم استنکارش نموده و شاید سه دار و منقطع است حاصل  
حقارت است آویسان اینست بد به تحقیق منسوب آدم و حوا کافی است و مراد بحسب رضا بخلیق  
درین منقطع است پس پس فاطمه زهرا بنت قیس را که از مهاجران اول بود فرمود نکاح کن  
سازد بر زید و او غلام بود و این نزد مسلم است و فرمود ای بنی بیاضه نکاح کنید ابا هند را و  
نکاح کنید تبوی او و سه حجام بود و دستش چید است و غیر شد بریره بر زوج خود وقتی که  
از او کرده شد و زوج او عبد بود و در روایت آمده که هر بود حافظ ابن حجر گوید اول اثربت است  
و در بخاری از ابن عباس نهجت پیوسته که وی عبد بود و نیز در علمیه گفت سلمان شدم ای  
رسول خدا از زمین و او را هر اند فرمود هر که ام را که خواست به طلاق ده عیلام بن سه  
اسلام آورد و او را در زن بود و بعد از اسلام شدند او را اگر کرد که از ایشان چهار زن  
بودند از میان ده که تصحیح این حدیث کرده اند و احمد و ترمذی روایتش از سالم بن سه  
بخاری و ابو زرعه و ابو حاتم اعلال این حدیث کرده اند و متن سخن ایشان است و اسد اعلم کن  
اعتیاد در هر حال اولی است و استلال پیشی و کثرت در نایع بر منع زیادت بر چهار خلاق  
عرب عبارت است و چون قرآن کریم ساکت و حدیث شریف عدول بر زبان قاطع نیست  
که آنحضرت صلعم زینب دختر خود را برای العاص بن ربیع بعد از شش سال بهمان بیعت نخستین  
باز کرده اند و نکاح داده و کرده این دلیل است بر آنکه هر مسلمی زیر کافر چون اسلامش از اسلام

مناخر باشد با وجود انقضای عدت و طول مدت جبارت است و لکن احدی باین جانب نرفته  
 با آنکه امر و حاکم تصحیحش کرده اند و در روایت دیگر آمده که بزکاح جدیدش رد کرد و ترمذی گوید  
 اول جبارت است و لکن عمل برین روایت ثانی است زنی اسلام آورد و نکاح کرد و نخستین  
 او آمد و گفت من سندان شدم و این زن اسلام من از منته آنحضرت صلعم زن را از دست شوهر  
 بلشید برونج اول داد و صحابن جهان و احکام آنحضرت صلعم عالی را از من غفار ترویج کرد چون  
 در آمد و جبار خود و در پهلوش بیاض دید فرمود البسی نیا بک و احنقی با هلاک و کلمه او  
 برادون مهر و درین دلیل است بر روزن بیست لکن در سندش جمعی است عمر بن خطاب گفته هر که زنی  
 زنی گرفت و بروی در آمد و او را بر بنمایا مجذوم میا بجنونه یافت از برای او صدق است بسبب  
 مسین او این صدق از کس بگیرد که او را بازی داده و در روایت دیگر زیاد کرده و ادبها  
 فرو جها با بخار رفان صفا فلها اللهم بما استحل من فرجها و در باره جنین حکم کرده که کس  
 مملکتش است و این همه توفیق است بر فارق ضیاعه و رجالش ثقات اند

## باب در بیان عشرت زنان

آنکه زنی را در هر آدمی ملعون است و فرمودی بیند خدا بسوی مردی که مردی یازنی را در بر  
 در بیان او و بخدا و روز آخرت وی یازنی همبای خود را و بیدیرید و صیت غیر و حق زنیان  
 که آفریده شده اند از آنخوان پهلوی و عیج شمی و ضلع اعلاست اوست اگر وی که راستش ساز  
 بشکنند و اگر گنبدای همچنان که کج ماند است بول کنید صیت خیر را در بازه زنان و در روایت دیگر  
 آمده اگر خواست که بوی تنگ شوی تنگ شو با وجود عیج و از روی که راست کنی بشکنی او را و تنگ  
 او طلاق دادن است جبار گوید و عجزده همراه آنحضرت صلعم بودیم چون بمیدینه آمدیم بخانه داران  
 خواستیم فرمود رنگ کنی و شب هنگام بخانه در آید تا زن تو را وید موشانه کشد و عیب استره  
 بکار برد و در روایت دیگر آمده چون یکے را از شما غیبت دراز کرد و باید که شب هنگام بر اهل خود

نذر آید و قدیرترین مردم نزد خدا و زقیامت مرویست که نزد زن خود برسد و آن زن نزد او  
 برسد پسر را زاورافاش کند معاویین حمیده گفته ای رسول خلائق زن یکی از ما چیست فرمود  
 بخوران اورا چون بخوری و بپوشان اورا چون بپوشی و مزن بر روی وی نسبت یقین کن اورا  
 جدا سازد اورا که در خانه نبود میگفتند مرد چون زن خود را در قبل از طهرت و بر بیاید و دل را حلال شود  
 یعنی کاش چشمم گردد پس این آیه فرود آمد نسأؤکم حریف لکم فاقولوا حرقا لکم انی نشتتم نبی هر کس که خواست  
 و بهر وضع که بپنداشید زن را بیاید بعد از آنکه آن در موضع حریت و سما واحد باشد که با هر توجیه از آنجا بیاید  
 و هر که خواهد که این خود را بیاید باید که بسم الله الرحمن الرحیم جنبا الشیطان و جنب الشیطان ما از وقتها بگوید اگر  
 میان هر دو ولدی مقدرست هرگز اورا شیطان ضرر نرساند و هر مرد که زن را بسوی فرارش  
 خود طلبید و وی انکار آورد و نیامد و مرد شب در چشم گذرانی فرشته کلان بیان زن تا صبح دم  
 لعنت می کند و در لفظی آمده که خشکین میشود بر وی کسیکه در آسمان است یعنی او جانم و تعالی  
 و هر زن که پیوندمد موم خود بسوی دیگر و دیگره را بدان امر فرماید و سوزن و خار بر پوست  
 خاندان و دیگره این کار خواهد وی ملعون است و فرمود خود استم که نمی کنم از خیمه یعنی جماع  
 کردن با زن در حالت رضاع مگر دریم که روم و فارس همچنین می کنند و حضرت با واد ایشان  
 و فرمود منزل و ادخمی است گویم و آن کشیدن مردت زگر خود را از فرج زن بعد از الملاج اندران  
 تا انزال خارج از فرج کند مردی گفت ای رسول خدا مرا داهی است که از ان عزل می کنم حلال او  
 تا خوش دام و جهان می خواهم که مردان می خواهند و بیودی گویند که عزل بود و صغری است  
 فرمود دروغ می گویند بیو و اگر خدا خواهد که بچ آفریندنی توانی که آنرا برگردانی جا بر گفته عزل  
 می گویم بر عهد نبوت و قرآن نازل می شد پس اگر چیزیست نهی عنسه می بود قرآن ما را از آن نهی  
 می کرد و در لفظی آمده که رسید این معنی با حضرت سلیم پس نهی نکرد ما را و بود جناب نبوت که  
 طواف می کرد بر زمان خود و یک غسل

باب در بیان صدق یعنی مهر و کابینان

آنحضرت صلعم صغیر را آزاد کرد و همین عتیق را صدق او مقرر فرمود و مهر ازواج مطهرات و واژه  
 اوقیه و نصف بود و اوقیه چهل درم سنگ را گویند و واژه و نیم اوقیه را پانصد درم باشد علی تقدیر  
 چون فاطمه رضی الله عنها را تزویج کرد فرمود او را چیزی بده وی گفت نزد من هیچ نیست فرمود زود  
 خطبیه تو کجا است یعنی تقدیم چیزی از مهر بر دخول مستحب است و هم زن که نکاح کرده شود مهر با عطا یا  
 بر وعده پیش از عصمت نکاح آن چیز درست و هر چه بعد از عصمت نکاح است آن کسی راست  
 که باو بخشیده شد و آن چیز که بران اگر مرد نکند دختر و خواهر او است یعنی مکره در اصهار  
 همین خسر و خسر پوره اند پس پس ابن سعید در این سیدند که مردی زنی گرفته است و مهر او را نام  
 نبرده و بروی دخل نشاء تا آنکه بمرد گفت زن را مهر زمان قوم او است بی کم و بیش بروی  
 عدت است و او را میراث با ش معقل بن سنان شجری برخاست و گفت جناب رسالت صلعم  
 درباره بروی عدت و اشق که زنی از با بود همچو حکم تو حکم فرموده ابن سعید باینست خوشنودت  
 گفت بعد از اسلام هیچ چیز آنقدر خوشنودت را چند آنکه باین موافقت قضای خود بقضا  
 نبوی داشت اگر دیدم آری سه فی اجماع نسبتی تو کافیه بود مرا به لیل همین که قافیه گل شویست  
 هر که در مهر زن سوین یا تمرد او وی آن زن را بر خود حلال ساخت و این موقوف است بر جابه  
 و جائز داشت آنحضرت صلعم نکاح زنی بر د و نعل و تزویج کرد مردی را زنی بر خاتم حدید و  
 این حدیث که مهر کمتر از ده درم نمی باشد موقوف است بر علی و در سندش مقال است و خبر  
 صدق آنست که آسان تر بود دگر دختر چون چون بر آنحضرت دخل کرده شد تعویذ نمود از او  
 صلعم فرمود لقد عدت بمعاذ و او اطلاق داد و اسماء را امر کرد که سه ثوب باو بدد و در سندش  
 راوی متروک است اما اصلش در صحیح آمده

## باب در بیان ولیمه

جناب نبوت بر عبد الرحمن بن عوف اثر صفت دید پرسید این چیست گفت زنی کرده ام بر روز

و از هر ما از زعفران بود برکت دهد ترا خدا ولیمه کن اگر چه بیک گو سفند باشد و چون دعوی شود  
یکه از شما بسوی ولیمه باید که بیاید و در روایتی آمده که چون دعوت کن یکی را از شما بر او  
باید که قبول کند عرس باشد یا نحو آن و بدترین طعام طعام ولیمه است که آینه را از آن منع کنند  
و انکار نمایند را بسوی آن طلبند و هر که اجابت نکرد دعوت را وی عصبیان کرد خدا و رسول را  
غرض که نزد دعوت اجابت است اگر صائم است نماز گزارد و عا کند و اگر صفت است بخورد و در <sup>لفظ</sup>  
آمده اگر خواهد بخورد و اگر خواهد ترک دهد و ولیمه در اول حق است و روز دوم سنت و روز سوم  
سنة و هر که بشنود از خود را بشنود و رسوا کند او را خدا لعن او کند و سندی غریب است اگر چه شاه  
دارد و ولیمه تا سه روز غیر جائز نباشد زیرا که از باب ضیافت است و مدت ضیافت در اجازت  
دیگر همین سه روز آمده و الله اعلم و آنحضرت صلعم ولیمه کرد بر بعضی زنان خود بر و در اجزای  
کرد میان خمیر و دین سه شب بنا بر بنا بصفیه و دعوت شد نه مسلمانان در ولیمه او نبود و آن  
خبر و ندیم همین امر بگستردن قطع فرمود و بر آن خراب و اقطا و من انداخت و چون دو دایمی فراهم آید  
در و از هر که نزدیک تر بود دعوتش بپذیرد و اگر یکی سابق گردد اجابت وی کند و سندی <sup>ضعیف است</sup>  
و فرمودنی خورم بگفته ده و عمر بن ابی سلمه را گفت ای کدوک نام خدا بر و بدست راست بخور و از  
پیش خود تناول کن و فرمود از جانب قضعه بخورید و از وسط آن بخورید که برکت در وسط آن است  
و هر که عیب طعامی کرد اگر خوش داشت بخورد و نگذاشت و فرمود بدست چپ بخورید که شیطان  
بهین شمال می خورد و در آشتا میدان آب نفس را آوند نزد دوران نهد

**باب در میان قسم یعنی نوبت زنان**

قسمی کرد آنحضرت صلعم در میان زنان خود و بعد وی گفت خدا و نما این قسم من است در آنچه  
ما کلتش بستم پس ملاست مکن مرا در آنچه مالک آن هستی و من ما کلتش نیتیم و این دلیل است بر آنکه  
محبت و میل قلب با یکی از زنان مقدم بر نیت است بلکه از جانب خداست و نیز درین قسم عدل

تسویه در جماع شرط نیست و هر که دوزن دارد و مائل است بسوی یکی از آنها بیاید روز قیامت  
 نصف بدن او افتاده خمیده و ساقط و مائل باشد و سگندش صحیح است و آدیل و قسم الفاسق  
 نه در محبت و از سفت است که چون بگرار بشیب آید هفت شب نزد او بماند پتر قسم کند و اگر شیب را  
 بزنی گیرد سه شب نزد او بماند پتر قسم نماید و لهذا آنحضرت صلعم نزد ام سلمه سه شب بسر برد و فرمود  
 تو بر اهل خود خواری نه اگر خواهی نزد تو هفت شب بانام و لکن نزد دیگر زنان خود هم هفت شب  
 بگذرانم سوخته بنت زسه یوم نوبت خود بپا نشسته بخشید پس آنحضرت صلعم و شب نزد او بسر برد  
 و بعضی زنان را بر بعضی فضیلت و قسم نه نماز و بکثرت نزد ایشان و کم روزی بود که کل  
 بر همه زنان ایشان گشته و از هر زن نزد یک شتری بنیر سیس یعنی جماع تا آنکه بزنی میرسد که  
 او بودی پس نزدش شب بسر برد و در روایتی آمده بعد از گزاردن نماز عصر بر زمان و در کردی  
 پتر از آنها نزد یک شدی و در مرض موت پرسیدی که فدای کجا باشم را ده یوم عاشتمی که نزد  
 مطهرات اذن دادند که هر کجا که خواهد بماند پس بجای عاشتم ماند و نزد سفر و میان زنان قرعه  
 انداختی سهم هر کدام که بر آمدی همان را همراه بردی و فرمودن زنی یکی از شما زن خود را همچو زن بنده

## باب در بیان خلع

زن ثابت بن قیس آمد و گفت ای رسول خدا عتاب نمی کنم مردی که در خلع و دین و لکن  
 ناموش دارم کفر راه را سلام فرمود با عیله و ابرو و بازی گردانی گفت آری فرمود و اقبل  
 الحکم بینه و طلقها تطلیقه رواه البخاری و در روایتی آمده که امر کرد او را بطلاق آن زن  
 و عدت و سه یک حیض گردانید و ثابت مردی که بود زارش گفت اگر خوف خدا نبود سه نزد  
 در آمدن و سه بروی او تفرمی زوم و این اول خلع بود در اسلام و ظاهر امر بطلاق مفید  
 و جوب است اگر چه از برای ارشاد گفته اند بلیل قوله تنسأ له اصساک بمعنی وقت او  
 منسأ بمعنی باحسان و متصل شدت می کند با آنکه حاکم را امر بفتح می رسد



## کتاب در بیان طلاق

البیض حلال نزد اطلاق است این عمر زن خود را طلاق داد و وی خالص بود پدرش  
 عمر فاروق رضی الله عنه آنحضرت را صلح بر سید فرمود حکم کن او را بر اجبت بگذارد او را آنکه  
 پاک گرد و از حیض با حیض آرد باز پاک شود پسر اگر خواهد نگاه دارد و اگر خواهد قبل از بیس طلاق  
 و بر این حدیثی است که او تعالی طلاق زنان را بدان امر کرده و در روایتی آمده بگوید که برگردد  
 باز طلاق دهد و در حالیکه طاهر است یا حائل و در لفظ دیگر آمده که محسوب شد این طلاق یک  
 طلاق و لکن حساب نمیشد غالباً این حساب از این عمر باشد و آنچه است که جمعی با او  
 حدیثی قائل اند بعد از وقوع طلاق بدعی و سبکی دیگر زن خود را در حیض طلاق داده بود این عمر را  
 گفت تو یک طلاق یاد و طلاق دادی آنحضرت صلح را امر کرد که مرا اجبت کنم و نگاهش تمام آنچه  
 که حیض دیگر بیارد یا تو او را سه طلاق دادی پس او را در باره طلاق زن خود عاصی شده  
 و در لفظ دیگر آمده که گفت این عمر کرد آنحضرت صلح آن زن را برین و آن طلقه را چیزی  
 ندید و فرمود که بعد از طلاق ده یا نگاهدار گویم و این صحیح است در عدم وقوع بدعی و اسد اعلم  
 ابن عباس گویند سه طلاق بر عهد نبوت و عهد ابی بکر و دو سال از خلافت عمر یک طلاق بود یعنی  
 اگر در یک مجلس یک بار با فضل داده است عمر گفت مردم شتابی کردند در کاری که ایشان را در آن  
 مهلت بود پس امضا کنیم آنرا بر ایشان و همضا کردند محمد بن لبید گفته آنحضرت را خبر کردند که مردی زن  
 خود را سه طلاق داده است یعنی در یک بار پس خشمناک برخاست و گفت بازی کرده پیش و بگیا  
 خدا و من میان شما میمانم تا آنکه مردی گفت اگر نفرمائی او را بکشتم ابو کبانه را طلاق داد و در حدیث  
 فرمود و رجوع کن گفت سه طلاق داده ام فرمود و دستم برگردد و در لفظ آمده که سه طلاق داد و در یک  
 مجلس بر آن نگین شد آنحضرت فرمود این یک طلاق است و در روایت دیگر آمده که ابو کبانه سهیمه  
 زن خود را طلاق البتة داد و گفت نخواستم مگر یک طلاق آنحضرت زن را بر او سه بار زد و امید

او آمده که سینه زنیست که بد و نزل آن هر دو جدست نکاح و طلاق و حجت و در لفظ بجای  
 حجت عناق آمده و در روایتی دیگر آورده که جائز نیست امسب و طلاق و نکاح و عناق مکرر  
 اینها را گفت و حجت باشد و فرمودی شهبه تها و زکریا از امامت من حدیث اخبر اما و ام که بدان  
 عمل نکرد و دست و کلمه ننموده و نهادن است خطا و نسیان را و آنچه بران تنگ شده است  
 و حرام ساختن زن بفرغ و چیزی نیست او تعالی فرموده لفظا کما کان لکم فی رسول الله <sup>ص</sup> <sub>ص</sub>  
 حسنة بلکه این تحریم همین است که او آن بد و مکرر چون چون بر آن حضرت داخل کرده شد  
 و آن حضرت با وی نزدیک گردید اعی ذی الله صلت گفت فرمود لفظا عدت بعظیم الحقیقی  
 با هلاک لاحق شود به کسان خود و این کنایه است از طلاق و فرمود نیست طلاق مگر بعد از کراج  
 و عتق مگر بعد از ملک و در روایتی آورده شده در غیر ملک و عتق در آن و نه طلاق در آن و قلم فرست  
 از کسین نامها آنکه میدارند و در وصییه آنکه بالغ شود و دیوانه آنکه عاقل گردد و بهوش آید

باب در بیان حجت

عمر ابن بن حصین را از حال مروی که طلاق می دهد و بر میگردد و گواهی نمی گیرد و پرسیدند گفت بر  
 طلاق و بر حجت او گواهی آید این عمر چون زن خود را طلاق داد آن حضرت عمر گفت صر که فلیتر <sup>حجتا</sup>

باب در بیان ایثار و ظهار و کفاره آن

ایثار کرد آن حضرت صلوات بر زمان خود و حلال احرام ساخت و کفاره همین داد این عمر گوید موی  
 بعد از آن یعنی چهار ماه توقف کند و می افستد و طلاق تا آنکه طلاقش دهد سلیمان بن ایثار چند و دره  
 این ایثار چه در ایست که ایشان مولی را واقف می کردند یعنی تا جمع کند یا طلاق دهد رواه <sup>الشیخ</sup>  
 ابن عباس گفته ابن ایثار در جاهلیت تا یک سال و دو سال می شد رعیت تعالی تو قیست کن  
 چهار ماه فرمود اگر ازین مقدار کمتر باشد ایثار بود گویم معارض اوست ایثار نبوی تا یک ماه و آن

مرفوع است و این موقوف و چار بار حکایت است نه تو نیست مردی نظار کرد بازن خود و بر روی  
 بیقما و نزد آنحضرت صلوات الله علیه و گفت قبل از کفایت بر روی انقاد فرمود نزدش مرد تا آنکه حکایت خدا  
 بجای آرد یعنی کفار و دس و در لفظ کفر و کافر آمده سلمه بن صحز خوف رسیدن  
 بزنان در رمضان نظار کرد شبته چیزه از بدن آن زن نمایان شد بر وی بیقما و آنحضرت  
 فرمود و برده آزاد کن گفت جز گردن خود هیچ ندارم فرمود دو ماه بیایه روزه گیر گفت  
 نرسیدم یا بنیچ رسیدم مگر از همین روزه گرفتن فرمودت حضرت مسکین را زینبیه از خراب بخوران و  
 این کفاره نجه طهارت است

باب در بیان لعان

سیکے آنحضرت صلوات الله علیه گفت بفرما اگر کی از بازن خود را بر فاخته یا جریه کار کند اگر می گوید یکم بخند  
 یا عظیم و اگر خاموش می ماند سکوت می کند بشکل آن ع گویم تشکل و اگر گویم تشکل به هیچ  
 جواب نداد روز دیگر آمد و گفت آنچه از تو پرسیدم بدان بتلاشتم پس آیات سوره نوره فرود آمد  
 و آن را بران مرد تلاوت کرد و وعظ و تذکیر نمود و خبر داد که عذاب دنیا اهنون است از عذاب  
 آخرت وی گفت سوگند بکسیکه ترا بحق فرستاد من بران زن دروغ نبت تمام آنحضرت صلوات الله علیه  
 طلب داشت و وعظ کرد و گفت قسم بکسیکه ترا بحق برانگخت وی دروغ گو است ناچار شروع نمود  
 کرد و وی چارگوا سه بنام خدا داد باز شروع نمود بزنان و میان هر دو جدائی ساخت و در  
 روایت دیگر آمده که سلا عینین از فرمود حساب شما هر دو بر خدا است و یکی از شما کاذب است  
 اکنون ترا راهی بسوی آن زن نیست وی گفت مال من چه حال دارد فرمود اگر راست گفته بودی  
 پس مال در عوض آن تحلال فرج اوست و اگر بروی دروغ بسته پس رجوع مال از وی دور است  
 و فرمود ببینید آن زن را اگر بچه سفید رنگ فرود بسته بود یا در پس آن شوی دست و اگر چشم سرگون  
 بیچیده سوئے کوتاه قد آرد پس آن کسی است که با وی بدنام شده مردی دیگر را امر کرد که نزد شما

خامس است بر دهن او نهند که آن موجب است یعنی فراق زن را و حبیبی کند و در قصه  
 تنگنین بر دوات ولید آمده که چون هر دو از ملاعن فارغ شدند مرگفت بروی برقع بسم الله  
 رسول خدا اگر اکنون نگاهش امم و سه طلاق داد قبل از آنکه رسول خدا صلوات او را بران امر فرمایند  
 و اگر آمد و گفت زن من هست لاس کننده را زد و نمیکند فرمود بر کن او گفت می ترسم که جانم  
 در پیش او رود فرمود مستمع شو بوی و در لفظ آمده که گفت صبر کنی تو انم کردی از او فرمود نگاهدار  
 او را ستاد و گوید هیچ و خدا سب است جان بخون را این بلا می صحبت لیلی و فرقت لیلی و آتش در  
 لغت یعنی سودن و گلابیدن هر دو آمده تا مرادش کدام یک ازین هر دو معنی است و ظاهر است  
 که مراد اول باشد چه البقا بر ثانی دور از شراعی اسلام و بدی شایع علیه السلام مینماید و چون  
 آییلیمان فرود آمد فرمود هر زن که در آرد بر قوم کسی که از ایشان نیست وی از رحمت خدا در  
 چیزی نباشد و افعال در از زنا و زهر و زهره که انکار کند فرزند خود را و وی می بیند  
 او یعنی می و اند که فرزند او است و پرده شود خدا از او و رسوا نماید او را بر سر خلاق در اولین و  
 آخرین عمر گفته هر که اقرار کرد و بفرزند خود چشم زدن او را نفی می نماید یعنی انکارش بعد از  
 اقرار نمیدانست مردی گفت ای رسول خدا زن من کو کی سیاه زاییده است فرمود ترا شتر است  
 گفت آرسه پر سید رنگهای آنها چیست گفت سرخ رنگند فرمود دران میان او تری سیاه  
 سیاه فامی هم هست گفت آری فرمود این از کجا است گفت شاید رنگ آنرا کشیده باشد فرمود  
 پس شاید این اسپر ترا هم رنگی کشیده باشد غرض که آن مرد تعریف کرد و غمی لکن آنحضرت او را درین  
 امر خصمت نفرمود

## باب در بیان عدت و سوگواری و استبزه و غیر آن

سبیه افسانه است بعد از وفات شوی خود بچند شب و از آنحضرت صلوات از آن نکاح خوا  
 در آن زمان داد و ستد نکاح کرد و در لفظ آمده که بعد از مهل شب از وفات وی خودش بزاییده هر

گوید بانی نبی بیتم در آنکه نکاح کند و در خون باشد جز آنکه زودش قریب نکند تا آنکه پاک  
 گردد و او بر پیره لبه حیض مسند معلول دارد و مطلقه دولت را سکنه و نفقه نبود و احدی نکند زن به  
 هیچ میت زیاده برسد و زگر بر مشهور که چهار ماه و ده روز سوگوارے نماید و جانم ز گین نبوی شد  
 گویا عصب یعنی بچو چو نری و سر نه ناکش و عطر نه ناکه مگر چون از حیض پاک شود پاره از سینه  
 یا اطفا را اگر بکاربرد و مضایقه نیست و در لفظ آمده که خصما نکند و شانه نکند تا آنکه بعد از  
 وفات زوج صبر در هر دو چشم کرده بود آنحضرت فرمود این صبر روی را می افروزد کنی آن را  
 مگر در شب و در روز و در کنی و شانه بوی خوش سخن و نه بخار که این خضاب است گفت پس  
 کدام شانه کشتم فرمود کنار و حتر زنی را شوے مرده بود و پیش برد آید وی آنحضرت صلوات را  
 از سر کشید آن پرسید فرمودش خاکه جابر مطلقه شد خواست که میوه نخل خود بر مردے او را  
 از بر آمدن زجر کرد وی از آنحضرت صلوات پرسید فرمود بی خرابے خود را بر شاید صدقه دهی یا نه  
 نیک بجای آرسه شوهر فرمید و تر مالک در سجوی بندگان خود بر آمده بود او را کشند فرمود آنحضرت  
 را پرسید که کبسان خود بر گروم آشتوی من سکنی در ملک مگذر آشته است و نه کدام نفقه فرمود  
 آرسه چون برگشت و در حین خانه رسید آواز زن او فرمود که همان در همان خانه که هست تا آنکه کتاب  
 سورت خود برسد وی بچنان کرد پس عثمان رضی الله عنه حکم نمود بدان یعنی در عهد خلافت خود  
 فاطمه بنت قیس اشوهر دے سه طلاق داده بود وی آنحضرت را گفت می ترسم که کتک بمان  
 بزین در آید او را اگر دلپس و نقل مکان نمود و قدرت ام ولد بعد از فوت سیدش چهار ماه و ده روز  
 باشد و در سندنش انقطاع است و اقرا نزد عایشه اطهار است و نزد دیگران حیض و طلاق  
 راه و و طلاق باشد و عدتش و حیض بود و سنده ضعیف حلال نیست مردی را که ایمان از  
 بخدا و روز آخرت آنکه نبوتش اند آب خود بگشت دیگرے مراد و طی با زن باردار است و حدیث  
 دال است بر تحریم آن عمر فاروق در باره زن فقو و الزوج تر لیس چهار سال و بعد آن عارت  
 چهار ماه و ده روز نشان داده و در نفع آمده که زن فقو در آن آنفقو دست تا آنکه بیان بیاید

سندش ضعیف است پس هر دو در خود احتیاج نبود و فرمود شب نگرار هیچ مرد نزد زن مگر  
آنکه نایم باشد یعنی نروج او یا ذوقم و خلوت نکند هیچ کس با زن مگر آنکه با وی نزی محرم بود و در باره  
سببایی او طاس بر شاو کرد که حاصل موطوف نشود تا آنکه بار نهد و غیر حاصل تا آنکه یکم حیض  
آرد و فرزند از برای فرانش مست و عامر را حج یعنی حرمان یا رجم و حدیث دلیل مست بر ثبوت  
نسب و ولد الحرام بفرانش

## باب در بیان رضاع

بکیدن یک دو بار حرام نمیکرد اند آنحضرت فرمود نظر کنید کنید برادران شما رضاعت نیست  
مگر از گرسنگی گویم و این در هر دو سالی باشد پیش از دو سال نرزد اکثر دو نیم سال نرزد بعض  
مردم سه ماه دختر سهیل گفت اسے رسول خدا سالم فلام ابی حذیفه با ماد خانه می ماند و بمبلغ  
رجال رسید و فرمود او را شیر خود نشان حرام گردے بروی آنحضرت برادر ابی القیس بعد از  
نزدول آیه حجاب بر عائشه در آمدن خواست وی نکار کرد و با آنحضرت ذکر نمود فرمود او را  
خود او آن بدن بد که عم گشت یعنی از رضاعت و کتاب عزیز اول عشر رضاعت و علو  
یحیون فرود آمده بود پتر خمس معومات منسوخ شد آنحضرت صلوات کرد و این آیه در قرآن  
خوانده میشد خواستند که آنحضرت صلوات دختر خود را بزنی گیرد فرمودی مرا حلال نیست دختر را  
رضاعی نیست و حرام می شود از رضاعت آنچه حرام میشود از نسب فرمود حرام نمی سازد از رضاع  
بیچ قسم مگر آنچه بتکا فدر و دمای کودک را در پیش از نظام باشد ابن عباس گفته نیست رضاع  
مگر در دو سال و این موقوف است و در مرفوع آمده رضاع نیست مگر آنچه استخوان را توانا سخت  
کنند گوشت بر ویانند عقبه بن حارث ام حبیبی بنت ابی امام را تزویج کرده بود زنی آمد و گفت  
من شما هر دو را شیر نوشانیده ام وی از آنحضرت صلوات پرسید فرمود کیف و قد قیل لیس عقبه  
اورا حلال کرد و وی شوی دیگر گرفت در اینجا دلیل مست بر قبول شهادت واحد مضعه و وجوب  
عمل

بران و آواز شمع از آن آتی نمی فرموده و این مرسل است

باب بیان نفقات

هنگامی که ابی سفیان گفت ای رسول خدا از بسفیان مردی بخیل است آنقدرم از نفقه نمی دهد که مرا و فرزندان مرا بسندش و مگر آنچه از مال او بی دانستن و سه بگیرم و بتانم برین درین کار گناهی هست فرمود از مال او آنچه ترا و اولاد ترا کفایت کند بعمروت بگیر طارق محاربی بحد مینه آمد و دید که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با لای منبر است و میفرماید یوم علی است و بدایت کن بیعالم مادر و پدر و خوهر و برادر خود تمام آنک است و فائده این ترتیب ظاهر است مملوک را همین طعام و کسوت اوست و زیاده از طاقت وی کار بگیرد و حق این آنست که چون بخورد او را بخوراند چون بپوشد او را بپوشاند و این حدیث پیشتر در باب عشرت بیان گذشته است و در حدیث طویل حج آمده زنان را بر شما نان و چهارست بعمروت و مرد را این قدر بزه پس باشد که هر که اقسوت می دهد وی را ضائع گرداند و در لفظ دیگر آمده که حبس کند قوت را از مملوک و حاکمی را که شوی او مرده است نفقه نیست و بی عیال بهتر از بی عیال است و ابتدا به کسی کند که عیال داری او می کند زن می گوید که بخور آن مرا یا بگذار سقید بن سبب گفته هر که نفقه کند بر زن میان او و زن وی جدائی می باید کرد و گفته که سنت است و در این سفر عمر فاروق با مکر ای ایجاد در باره مردان غائب از زنان کتابت کرد که آنها را مواخذة کنند بر آنکه نفقه دهند یا طلاق اگر طلاق دهند نفقه زن حبس بفرستند و نداشتن حسن سنت مرفوعی آنست که گفت آن رسول خدا از دین دیناری هست فرمود بر جان خود نفقه کن گفت و دیناری دیگر است فرمود بر فرزندان خویش صرف کن گفت دیناری دیگر است فرمود بر زن خود خرج نماند و دیناری دیگر است فرمود بر خادم خود و بر کن یعنی بر مرکب گفت دیناری دیگر است فرمود آنست اعلم و در لفظی تقدیم کرد بر اولاد و تمام و بین عیال گفته که رسول خدا یکی با کرم فرمود مادرتو گفتم باز فرمود و ما را در تو گفتیم باز فرمود و او را گفتیم باز فرمود و پدر تو را گفتیم باز فرمود

و این ترتیب حاکم ماده نزاع است در باره نفقات زودی لقرنی

## باب در بیان حضانت

زنی آمد و گفت اسے رسول خدا این پسر من است شکم من اور آوند بود و پستان من اور  
 شک و کنار من اور اجامی مانن و پدرش مطلق داده است و می خواهم کہ از من اور بکشند  
 فرمود تو حق می با و مادام کہ نکاح نکنی زنی دیگر گفت زوج من می خواہد کہ پسر مرا ببرد حالیکہ  
 دسے مانع داده است و از چاہ ابی عبدہ آہم نوشتانیدہ و شوہر وی نیز آمد آنحضرت فرمود  
 اسے غلام این پدرت است و این مادر تو دست ہر کدام کہ خواہی بگیر و سے دست مادر گرفت  
 اور ابرہہ در آنعین مسلمان اسلام آورد و زنی از مسلمان شدن انکار کرد آنحضرت صلوات اللہ علیہ  
 یک طرف و پدر را یک طرف و صبی را میان ہر دو نوشتانیدی میل بسوی مادر کرد فرمود  
 اللہم اھد اھل سبیل بسوی پدر شد پدر اورا گرفت درین حدیث دلیل است بر ثبوت حق  
 حضانت از براسے ام کافرہ چہ اگر او را حق نبود سے صبی امیان ہر دو نوشتانیدی و نیز دلیل  
 بر آنکہ صبی تابع خیر ابوین است در دین و دختر حمزہ را بخالہ سپرد و فرمود خالہ بجاسے مادر است و  
 روایتے باین لفظ است کہ دختر زوہ خالہ خود ماند کہ خالہ والدہ است خادم کیے چون طعام آرد  
 اگر اورا بخورد نوشتانند باری یک و ولقمہ آتش بدہد و تذب شد زنی در بارہ گریہ کہ آن زمانند  
 کرد بود تا آنکہ بمرد و بدوزخ شدند نوشتان اورا خوانید و نوشتانید و نہا کرد کہ خوشیستن  
 از خشاش یعنی بخوام زمین بخورد

## کتابے بیان جنایات

فرمود حلال نیست خون مرد مسلمان کہ گواہی می دہد بہ لا الہ الا اللہ وانی رسول اللہ مگر سیکے  
 از خصیلت سیکے تیربانی دوم جان عوض جان سوم تارک دین و مفارق جماعت مسلمین



گویم و این نمی باشد مگر بگفته بیغی و ابتداء در لفظ دیگر آمده کی زانی محسن که سنگ زده است  
 قدم مردمی که سلمانی را عداً بکشد و در قصاصش کشته نشود و سوم مردی که بدرد و دانا  
 و جنگ کند با خدا و رسول پس کشته شود یا مصلوب گردد یا فنی کرده شود از زمین و آوار حلقه که  
 میان مردم روز قیامت کند خونماست و هر که بنده خود را بکشد و هر که عضو او  
 قطع کند عضو او بزند و هر که او را خصمی سازد و بر او خصمی نماید و کشته نشود و بدو عوض پسند  
 مضطرب است ابو حنیفه مرتضی را که آمد و هر گفتم نزد شما چیزی از نوعی غیر قرآن هست و مؤثر  
 لا والذی فلق الحجة و برأ النعمة الا فم یعطیه الله تعالی رجلا فی القرآن مانی  
 هذه الصیفة وی گفت درین صحیفه حسیت فرمود درین صحیفه حکم دیت و ربائی است  
 و آنکه سلمانی عوض کافی کشته نشود و در نظری که در خونهای مومنان برابر است یعنی در قصاص و دیت  
 موسمی کند بدمت ایشان ادنی مومن و ایشان دست یکدیگر انداخته خود کشته نمیشود مومن  
 عوض کل فرزند و عهد در عهد خود دختر سه یا یافتند که سرش را میان دو سنگ کوفته اند او را  
 پرسیدند که این کار بتو که کرد فلان و فلان تا آنکه ذکر کی یهودی کردند اشاره بکر کرد  
 که آرسه او را گرفتار آوردند و او را اقرار کرد فرمود سرش را میان هر دو سنگ بگوبند یعنی  
 جزاء سببته سببته مثلها و لکن آخر اقرار برشته شیر بوده لا غیر کی غلام مردم که گوش  
 غلام مردم تو مگر بریده بود و آنها نزد آنحضرت آمدند از وی هیچ ندانید و این دلیل است بر آنکه  
 بر عاقبت آنرا هیچ واجب نیست مردی دیگر که راز او خسته کرد وی نزد آنحضرت آمد و گفت  
 مرا قصاص گیر فرمود تا آنکه تندرست شوی باز آمد و گفت اقل فی پس قصاص گرفت از او  
 باز آمد و گفت لنگ شد فرمود ترا نمی کردم مگر با فرمانی کردی پس دور انداخت او تعالی ترا  
 و باطل شد لنگی تو بعد از منی فرمود از قصاص زخم تا آنکه به شود صاحب او این مرگ  
 دوزن از قبیله بنیل با هم قتل کردند کی سنگ بر دیگر انداخت وی و آنچه در شکم او بود  
 کشته شد خصوصت نزد جناب نبوت آمد فرمود که دیت بچو عجمه بایک و لید است و دیت نزد

بر عاتق او نماز و او نداد و او را و کسانى را که با آنها بود و عوارث آن زن گردانید درین میان حل  
 بن نابتی نهی گفت اسے رسول خدا نذیف بیغرم من لا شرب ولا اکل ولا نطق ولا  
 استعمال فمثل ذلك یطل یعنی بدیت طفلی که نه خورده و نه آشامیده و نہ حرف رانده و نه آواز  
 کرده یعنی چه بلکه همچو این جان رایگان باشد آنحضرت فرمود آنها هم از من است **اخرا ان الکھن**  
 یعنی این کسان زبرداران کا بنان است و این بنا بر صحیح بندے او است او کرد و در لفظ و گیر چنین  
 آمده که عمر فاروق پرسید که کسے هست که قضا آنحضرت صلوات بر او باره چنین حاضر شد و پدید  
 حل بن نابتی برخاست و گفت من بوم در میان آن دوزن که میگے و گیرے را بزودت صحیح و غیر  
 عمر انس بن مالک و ندان چنین و تریکے از انصاری شکست عفو خواستند انصار انکار نمودند  
 ایشان عرض کردند پذیرفتند نزد آنحضرت صلوات آمدند و قصاص خواستند امر بقصاص فرمود  
 آن بن نصر گفت ای رسول خدا اگر تیری بر من شکسته شود سوگند یکسے که ترا بحق فرستاد و ترا نش  
 شکسته نشود فرمود اسے ان کتاب خدا همین قصاص است درین میان قوم رضای بفرمود آنحضرت  
 فرمود ان من عباد الله من لوانتم علی الله لا یراه و بر بقول در عمایا می بجز با سوطی خصما  
 عقل خطاست و در قتل عمد قود باشد و یکسے جا مل شود میان این قوم لعنت خداست  
 و اگر دے مردے دیگران کا داشت و گرفت و دیگرے آنرا بکشت قاتل کشته شود و  
 مساک نبوس گردد و آنحضرت صلوات کی مسلمان را در قصاص صحت قتل کرد و گفت من ولی ترم  
 یوفای و نه او و حدیث مرسل است و اسناد و صلش واسطے گوئی بفریب کشته شد عمر بن خطاب گفت  
 اگر شریک می شد تا اهل صفی در وی همه را عوض اوی کشته و این مذہب و سیت رضایند  
 و بعض سلف موافق او نید درین حکم و این موقوف در بخاری است و در مرفوع آمده که یکسے کشته  
 او را قتیلے بعد ازین مقاله من پس کسان او میان دو اختیار اند دیت گیر یا بکشد -

### باب در بیان دیات

آنحضرت صلوات بر سبوی اهل بین نوشت در وی این است که هر که عوضی را بلی جنایت کشد

ویره و دانسته دی خود مسند یعنی گشته شود مگر آنکا اولیا بقول رعنا و بنامین بیت یا بینه قد  
 کشتن نفس دیت صد شتر باشد و درینی اگر از پنج بریده شود تمام دیت مذکور است همچنین در  
 زبان و در هر دو لب و در ذکر و در هر دو خایه و در شگستن پشت و در هر دو چشم و در یک  
 پاسه نیمه دیت و در مامومه که پوست مغز رسد شلت دیت و در جالفه که درون شام رسد  
 شلت دیت و در منقکه که استخوان را بجا کند پانزده ابل و در هر اصبع از اصابع دست و پاسه  
 ده شتر و در دغان پنج شتر و در زخمی که سفیدی استخوان ظاهر کند پنج ابل است و هر دو  
 منقول می شود عوض زن و بر ابل طسا هزار دینار است و این حدیث مرسل است و دیت  
 خطا بطور اخص باشد یعنی بست حقه و بست جذعه و بست بنت مخاض و بست بنت لبون  
 و بست ابن لبون و در لفظ بست ابن مخاض بدل ابن لبون آمده اما اسناد اول تو  
 و قفش اصح است از رفع و در روایت دیگر سه دسی حقه و چهل غلفه که اولادش  
 در لبون آنها باشد و از شده و جابرترین گمان بر خداست کس اندکی گشاده  
 که در رحم دوم قاتل غیر قاتل خود سوم قاتل بنا بر عقل جاہلیت یعنی بطور شارب طلب  
 مکافات و خطا شمه بعد آنست که به تازیانه یا چوبه برستی بود و شمشیر صد شتر است از آنکه  
 چیل حامل باشد و خصوصاً سهام برابر اند و دیت و در روایتی آمده همه انگشتان یکسانند  
 و ران و همچنین برابر اند و انما دیت و دغان پیشین و کرسه همه یکسانند و در لفظ  
 آمده که اصابع هر دو دست و هر دو پا برابر اند هر اصبع راده شتر دیت است و هر که طیب  
 شد تکلف و معروف نیست بطب و از وی نقصان جانے یا با دغان آن شده و سه  
 ضامن باشد یعنی بدیت آن جنایت و ارسالش اقوی است از وصل و در مواضع  
 پنج پنج شتر است و همه انگشتان برابر اند و ده از شتر دیت هر انگشت باشد و عقل ابل  
 نصف عقل مسلمانان است و در لفظ دیگر دیت سواد نصف دیت حر آمده و عقل زن  
 مثل عقل رجل است تا آنکه شلت دیت خود برسد و عقل شپه در مغز است مثل عقل عدد و

صاحبش کشته نشود و این چنان باشد که شیطان مجید و میان مردم خونریزیها شود و بغیر حد است  
و بغیر حمل سلاح مردی در عهد نبوت مردی دیگر را بکشت آنحضرت صلعم بروی دیت و دوازده  
هزار درهم بنهاد آفرینش با سپر خود پیش جناب نبوت آمد پرسید این کیست گفت پسر من است  
گواه شو فرمود آگاه باش که دسے جنایت نمی کند بر تو و نه تو جنایت می کنی بروی **س**  
گفت بود مردسته گاره را چه تاوان زن و طفل بیچاره را بد و این موافق قرآن است  
لا تزر وازها الذم الا و زما اخری

## باب در بیان دعوی خون قسا

عبدالمن بن سهل و محیصه بن مسعود بنا بر حدی که با ایشان رسیده بود تخیر رفتند محیصه آمد گفت  
که ابن سهل را کشته در حشمه انداخته اند نزد پیوسته آمد و گفت و الله شما او را کشته اید آنها انکار کردند  
و گفتن و الله ما او را کشته ایم محیصه باراد خود حویصه و عبد الرحمن بن سهل نزد رسول خدا صلعم آمد و  
خواست که سخن کند آنحضرت فرمود کبر کبر یعنی کلان سال را در سخن قدم کن پس اول حویصه  
سخن کرد و باز محیصه آنحضرت فرمود پیوسته صاحب شما و بند یا جنگ بر خیزند و درین باب  
خطبها نوشت یهود نوشتن که و الله ما او را کشته ایم این هر سه را فرمود شما سوگند بخوید  
و مستحق خون صاحب خودی شوید گفتند فرمود پس یهود حلف گفتند گفتند آنها مسلمان شدند  
آنحضرت صلعم دیت از نزد خود داد و صد ناقه فرستاد سهل گوید فلقد را کضتی عنیهان  
جماع یعنی ناقه سرخی از انجمله را کت و در این حدیث متفق علیه است و باجماع آنحضرت صلعم قسا  
را بر همان قاعده جا بلیست مقررات است و میان انصاریان در باره قتل که دعویش بر یهود میگردد  
حکم فرمود و آن پنجاه سوگند است که ازاله حمله بتانند پس اگر حلف کردند بری شدند ورنه **لا تزر وازها الذم الا و زما**

## باب در بیان قتال اهل بخی

آنحضرت صلعم فرمود هر که برداشت بر اسلح وی از نایست و تبر که برون شد از فرمانبر  
 و جدا شد از جماعت و مردش مردن جا بلیت است و فرمود بکت عمار بن یاسر را که در  
 دوی همراه مرتضی بود در حرب معاویه و لکن این یعنی باغی ملا از اسلام برون نمی برو بلکه و سه  
 خاطر طی عاصی و طاعی است و این جنگ خالی از شائبه عصیت و حیت جا بلیت نبود و گویا ما  
 کف لسان از صحابه کرام و اهل سنت اجماع کرده اند بر منع طعن بر اهل هدی از صحابه و اهل علم  
 و فرمودی دانی ای بن ام عبیدیه است حکم خدا را بگو کسیکه باغی شد از این است و گفته  
 خدا و رسول داناترند فرمود که از خمی ایشان تمام کنند و اسیر را بکشند و بارب را بطلبند و بی  
 بخش نمایند و صحیح وقف است بر علی و وی رضی الله عنده اصل است در احکام این باب  
 و برویست اعتماد در مسائل نبی و کارروائی آن و مرفوع درین باب اقول قلی بینت  
 بلکه خود موجودیت آنحضرت فرمود صلعم هر که بیاید شما را و کار شما فراموش است و می خواهد که جماعت  
 شما را بکند کند او را بکشید

باب در بیان کشتن جانی و مرتد

هر که کشته شد نزد مال خود یعنی بنا بر حفظ آن پس وی شهید است یعنی بر اسیه با مردی شکیله  
 یک دست دیگر می بگذرد وی دست خود از دوشش بر کشید و دندان پیشین او بیضا و خصوصیت  
 پیش آنحضرت آمد فرمود یکی از شما دست بر او نه و همچو شتر نمی گزد برو که ترا دیت نیست  
 حدیث دلیل است بر آنکه جنایتی که بر محمد علیه سبب او واقع شود و از براس دفع ضرر بود و دست  
 در آن قصاص نباشد و فرمود اگر بنگرد و مردی بر تو بغیر از آن را سنگریزه زنی چشم  
 او را کور کند بر او گناه نیست و این متفق علیه است و در لفظ آمده که نیست دیت و نه قصاص  
 و این نزد ائمه حدیث بر ظاهر خود است و تاویل در آن فرغ کند سبب باشد و اهل علم و حکم کرد  
 آنحضرت صلعم بآنکه حفظ حائط در روز بر اهل حائط است و حفظ ما شنیده در شب ایل ما شنیده رضمان



از مسلمانان و مسجد نزد رسول خدا آمد و فریاد برآورد که من زنا کرده‌ام آنحضرت از او سر  
 رو برگردانید آن مرد رو بر او آمد و گفت من زنا کرده‌ام بانواعی عرض فرمود تا آنکه تکرار کرد  
 چهار بار چون دید که چهار بار بر جان خود گواهی داده است او را بخواند و فرمود ترا جنون است  
 گفت نه فرمود نکاح کرده و محض شد و گفت آری فرمود ببرد او را و سنگ را ریش بکنید  
 و این کفر را قرائت طرف زانی بطو خود بود. بطلب آنحضرت بیست نمود بلکه اتر ایک بار  
 کافی شود و همچنین ماعون بن مالک را فرمود شاید بوسه گرفته یا بدست یا چشم و ابرو اشاره  
 نموده یا نگاه کرده گفت نه فرمود جماع کرده او گفت آری پس فرمود برجم و اینجا همین است  
 اقرار است پس بس عمر فاروق رضی الله عنه در خطبیه خود گفت که او تعالی رسول خدا را بحق فرستاد  
 و بروی کتاب فرود آورد و در آن آیه برجم بود ما آن را خوانیم و یاد گرفته ایم و فهمیدیم و برجم فرمود  
 آنحضرت صلوات برجم کردیم با بعد از وی علیه الصلوة والسلام و می ترسم که اگر دراز شود مردم را زبان  
 قاطعی بگوید که ما برجم در کتاب خدا می یابیم و گواه شوند تبرک فریضه خدا و بی شک برجم ثابت است  
 در کتاب خدا بر زانی بعد از احصان از مردان و زنان نزدیک میانه یا وجود جنبل یا اعتراض  
 متفق علیه و اگر ظاهر شود که او ادیکه زنا کرده است پس در حد زند و سمرزش نکند باز اگر زنا کند  
 همان حد زند و ملامت نفرماید باز اگر زانی شود کت سوم وی را بفرود شد اگر چه برهنی از او سر  
 باشد و نه لفظ سلم و فرمود بر پا سازید حد و در برابر مالیک خود تری از جینت که بار دراز زانی  
 پیش رسول خدا آمد و گفت من سیدم حد برابر با کن حد برین آنحضرت ولی او را طلبید و فرمود  
 با و سه احسان کن و چون بار نند نزد من بیاد و سه همچنان کرد حکم برجم او داد وی جاها  
 خود بر خود بست و سنگ را کرده شد آنحضرت صلوات بر وی نماز گزارا و عمر گفت تو بروی نماز کنی  
 و او سر زنا کرده بود فرمود و سه چنان توبه کرده است که اگر میان هفتاد کس از اهل مدینه  
 قسمت کنند مهر را بگنجند آیا یافته فاضل تر سه از آنکه جان خود را در راه خدا بخته رواه سلم  
 همچنین جسم کرد مروی را از سلم و مروی از ابو ذر زنی را که همین غامدیه است و قصه برجم هر دو

در صحیحین آمده سعید بن مسعود گوید در خانهاے ماموکی ناتوان بود بادا سپه از اهلان خایلید  
 کرد با حضرت صلواتم ذکر کرد نم فرمود حدش بزند گفتند ضعیف تر از آنست که حد زده شود فرمود  
 شناسه کلان که در وی حد شایع باشد بگیرد یک بار بزند بچین کردن استناد این حدیث  
 حسن است اگر چه در وصل و ارسال اختلاف کرده اند و فرمود هر که رایا بید که کار قوم لوطی کند  
 فاعل و مفعول به هر دو را کشید و هر کرایا بید که بر ایمه بنیثا و ادرا قتل مسانید و هم آن همید را کشید  
 ابن عمر گوید هم آن حضرت حد زود بر کرد و هم ابو بکر و در رنج و قفش خلاف است و لنت کرد  
 فختان را از مردان و مرداران را از زنان و فرمودید کشید ایتان را از خانهاے خود و در حد  
 حد و در آماجای و در کردن یا بید و ستمش ضعیف است و در ر و آتی دیگر چنین آمده و کشید  
 حد و در از مسلمانان تا بتوانید و این نیز ضعیف است و لفظ علی مرتضی آنست که دو کشید حد  
 را الشبهات و در مرفوع است که بر همین بد این نجاسته الا که او تعالی ازان نمی فرموده و کسیکه فرود  
 بگناه باید که پوشد آن را پوشیدن خدا و باید که تو بکشد بسوی خدا چه هر که مارا گناه خود ظاهر کند  
 بروی اقامت کتاب خدا کنیم اللهم استر عیبتنا و آمن روعاتنا انک علی ما کشفنا قلد

### باب در بیان حد قذف

و میکه عن عائشه رضی الله عنهما فرود آمد آن حضرت صلواتم بر سبب است و خطبه خواند و ذکرش نمود و فرود  
 خواند چون فرود آمد و مرد و یک زن حکم کرد پس ایشان را حد زدند و اول لعان که در اسلام بود  
 آنست که شریک بن مسمار را لبال بن امیه قذف کرد بزن خود آن حضرت صلواتم فرمود گواه بیار  
 یا حد را بر پشت خود پذیرا کن ابن عامر بن ربیع گوید ابو بکر و عمر و عثمان و بن عبد ایشان را در ایام  
 ندیدم که مملوکی را در قذف بزند مگر چهل ناز یا یعنی حد عبد نمیدادند و هر که قذف کند مملوک  
 خود را روز قیامت بروی حد زند مگر آنکه بچنان باشد که وی گفته است

### باب در بیان حد سرقه



دست دزد و زورمندگر در چهارم وینار یا زیاده و لفظ بخاری آنست که بریده میشود بدو برین دینا نفضاعدا  
 و نزد احدی این لفظ است بریده درین وینار و بریده و کتر از آن و جزیه آنحضرت صلعم در سپهر  
 که بهای آن سه درم بود آن ربع دینار است و فرمود لعنت کن خدا سارق را که می دزد و بیضه را  
 پس بریده می شود دست او می دزد و زین را و قطع می گرد و دیار و مراد مقدار سه درم است درین  
 و آسان بر زید را گفت شفاعت می کنی در جری از حد و خدا برخواست و خطبه خواند و گفت ای  
 مردم بایک نشانی که کسانیکه پیش از شما بودند مگر بسبب آنکه چون شریفی درانند دزدی می کرد او را <sup>شدند</sup> میگذارد  
 و چون ضعیفی می دزدید بر وی حد برپای نمودند زنی بود در خر و مرغ متاع مردم ببارت میگفت  
 و انکاری نمود آنحضرت صلعم حکم بقطع یار و فرمود و گفت نیست برخاستن و زنی را نگرد و نه بختس قطع  
 و نه در سیوه بردخت و نه در پیوه خرابه دزدی را که مقرب و بزدی پیش آنحضرت صلعم آوردند نزد او  
 متاع بود فرمود گمان نسیمم که دزدیده باشه گفت آری دزدیده ام بر وی همان سخن را دو بار با سه بار  
 اعاده فرمود وی هر بار اقرار می کرد بسه بار که اقرار کرد بوی پس دست او بریدند و آوردند نزد  
 آمرزش خواه از خدا و تو بکن میوسه او وی گفت استغفر الله و اتوب الیه فرمود اللهم تب  
 علیه سه بار و در روایتی آمده که بریده او را و بریده دست او و داغ و هید آن را و گنه بود  
 تا او از نزد سارق را بعد از اقامت حد بر وی و سنده قطع و قیل منکر آنحضرت صلعم از سیوه  
 او بخت بردخت پرسیدند گفت هر که رسید آن را بزن خود از جا بچندان و بکنار نگرفت بر وی  
 هیچ نیست و هر که بچیز از آن بیرون آمد بر وی تا او ان و عقوبت است یعنی قیمت آن اوگر  
 بعد از جای دادن خرمن بدر بر و دشمن مجن رسید بر کوه بریدن دست سست سبکه چاد صفوان  
 بن امیه دزدیده بود چون آنحضرت صلعم بقطع یار او کرد صفوان شفاعت کرد و گفت عفو کرد  
 فرمود چه پیش از آوردن من عفو نمودی سارق دیگر را آوردند فرمود بکشید گفت دزد دست  
 فرمود دست او برید چنانچه دستش بریند بار دیگر آوردند فرمود بکشید همان گفتند و همان کردند با  
 سوم آورد و شد باز همان فرمود و همان کردند که در کت چهارم و نوبت پنجم آوردند فرمود قتل کنید

پنجاه قتل کرد و شافعی گفته قتل در بار پنجم منسوخ است

## باب در بیان حد شراب بیان سکر

مردی شرابخوار را نزد آنحضرت آوردند بدو شاخ خرما قریب چهل بار زدند او بگریه همچنان کرد چون عمر خلیفه شد از مردم مشهور است عبد الرحمن بن عوف گفت سبکترین حد و توبه آنرا زیادت است پس عمر بهمان مقدار امر کرد علی مرتضی گفته تا زین نزد آنحضرت صلواتم چهل بار و او بگریه چهل بار و عمر هشتاد بار و همه سنت است و این احب است بسوی من مردی شهادت داد بر کسی که وی او را دید که قتی می کند خمر را عثمان گفت وی قتی نکند تا آنکه شراب بخورد آره که نفرمود در باره شراب خمر که تا زینانه زنیاد و او چون باز نوشد باز حاکم کنی چون بار سوم نوشد باز تا زینانه زنیاد چون بار چهارم خورد و گذارش بزنیاد و ذکر کرد تر مذ سے آنچه دال است بر نسخ قتل در کت چهارم و او داد و آنرا صریحا از زهری روایت نموده و فرمود چون یکی از شما کسی را بزند باید که از روسته او بیرون رود و قتل کرده نشود حد و در مساجد آنس گوید فرود آمد تحمیم خمر نیست و درین شرابی گوازی خمر گفته خمر از پنج چیز است انگور و تمر و سل و گندم و جو و خمر آنست که عقل را بپوشد زبانه و حیث اگر است این نه نیست که ترا بودی ز و سوسه عقل بخیب دارد و آنحضرت صلواتم گفته هر سکر خمر است و هر سکر حرام و هر چه بسیار نوشد آرد اندکش حرام است و ساخت می شد بنیاد از براس آنحضرت صلواتم و مشک پس امر روز و فرود او پس فردمی آتشامید و شب سوم خودش می نوشید و دیگران را می نوشانید و آنچه می افزود آن را بر زمین می ریخت و وللارض من کاس الکراه نصیب و فرود نهدار است خدا شافعی شاد را آنچه بر شاه ام ساخته است طارق بن سوری گفت خمر براسه دوایب از فرمود آن دو نیست و لکن دواست

## باب در بیان تعزیر و حکم صائل

آنحضرت فرمود تا باین نیت یا هر چه بود که در حدیثی از خود و خدا و ائمه کتبی و وی الیه می آید از آنجا که  
 آنجا که بود و دست مرتضی گوید بر پا حکم بر احدی حدیثی پس میبرد و در نفس خود چیزیست از آن بیایم  
 که شارب نمک را از اتفاقا میبرد و پیش بد هم و هر که مقتول شد نزد مال خود و کسی شهیدست و فرمود  
 باشند فلتنها پس باش در آن بنده خالشته شده و سباهش گشته در حدیثی دلیلست بر ترک  
 متفاله جسم و جوب بد نفس از نفس مال نزد ظهور فتن و تقدیرست از دخول انفران گویم این  
 زمان است باقتتال این فرمود اگر مطلع شد یکی در خانه تو و تو او را از آن نداد و پس  
 سنگینه زد و او را بر تو نگه نیست و در روایت دیگر آمده که نیست دیت و نه قصاص تا آنکه  
 بر او در حال مردی در آمد و تباہش ساخت آنحضرت صلوات الله علیه بر اهل اموال حکم بکفایت آن در روز  
 و بر اهل مواسی بکفایت آن در شب حکم فرمود

## کتاب در بیان جهاد

هر که مرد و زن آنکه در حدیث کرد بان نفس خود را و بر شعبه از اتفاق میبرد و فرمود جهاد کنید  
 مشرکان را بمال و جان و زبانهای خود تا آنکه برسید که بر زبان جهاد است فرمود آرسه  
 جهادی هست که در آن قتال نیست و آن حج و عمره است مردی آمد و دستوری خواست در جهاد  
 فرمود مادر و پدر تو زنده اند گفت آرسه فرمود درین هر دو جهاد کن یعنی در خدمت ایشان گوش  
 بجا آر و در روایتی آمده بر او و از آن خواه از آنها اگر از آن دهند ترا فبها در نیکی کن با آنها و فرمود  
 من بیزارم از هر مسلمان که می ماند میان مشرکان و راجع است از آن است و فرمود نیست هجرت  
 فتح مکه یعنی بسوی مدینه و لکن جهاد نیست است و فرمود که قتال کند تا کلمه خدا بلند گردد و آیت  
 قتال در راه خدا باشد و آمده که منقطع نمیشود هجرت تا ما دی که قتال کرده شود و دشمنان از او برکنار  
 بشیرت هجرت و بقار و تا یوم القیامه و لکن و ان نیست بر وجه و ضرورتست که مهاجر باش و در  
 کجا رود و چه راه و در چه کند آنحضرت صلوات الله علیه بر اهل مواسی بکفایت آن در شب حکم فرمود

مقاتلین ایشان را بکشت و فرزندان را بکند کرد و این دلیل است بر جواز استرقاق عرب و یهود که چون  
 امیر می کرد که را بر لشکری یا فوجی وصیت می کرد خاص او را بقوی خدا و با مسلمانان که همراه او نیند  
 بخیر می گفت غزاکنید بنام خدا و راه خدا بکشید کسی را کفر کرده است با خدا و خیانت نکند و عهد شکنی  
 ننماید و شایکند طفل را بکشید و چون دشمن خود را از مشرکان ملاقی شوے بسوی یکے از سة  
 خصال دعوت نما هر صفت را که بپذیرد قبول کن از انما و از انما از ایشان و بخوان ایشان را  
 بسوے اسلام اگر اجابت کنند بپذیرد بخوان ایشان را بسوی تحول از دوا خود بسوی دوا ما چنین  
 و ایشان راست آنچه نماجرین راست و بر ایشان ست آنچه بر انماست پس اگر با نمانند  
 از تحول پس نجر کن ایشان را که خواهند بود همچو اعراب مسلمین بجاری خواهد شد بر ایشان حکم خدا  
 که جاری میشود بر بنومان و هیچ حق ایشان در نصیبت و فی خود مگر آنکه جهاد کنند همراه مسلمانان پس  
 اگر ازین هم انکار نمایند چیزی بخواه از ایشان اگر اجابت کنند بپذیرد و از انما و اگر انکار از من است  
 کن بخدا و قتال کن ایشان را و چون مردم کلام قلند را مباحره کنے و خواهند که ایشان را ز سة  
 خدا و رسول و سہ پس مدہ و لکن زود خود و یاران خود بدہ چه اگر ز سة خود و صحاب خود بشکنے آسان است  
 از انکه مدہ خدا و رسول بشکنے و اگر خواهند که ایشان را بر حکم خدا فرود آری مکن بلکه بر حکم خود فرود آ  
 چه یعنی دانی که حکم خدا را در باره ایشان برست یا نه و چون اراده غز و فرمودے توریه بغیر آن کردے  
 و چون در اول روز قتال نکردے قتال را تا زوال شمس و وزیدن باد و نزول نصر تا خیر نمودے  
 و سے را صلح از بخون زدن بر مشرکان پرسیدند که در ان زمان و کودکان هم ضلع می روند فرمود  
 هم صہم سیکے در روز بدر همراه آنحضرت صلح شد فرمود بر گرد که من بشرک مدنی جویم و در  
 بعض مغازی ز سة راکشته دید پس انکار کرد قتل من و وصیبیان را و فرمود بکشید شیوخ مشرکان را  
 و باقی داری کودکان ایشان را صحابه مبارزه کردند و در اباویب گفت این آیه و لا  
 تلقوا باکید یکہ الی التملکة در حق ما عاشت انصار فرود آءه و این را بطریق روگفت که سیکے  
 انکار کرد بر یک جمله آ و در وصف روم و در انهار آمد و آنحضرت صلح مغل بنی نصیر را بر پد و بخت

و فرمود خیانت نکنید که خیانت و غول ناز و عمارت بر اسباب نمود و دنیا و آخرت است باقی  
 و این عبد الرحمن بن عوف گوید و جوان که فبادت کردند و قتل ابو جهم آنحضرت صلوات الله علیه  
 بقتل او فرمود که کلام یک از شما او را گفته است هر یک که گفت من گشته ام فرمود سینه خود را از  
 خون او پاک کرده ای گفتند در هر دو نظر کرد و فرمود شما هر دو او را گفته اید و سب و سینه  
 معا ذنب عمر و داد بر اهل طائف تخمین نهاد و روزی که در یک داخل شد بر سر سارک بن عقیل بود  
 چون آن را بکشیدم وی آمد و گفت عبدالدر بن خطل به پرده کعبه آویخته است فرمود بکشید  
 او را و کشی که سار روز بدر بطریق صبر کشت یعنی بے آب و دان گشت تا آنکه بمرد و قد آمد کرد و  
 مرد مسلمان را بیک مرد مشرک و فرمود قوم چون مسلمان شود ماه و اسوا ل خود را نگاه دارد و این  
 دلیل است بر تحريم دم و مال کافر که مسلمان شد و در باره اسارای بر فرمود اگر مطهر بن عدی  
 زنده بودی و در باره این پلیدان و گنگان سخن نموده از برای خاطر عاشرش اینان را  
 رها می کرد و این موافق آیه قرآنی است فاما صناد بعد و اما فداء تروز او طاس بنیدان  
 یافتند که شوهران داشتند پس ترحم کردند حق تعالی این آیه فرمود فرستاد و المخصنات من النساء  
 الا ما ملکتم ایما نکوه و این دلیل است بر فرخ نخل بسبب استثناء و آیه متصل است و نیز دال است  
 بر جواز طلی پیش از اسلام آنحضرت صلوات الله علیه بسوی نجد گسیل کرده بود شران بسیار عمارت  
 کردند هر یک را دوازده دوازده شتر در سهم بدست آمد و یک یک شتر و تقبیل داده شدند و روز  
 خیمه اسپا دو دم و بر پایه را یک سهم داد و در لفظ آمده که مر و با اسپا و حصه نخش یک سوار را  
 دو واسپ را و فرمود دست نفل مگر بعد از خمس فدر برایت غزوه تقبیل برع و در جهت تقبیل ثمان  
 فرمود و این نفل بعضی سرایا خاصه می داد و جز قسمت عامه همیشه و صحابا عیسی و عنب راحی خود  
 و بر بنی داشتند و از ایشان خمس گرفته نمی شد و نیز خیمه طعام بدست آمد هر که آمدی بمقدار گفت  
 گرفته و بر گشتی و فرمود هر که ایمان دارد بخدا و روز آخرت باید که بزاد اپنی سوار نشود تا آنکه لا عرش  
 ساخته باز گرداند و نه جامه از غنیمت مسلمانان پوشت تا آنکه گرانیده باز پس نماید و آن می

بمسلمانان بعضی ایشان و در لفظ آمده که گسترین ایشان یعنی همپوزن و غلام و در روی دیگر است  
 که دو نیمه مسلمانان یکسیت متولی می شود بدان اذناسی ایشان و در روایت دیگرست بحدیث علیهم اقصاه  
 یعنی آنها که در زمین ایشان است و حاصل همه الفاظ یکسیت و آمهانی را فرموده قد اجراصن  
 اجرت یعنی امان و ادیم هر که را تو امان دادی و فرمود بدو که می بود و نصاری را از جزیره عرب  
 سه ساله نگذارم مگر مسلمان را و بگو و اموال بنی نضیر از وادی فی خدا بر رسول خود چه مسلمانان  
 بران اسپ و پتیرند و اندیدند پس خاص بود بنحضرش لعل خود را از ان نفقه یک سال می داد و  
 باقی را صلوة فی سبیل الله در کرایع و سلاح می نمود و در آن صرف می کرد و مراد کرایع و اب است  
 و سلاح آلات جنگ گویم سلاطین و روسا که صرف آستان خود را جدا از آمدنی ملک در پات  
 دارند و آن را حیب خاص خوانند از همین جا است السلام و غزوه خیمه گو سفندان در غنیمت آمد  
 طائفه را از اهل غزای بخشید باقی را در غنیمت نهاد و این حدیث یک از اذات تفضیل است و فرمود  
 من عهدی شکتم و قاصدان را باندنی ننایم و هر قریه که در روی آمده اقامت کردید یعنی بی تلاش  
 خالی نبودید سهم شما در وی است و هر قریه که عصبیان خدا بر رسول کرد و خمس آن خدا بر رسول است  
 پسر شما را یعنی بعد از خمس

**باب در بیان جزیره و مدینه یعنی صلح**

جناب نبوت صلح جزیره از مجوس بجزستان و در سندهش القطار است و در مجوس آتش پرستان  
 چنان خالین و لیدر گبیدر و دمه را گرفتار کرده آورد آنحضرت صلح فرمودش و بر جزیره مصلحت فرمود  
 و معا و ابیمن فرستاد و امر کرد که از هر عالم دنیا را می یا برابر آن جامه معافری در جزیره بگیرد و در  
 اسلام بالاست یعنی بر همه دیوان در هر امر و بالاکرده نمیشود یعنی هیچ دین و هیچ امر بر او فرموده تا اکتفا فرمود  
 نصاری را سلام و اگر یکی را از آنها در راه پیش آید او را بسیدی را سه تنان حضرت سازید و در جزیره مصلحت  
 فرمود بر وضع حرب تا ده سال تمام و امین شوند و بعضی از بعضی بازماند و در آن مصاحبه این هم بود که هر که

از شما آید و او را بر شام بادنگم و در نیمه و هر که از ما رود او را باز پس دهید گفتند این شرط بنویسیم فرمود  
 هر که از ما رفت خدا او را در و روان کند و هر که نزد ما آید برای وی حق تعالی زود فرجی و خیر چه دهد  
 و هر که معاهد را کشت وی بوی جنت نشد با آنکه را نوحه او از جیل ساله راه می آید

## باب در بیان سبق و رمی

آنحضرت میان اسپان لاغر سبق کرد از ضیاء ثنینه الوداع و فاصله میان این دو جا پنج یا  
 شش میل است و همچنین بدو اندیا اسپان غیر لاغر از ثنینه تا مسجد بنی زریق آن عمر درین سابقان  
 بود و فصل بیان این هر دو جا یک میل است و سبق کرد در اسپان و رمح یعنی پنج ساله را نصیبت  
 داد و غایت در فرمود نیست سبق کرد و خفت یا نصل یا حاف یعنی شتران و پیکان تیر یا سم و هر که اسپ  
 خود میان دو اسپ در او رو و از سبق گردیدنش مامون نیست مضایقه ندارد و اگر مامون است  
 پس تمار باشد و سندنش ضعیف است و بالایی نمبرد تفسیر آید و اعدا و الهمصها استطاعت  
 صنق قذ از شاد کرد و الا ان الفقه الودعی این راسه با گرفت یعنی فراد بقوه درین کریمه تیر اندازی است

## کتاب در بیان طعام

حرام است اکل هر ذمی ناب از سباع یعنی دزنده و هر ذمی نمک یا زطیر یعنی هر خدوانه چنگال و قوی کرد  
 از کبوتر حمرا لیه و روز خیر بود و لجم خیل اذن داد و در لفظ خصصت داد صحابه در غزوات جراد بخوردند  
 ابو طلحه سرین خرگوشه فرستاد و بود بیزیر رفت و از قتل چارده منع فرمود موجب و مگس شد و بوی  
 و صرد یعنی لثور امراد تحریم قتل است یا اکل و کفتار یعنی بچورا صید قرارداد و خوار پشت یعنی ساری  
 نبیشتی از خبائث فرمود و سندنش ضعیف است و از گاو و مزار خوار و شیر او نمی خورد و گوشت گوشت  
 را که ابی تماده فرستاد و بود تناول کرد و در مینه اسپ را سخر کردند و خوردند و این در عهد نبوت بود  
 و بر ما که وی صلعم سهوا خوردند یعنی و منع نکند و از کشتن غوک بنا بر دو انهی فرمود

## باب در بیان صید و طبخ

هر که گرفت گسک را بزنگ ماشیه یا صید یا زرع کم شد از اجزا و هر روز یک قیاط و چون  
 گسک را بگذارد یعنی بر شکار بسم الله گوید بروی پس اگر گسک آن را نگاه دارد و صیاد زنده در پای  
 زنج کند و اگر کشته یافت و گسک از آن نخورده است تا هم بخورد و اگر گسک بگری با او کشته شد  
 پس بخورد و چنانچه اندک دام یک از آن هر دو او را کشته است و همچنین چون تیر اندازد یعنی بر شکار  
 بسم الله گوید اگر یک روز غائب ماند در آن جزا اثر تیر خود نیافت اگر خواهد بخورد و اگر غرق در آب  
 یا بخورد و آنحضرت صلوات الله علیه عرض پرسیدند یعنی تیر می پر که آن را اگر خوانند فرمودند  
 بخورد سید بخورد اگر بعضی رسیده کشته است و قین دست نباید خورد و دو مادام که مر می بسهم غائب  
 شده بود نکرده است و نخورد اکل است عاقل گشت ای رسول خدا اتومی اگر گوشت می آرند بنی  
 که نام خدا بروی برده اند یا نه فرمود شما بسم الله گوید و بخورد و راه ابجاری و این دلیل است  
 حلت و بخورید مسلم و از آن سخن نگارید بدو گوشت که آنرا خذت خوانند نهی کرد و فرمود که صید  
 میکند و نه شمنی را خسته میباشد و لکن دندان می شکند و دیده را کوی کند و فرمود چیز جاندار  
 را نشانه نباید گرفت زنی گوشتی را بسنگی گاو بریده بود وی را مال آن کرد و این دلیل است  
 بر صحت تذکره زن و هم بر صحت ذبح کبچ چون رگها برود و خون را روان سازد و کماند فرمود هر چه  
 آنها را دم کند و نام خدا بر او سه برده شود باید خورد جز دندان و ناخن چه دندان آنخوان است  
 و ناخن کار و جنبه باشد و هیچ داب را بصبر نباید کشت حق تعالی بر هر شته احسان نوشته است  
 پیچ کن بشید نیکو بشید و چون ذبح نماید نیک ذبح کنید کار و تیر باید کرد و تیر را راحت باید  
 ذکاوت بنشین همان ذکاوت مادر است مسلمان را ماش کافی است اگر تسمیه ذبح فراموشش کرد  
 نزد اکل تسمیه گوید و بخورد و دستندش ضعیف است و بسند جدید آمده و تیر مسلمان حلال است ذکر  
 کرد نام خدا را بروی یا نه گویم تسمیه شرط است و حلت ذبیح و استقبال ذبیح شرط نیست -



## باب در بیان اَضاحی

جناب نبوت صلی الله علیه و آله در غمخیزه دو گو سفند ز فر بر یا قیمتی سیاهی بسفیدی آینه شاد رخ سازد <sup>مکروه</sup> و تسمیه و تکبیر بنمود یعنی بسم الله الله اکبری گفت و پایی مبارک خود بر پهلوسه وی نمی نهاد و دست شریف خویش پنج می فرمود و در لفظ آمده که امر فرمود آو و ن فحشاری شاد رخ کرد در سیاهی می رفت و در سیاهی نمی سپید و در سیاهی می دید تا قربانی کند فرمود کار تیز کن و گو سفند را بر پهلوی خود باندید و پنج نمود و گفت بسم الله الله تقبل من محمد و آل محمد و من امة محمد صلعم و آرشاد کرد که هر که سعت دارد و ضحیه نمی کند وی بمصلاسه مانزد یک نشود و راجع وقت اوست بر ابی هریره و فرمود هر که پیش از نماز عید پنج کرده باشد وی بجای آن گو سفند دیگر پنج کند و هر که پنج نکرده است وی بر نام خدا پنج نماید و فرمود جائز نیست و ضحیا یا چهار پنج کور و بیمار و تنگ و کلان لاغر که غم ندارد و این علیها و ان نمایان است و پنج گنبد گنبد گنبد یعنی دو ساله مگر آنکه دشوار شود پس چند از پیش پنج بایند و یعنی شش ماهه و زیاده و علی را فرمود که چشم و گوش را نیک بنگرد و گو چشم در برید گوش را از پیش یا پس گوش شکافت را دراز باشد یا نشدیر قربانی نکند و گوشت و پوست و چل برابر ساکن قسمت نماید و جزار را در مزد هیچ ازان ندهد صحابه همراه آنحضرت صلعم در حد میسه بدنه و بقره را از طرف هفت کس کمر کردند پس این جائز است و الله اعلم

## باب در بیان عمیقہ

آنحضرت صلعم از طرف حسن و حسین علیهما السلام یک یک کبش و عمیقہ پنج کرد و در نجابت و کمال بر صحت عمیقہ از غیر اب با وجود پدربار صحابه را فرمود بآنکه از طرف پسر دو گو سفند برابر از طرف دختر یک گو سفند پنج نمایند و فرمود هر کوه که دست است بعمیقہ خود روز مهم از جانب

و بیخ نمایند و موی سرش برآشند و نام نهند و بوزن موسه سرازریا سیم صدقه کنند و نزد ولادت  
اذان در گوش راست وی بگویند و در سری اقامت خوانند و این سبب است و الله اعلم

## کتاب در بیان سوگند با و نذر با

عمر فاروق سوگند بیدر کرد آنحضرت صلعم فرمود آگاه باشید که خدا نمی کند شمارا از آنکه  
سوگند کنید بیدر با هر که حالف باشد حلف کند بخدا و نه خاموش باز و فرمود حلف با ما و ما  
و اندر آن کنید و سوگند بخدا نخرید مگر آنکه راست گوئید و سوگندت بر همان است که یا تو بر آن  
تصدیق تو کند و در روایتی آمده که یمن بر نیت حلف است و چون بر یمنی حلف کرد و دیگر  
که غیر آن بهتر از آن است باید که کفاره دهد و همان که بهتر از دست بجاء آورد و در لفظ آمده فانت  
الذی هوی خبی و کفر عن یمینک و در لفظ دیگر آمده که فکفر عن یمینک ثم أت الذی هوی خبی  
انسانوش صحیح است و هر که حلف کرد بر یمنی و انشاء الله گفت بروی گناه شکستن نیست و بود یمن نبوت  
باین لفظ لا و صقلب القلب و یمن غموس را در کبار شمرده و آن سوگند دروغی است که بر آن مال  
مسلمانی را بگیرد و کفو یمن که در کتاب خداست و بر آن مواخذه نیست گفتن مردست لا والله  
و بلی والله و آو تقالی را نود و نه نام است هر که احصایش کند دخل شود بخت و این اسما را نزدی  
و ابن جبان سوت کرده اند و تحقیق آنست که سرد آن اولی است از بعضی روایات و بسط این  
از کتاب ابوجانز و الصلوات باید دریانت آنحضرت صلعم فرمود با هر که احسان رفت و وی محسن  
را جز انک الله خیر گفت پس بمانند که در شمار و آرزوی فرمود و گفت خیری نمی آرد همین است  
که از بنی مال می ستانند و کفاره نذر همان کفاره یمن است یعنی در مطلق نذری تسمیه و یمنین  
کفاره نذر معصیت و نذری که بر آن طاقت ندارد همین کفاره یمن است و راجع وقت این نهرت  
بر این عباس و هر که نذر کرد که عصیان خدا کند باید که وی آزار نکند و در لفظ آمده نیست و فاذر برای  
در معصیت نخواستند عقوبت بن عام نذر کرده بود که تا خانه کعبه برهنه پار و در فرمود که برود و سوار شود

و خدا بشقاوت تو کاری ندارد و او را بگو که خمار پوشد و سوار شود و سه روز روزه گیرد یعنی در کفار  
 این نذر سعد بن عباده گفت بر ما در چه نذر بود پیش از قضای آن بر دفر مود از وی قضای آن  
 مردی نذر نمود که شتری در بوان بخرد آنحضرت صلوات الله علیه فرمود اینجا بیست است که آنرا می پند  
 گفت نذر فرمود اینجا عیدی هست از اعیاد ایشان گفت نذر فرمود نذر خود و فاکن که نیست وفا  
 فرزندی را که در معصیت خداست و نذر قطع رحم و نذر آنچه در ملک بنی آدم نیست مردی  
 دیگر روز فتح گفت من نذر کرده ام که اگر خدا را بر تو متقوی سازد در بیت المقدس نماز بگزارم فرمود  
 همین جا بگزار باز گفت باز فرمود صل همندک باز سوال کرد فرمود شاکه اذ ن یعنی تو دانی  
 و کاتو و فرمود لا تشد الرجال الا الی ثلاثة مساجد مسجد الحرام و مسجد الاقصی و مسجد  
 متفق علیه و اللفظ البخاری رواه عن ابی سعید اخدری گویم در لفظ دیگر آمده اما یسافر الی  
 ثلاثة مساجد و یا جمله وفاء نذر نماز ورین هر سه سبب ثابت بلکه مختصرت و حدیث شیرست  
 بمن سفر از بسای غیر این مساجد همچو زیارات مقابر و نفس زیارت بنور مستحب بلکه مسنون است  
 اگر چه غیر مسلمان باشد و سلسله از کمال و ضوح استند این همه لازل و قلاقل نبود که در زمین قدیم  
 و حدیث بر سرش رفته و از سونم علماء سوزنوبت تضلیل یکدیگر سیده و لغو ذب الله من جمیع  
 حا که هه الله عمر فاروقی در جا بلیت نذر کرده بود که شبی در مسجد الحرام اعتکاف کند آنحضرت  
 فرمود و فاکن نذر خود وی شبی در اینجا اعتکاف بسر برد و در حاشیه ام گفته بلغ کاتبه  
 عبد الباسط قراءه علی شیخ الاسلام زکریا سید و ولداه محمد و الشیخ شمس الدین محمد  
 و الشیخ عبد الله الابشیطی و الشیخ شمس ابی الدین بن العطاس و الشیخ محمد بن محمد بن محمد  
 و اجازت و باینه و لله الحمد آیراد این عبارت در اینجا بر آنست تا باینکه این ترجمه از نسخه  
 منقول از نسخ حافظ ابن حجر است حمد الله تعالی

کتاب القضا

قاضیان سه قسم اند و در دوزخ و یکی در بهشت مردمی که حق شناخت و بدان حکم کرده و  
 و جزبست و تروی که حق شناخت و بدان حکم نکر و بلکه جویند و در حکم دوس در نارست و <sup>حق</sup>  
 که حق را شناخت و قضا نمود و مردم جاهل وی و آتش دوزخ است آزینجاست که بسیار  
 از بزرگان دین از اختیار قضا در سلین بگریخته اند و باین رگبذرا قضا دیده و تکلیفها برداشته  
 جسم الله تعالی منهم اما هم الا عظم اب حنیفة رضی الله عنه و درین حدیث کعبی سخت  
 بر قاضیان و مفتیان مقلد که حق را از باطل بازنشاند و فتوی می دهند بر جهل از حق و قضا  
 می کنند بدان در مردم انا لله و انا الیه راجعون فدا الله بهر علی النار آنحضرت صلا و بود  
 هر که متولی شد قضا را وی مذبح شد بنیز سکین و نزدیک است که شمار ص کنید بر امارت و آن  
 ندامت باشد در روز قیامت چه نیکوست شیر و مهنده و چه بدست باز و از زنده رداه انجاری یعنی  
 اقبال دنیا خوش می آید و او بارش ناخوش نیاید <sup>۵</sup> امین مشو غشوه دنیا که این مجوز و بکار  
 می نشیند و محاله میرود و حاکم چون حکم کرده در آن اجتهاد نمود و صواب آورد او را و اجاب باشد و اگر خطا  
 کرد در اجتهاد او را یک اجر بود و این دلیل است بر آنکه قاضی و حاکم بجهت باید نه مقلد پس قضا  
 مقلد و افتا است او شک نیست که او را از قضا ناری گرداند اجر و هم علی الفتی ای اجر و هم علی النار  
 همین معنی دارد و الله اعلم و حکم کردن میان دو کس در حال ششم منعی عنه است و لهذا جناب مفضل  
 را فرمود که چون قضیه آرزو ترا دو کس پس قضا کن برای اول تا آنکه کلام دیگر را بشنوی و زود <sup>۲</sup>  
 که چه حکمی باید کردن عمل گفته فزالت قاضیا بعد یعنی بعد در هیچ قضا شک نکر و همیشه حکم  
 مانند و فرمود شما خصوصت می آید بسوی من و بعضی شما این می باشد از بعضی در حجت خود و من  
 قضای کنم موافق آنچه می شنوم پس هر که را چنین است از حق برادرش بد هم آن پاره از آتش دوزخ  
 که از برای او بریدم و دادم و چه قسم پاک شود آتی که شدید او را از برای ضعیف او گرفتار نکنند  
 قاضی عادل را روز قیامت بخوانند آلفه از سختی حساب بیند که تمنا کند که او میان دو کس  
 در تمام عمر خود کاش قضای کرده و در کفله آمده که در داد از ضرر حاکم نمی نمود و فرمود هرگز رسد که نشود

قومی کہ کار و بازو و بز و داغی ولایت زن غیر صحیح است و سہر کہ را دتعالی دالی امر سے از اسو مسلمین  
 کرووی از حاجت و فقر ایشان در پروردہ ماند پروردہ کند خدا از حاجت او دلگت فرمود بر آ  
 یعنی رشوت دہد بر مژش یعنی رشوت ستان و حکم و حکم فرمود کہ ہر دو خصم را پیش حاکم نشانند

## باب در بیان گواہی

فرمود آگاہ کنیم شمار بہترین شود آگاہی میدہ پیش از خود استن و بہترین زن نشان زن سن است یعنی  
 عمد صحیح پستتر زن کسانیکہ نزدیک نہ باشند یعنی زن تا بعین ستر آناکہ نزدیک باشند یعنی تیج ہمین  
 باز قومی باشد کہ گواہی دہندی طلب و خیانت کنند و امانت نمایند و مذکر کنند و وفاسا زند و ظاہر شود  
 در ایشان فرہی و آئین دلیل است بخلیہ شہر بخیر بعد از قرون مشہود لہا باخیر و دران ذمہ سہی  
 و چنانست گواہی خان و خانہ و خداوند کینہ بر برادر مسلمانش و نہ گواہی قانع از برادر  
 صاحب خانہ و نہ گواہی بروی بر قروی عمر گفت رضی اللہ عنہ کہ قناری شدند مردم در  
 عمد نبوی بروی و اکنون وحی نمایند پس گرفتار کنیم شمار را بر اعمال ظاہر ہشما و آنحضرت صلعم گواہی  
 ذروع را در کبر کبار شمرده و مردی را گفت آفتاب می بینی گفت آری فرمود ہر مانندش  
 گواہی دہ یا ترک کن و سندش ضعیف است و حکم فرمود بعین و یک شاہد و اسنادش جید است  
 و اخذ بران زمین **سہ** قاضی شہر عاشقان باید چہ کہ یک شاہد اقتصار کند

## باب در بیان دعوی و بیینہ

اگر مردم بچند دعوی خود نشان دادہ شوند بسیار مردم دعوی خود نہاد و اما سے مردم کنند و کن  
 و جب است سوگند بر مدعا علیہ و در لفظ آمدہ بیینہ یعنی گواہ بر دعوی است و بعین بر شکر آنحضرت صلعم  
 بر قومی سوگند عرض کرد آنہا شتابی کردند فرمود تا قرعہ اندازند در بارہ بعین تا کہ نام یک حلف  
 کند حدیث دلیل است بر شریعت قرعہ دہ چو امور قہم کہ جدا کرد و بر یحق مرد سے مسلمان بسوگند

و جب کہ او تعالیٰ بروی نار و حرام ساخت بروی جنت را مردی گفت اگر چه اندک چیز بود بنویز  
 اگر چه شاخی از پیلو باشد و هر که حلف کرد بزعمین تا بدان مال مردی مسلمان جدا کند و و سه  
 در آن یمن فاجرست ملاقی شود و پیش آید خدا را حالیکه ای سبانه بروی خشتناک باشد دو مرد  
 در یک دایره خصوصت کردند و هیچ کیے را گواه نبود میان هر دو حکم نصف نصف فرمود و گفت هر که  
 حلف کرد برین منبر من همین آتشی وی گرفت جای نشست خود از آتش دوزخ و سه کس آن سخن  
 نگویند و نگاه نفر باید بسوی ایشان و پاک نسازد ایشان را خدا روز قیامت و باشد از براسے  
 آنها عذاب الیم کیے آن کس که بر آب زائد در دست است و مسافر را از ان منع می کند دوم مرد  
 که کالای خود برست مردی دیگر بعد از عصر نفر وخت و سو گند کرد و بجا که و سه آن را بکذا و کذا  
 گرفته و خریده است و خریدار و بیار استگو پنداشت حال آنکه چنان نیست بلکه وی در فکوت  
 سوم مردی که بهجت نکرد با نام مگر از براسے و نیای پس اگر امام اذان چیزی با بخشید و فاکر و اگر نداد  
 و فاکر دو مرد در خصوصت شد در کینا تمه هر کیے گفت نزد من زاییده است و هر دو بین آو و نه  
 آن حضرت صلعم کیے و او که در دست او بود و این دلیل است بر آنکه قبض دلیل ملک باشد و ایشان  
 این مسائل بین را رو کرد بر طالب حق یعنی بر مدعی نزد حلف نکردن در عالیہ عائشہ گوید و آمد  
 رسول خدا صلعم روزی بر من شادان می خوشید خطاے روی مبارک او گوشت ندیدی که بجز  
 مدیجی نظر کرد این دم بسوی زمین حارثه و اسام بن زید و گفت هذاه اقلام بعضی کمن  
 بعض و این دلیل است بر اعتبار قیافه در ثبوت نسبی حدیث متفق علیہ است

## کتاب التمسق

هر مسلمانی که آزاد کند مسلمان را بر باند خدا به عضوے از وی عضووی را از وی از آتش دوزخ  
 و هر مسلمانی که آزاد کند دوزن مسلم را باشد آن هر دو فکاک و خلاص او از نار و هر زن مسلمان  
 که آزاد کند زن مسلم را باشد فکاک او از نار آید در آن حضرت صلعم را پرسید که ام عمل فاضلتی

فرمود ایمان بخدا و جهاد در راه او گفت کدام رقبه افضل است فرمود گران بهاتر و نفیس تر  
 نزد اهل خود و هر که حصه خود در غلامی آزاد کرد و اگر مالے داد که ثمن آن عبد می رسد پس بنده  
 را قیمت بعد کند و شرکاء را حصه دهند و بنده آزاد کرد و ور نه آنچه از او آزاد است شد  
 و حصه شرکاء هنوز در بندگی است و در رد است آمده که اگر مال ندر بند در قیمت کند و از او  
 بلاستی تکلیف بروی سعایت و دوا و دش خواهند گفته اند که ذکر سعایت درین خبر مریح است  
 و یاد اش نمی دهم هیچ پسر بی سر را که آنکه او را ملوک یا بدو آزادش کند و هر که مالک شد خداوند  
 هم محرم را و او را آزاد است و باج و قن او است بر عمره بن جنبد قرضه را شش ملوک بود  
 موت بگنان را آزاد کرد و جز آنها مالی دیگر نداشت آنحضرت مالیک اطلبه است که حصه کرد  
 و میان آنها قریب انداخت و دو را آزاد و چهار را رقیق گردانید و او سخت و درشت فرمود این حدیث  
 دلیل است بر آنکه حکم تبرع در مرض همان حکم وصیت است که از ثلث نفاد می یابد نه از زیاده و هم دلیل  
 بر صحت اثبات حکم بقرعه بقینه غلام ام سلمه بودی او را آزاد کرد و باین شرط که تا زنده است  
 خدمت رسول خدا کند و نیست و لاگر کسی را که آزاد کرد یعنی نه کسی را که فروخت و فرمود و لا یجوز  
 هیچ کس نسبت به فروختن او و نه در همه شود

### باب در بیان مدبر و مکاتب و اموال

مردی از انصار غلامی را از پس نیت خود آزاد کرد و مالے دیگر نداشت این خبر آنحضرت صلعم  
 رسید فرمود کدام می خود آن غلام را از من نیم بن عبد الله او را بهشت صد در هم خرید کرد و در  
 لفظ آمده که محتاج شد نیم و بروی قرض شد پس آن را بهمان مقدار بفرخت آنحضرت صلعم  
 شصت صد در هم با و داد و گفت که قرض خود بده و مکاتب بنده است مادام که بروی از کت است  
 و هر باقی است و هر زن که او را مکاتب است و نزد مکاتب مالی است که ادای تو اند کردن زن  
 باید که از او در پرده شود و وصیت مکاتب بقدریکه از وی آزاد شده است بحساب خرد است و بقدریکه

رق موافق دیت عبد مکرّم بن حارث برادر جویریہ ام المؤمنین گفتہ گذاشت رسول خدا صلّم نزد  
 مرگ خود دینارست و در ہی دنہ غلام و نہ کنیز و نہ هیچ چیز نگر بغلہ بیضا و سلاح و زینینی کہ آن را  
 صدقہ کردہ بود و در خیرجا دلیلست برترتہ جناب مقدس او صلّم از دنیا و از انارم اعراض او  
 علوی قلبت قالب شریف ہی از برای اشتغال با حضرت و ہر کنیز کہ بچہ آو دراز سید خود ہی آزادست  
 بعد از موت سید و سندن ضعیفست و جمعی ترجیح وقت او بر عمر کردہ اند و ہر کہ بدو در جہادی ا  
 در راہ خدا یا قرضداری را در عسرت وی یا رکاتبہ را در آزادی گردن او سایہ و ہا و را خدایتالی  
 روزیکہ بیسج سایہ جز سایہ او سبحانہ نباشد اللهم اجعلنا منہم

## کتاب الجامع

دین کتاب ذکر ادب و پر و صلہ و زہد و ورع و تزہیب زسا و سہ اتحاق و تغیب مکالمات

## باب در بیان ادب

حق مسلمان بر مسلمان شش چیزست چون او را بیند سلام کند و چون ویرا دعوت کند بیندیرد  
 و چون از وی نصیحت خواہد اند رز فرماید و چون عطسہ زند و احوالہ کہ بدو در جوابش بر حکم اللہ خواند  
 و چون بیمار شود او را برسد و چون بسید ہماہ جنازہ او برود و قمرود کسہ را بیند کہ فرودترست  
 از شما یعنی در دنیا و نہ بیند بسوی کسی کہ فوق شماست یعنی در دنیا چاہ این در خود ترست بانکہ  
 خدا انوار شریف بر تو خوشخوئیست و اتم آنکہ در سیتہ ظلم و اطلاع مردم بران ناخوش آید چون  
 سکن باشند و کس با ہم سرگوشہ نماند بدون آن سوم آنکہ مردم با ہم بیامیزند کہ این گویشی  
 مخزون می سازد او را و بر نیز اند مردے مردے دیگر از مجلس تا خودش انجا بنشینند و لکن فرانی  
 و گنجایش کند و چون طعانت خورد و دست نساہ تا آنکہ خودش بلیسید یا دیگرے را بلیسند خود  
 سلام کند بر بزرگ و گزرنہ بر نشستہ و اندک بر بسیار و سوار بر پیادہ و کاتیست سلام کیے از



جماع و جناب کی از جماع و بیهود و انصاری ابداً است بسلام نکند و اگر در راسته پیش آید بیچاره سزاوار  
ایشان را بسبی راه تنگ و امین حدیث پیشتر هم گذشت لکن این شریعت از عمری در آنجا  
منسوخ گشته هر که طهر نماید که بخورد گوید و برادر مسلمانش او را بر حاکم الله فرزند و  
در جوابش بچند بیکم الله و یصلح تا که گوید و فرمود آب را استاده نوشید و در آنجا پیشین  
آغاز بجانب راست کنید و در کشیدن از پای بجانب چپ و باید که پای راست نخست باشد  
و در نعل و آخر بود در نزع و در یک پای پیش نخرامید یا هر دو پوشید یا هر دو بیند از زیر هر که جان خود  
براه گیری کند خدا بوسه او می نهد و هر کسی که از شما نزد خوردن و آشامیدن بدست راست  
بخورد و بنوشد چه شیطان اکل و شرب می کند بدست چپ و فرمود بخورد و بنوشد و پیش وقت  
کن در غیر اسراف و کبر

## باب در بیان برز و وصله

هر که دوست دارد فراخی را در رزق خود و آنکه تاخیر کرده شود در اجل او و یا باید که بصله جسم  
پرد از و چه قاطع جسم بخت نمی در آید و خدا احرام کرده است نامرغانی مادران را و زنده و گوگرد  
و حتران و کحل و گرانمی نمودن را و مکروه و از قبیل و قال و کثرت سوال و اضعاف مال را و  
خوشنودی خدا در خوشنودی والدین است و خط خدا در خط و نام خوشنودی مادر و پدر و فرمود  
والذی نفسی بینة ایمان نمی آرد بنده تا آنکه دوست دارد از برای همسایه یا برادر سلطان خود  
آنچه دوست می دارد و از برای جان خود گویم در دست این شرح و بیان اهل سلام همچو گذشته  
فانایت این سعود رسول خدا پرسید که ام گناه بزرگتر است فرمود که خدا را متاگردانست  
حالا که وی ترا آفریده است گفت باز که ام گناه است فرمود آنکه فرزند خود را بکشته بخورد آنکه با تو  
بخورد گفت باز فرمود آنکه دتا کنی با زن همسایه خود و از کبار است و شنام دادن مرد و والدین خود را  
و آن چنان است که مادر و پدر کسی را دشنام بدیوی مادر و پدر این کس او دشنام گوید

دین خویش بدشنام میا لاصائب بد کین زر قلب بهر کس که دسپه بازو دیده و فرمود و حال نیست  
 مسلمان را که چهار در بر او خود را زیاد بر شمشب ملاقی شوند یکدیگر دور گردانند این دو آن و تر  
 این هر دو کس است که ابتدا اسلام کند و هر کار نیک صدقه است و هیچ نیکی را حقیر نباید گرفت  
 اگر چه بر او مسلمان را بر وی کشاده ملاقات کند و چون شور بازند آتش بفریزد تا خبر همسایگان  
 گیرد و هر که در و کند که از منتهی از مسلمان دور کند منتهی را از دوسه خد از فرقی است و هر که آسان کرد  
 بر تنگدستی آسان کند بروی خد از دنیا و آخرت و هر که پوشید پرده مسلمانان در دنیا پوشد پرده او خد از دنیا  
 آخرت و خد او در بند است ما دام که بنده در مدبر او خود دست و هر که راست بر نیکی نمود او را بر او باشد مثل  
 فاعل او و هر که پناه جوید بجنبه او را پناه می باید داد و هر که سوال کند او را چیزی بپوشد پند هر که احسان  
 مکان فاش بایزد و اگر هیچ نیابد او را همین دعا بایزد کرد

باب در بیان زهد و ورع

حلال پیدا و هویدا است و حرام پیدا و هویدا میان هر دو چیز است که مانند است بیکدیگر  
 و اشتباه می شود که حلال است یا حرام بسیاری از مردم آنرا نمی دانند پس هر که بر میزد که در شربت  
 را و سوسه و آب و سوسه خود را بری نمود و هر که در آن بیفادوی در حرام افتاد چنانکه شبان  
 اگر در حرامی محفوظ می چراند نزدیک است که در آن بیفتد آگاه باشید که هر پادشاه را کیسه جمی است  
 و حامی خدا محام اوست و در تن آدمی پاره گوشت است اگر نیک شد به تن نیک گردید و اگر تبا  
 شد به تن تبا گردید آگاه باشید که آن دل است غرض که در اصلاح و فلاح به تن او بدین در ظاهر  
 و باطن حضرت دل سله الله تعالی است قرآن میگوید ای الا من اتی الله بقلب سلیم و فرمود ملاک دهنده دنیا  
 بنده در هم بنده جا نگردد و شد خوش است و توان خوش آن حضرت هر دو درش بن عمر گرفت و فرمود باش در دنیا  
 چنانکه گویند مسافری یا راننده می رود و می بیند که می گنجد چون شام گشتی منظر صباغ شود چون صبح کنی گران  
 شام باش و نازل از دنیا نفس یک نفس باش شاید نفس نفس پسین بود و گفت بگیر از صحت خود بر آید

و از زندگی خویش از برای مرگ خود برگ عیشی بگو خریدنش فرستد که کسی نیارد پس تو پیش فرست  
 مانا بقومی از آن آن قوم است ابن عباس روزی در پیش آنحضرت بود فرمود ای سلام خدا را  
 نگاه دار تا نازگاه دارد چون او نگاه داره رو بروی خودش یابی و چون سوال کنی  
 از خدا کن و چون یاری خواست از وی تعالی بخواه از خدا خواهم و از غیر نخواهم بخدا  
 که نیم بنده و دیگر نه خداست در گشت نه یاد آمد که وقتی پادشاه دمشق بجهاد برآمده بود نزد قباکه  
 عدو یاک خالد بن الولید گفت شیخ الاسلام ابن تیمیه رضی الله عنه در آن عمر که تشریف داشت و  
 مشغول بود بفرز و با ملک زد که چیمی گوئی بگو ایایک نعبدا و ایایک نستعین ری همچنین گفت حق  
 دشمن را نه بریت و سلطان را فتح داد و لشکر احمد مروی آمد و گفت اسه رسول خدا را کاره فرما  
 که چون آنرا بکنم خدا و مردم مراد دست دارند فرمود زهر کن در دنیا دست گیر و ترا خدا و زهر کن آنچه  
 نزد مردم است دوست دارند ترا مردم و فرمود خدا دوست میدارد بنده تعقی غنی حنفی را یعنی آنرا  
 که پرهیزگار و تو گرو گوشت گیر است از خلق و دیوار زیرک از باده کمن و دوشی نه فراسخت  
 و کتاسی و گوشه چینی نه من این مقام بنیاد و آخرت ندیم نه اگر چه در پیم افند خلق انجمنی نه  
 و فرمود خوبی اسلام آدمی است ترک داون او کار بیفایده را و پرت کرد این آدم هیچ آوند  
 بدتر از شکم این شکم بیهزین تیج تیج صبر نزار که بسازد هیچ همه بنی آدم خطاکار و  
 قصور دارند بهترین ایشان تو بکنند گانند و حسندش قویست اللهم تب علی رع توبه  
 کنیم و بشکنیم توبه و سه و شکنیم نه خاموشی حکمت است و فاعل آن کمتر اند و این موقوف است بر  
 لقمان حکیم بخاطر هیچ ضمنون به زلب استن نمی آید نه خموشی معنی داد که در گفتن نمی آید

### باب در ترسانیدن از خوبهای بزرگ

دور در این خود را از حسد که وی می خورد و نیکیها چنانکه ناز که هنرم رامی خورد و ولایت پهلوان  
 آنکه مردم را بر زمین می نماند پهلوان کسی است که مالک جان خود است نه غضب و خشم ظاهر تا یک بیست

روز قیامت فرمود چه چیز را ستم کردن و بخل نمودن که همین شیخ پیشینیان را هلاک ساخته است  
 و اندیشناک ترین چیز سب برین است شرک اصغر است یعنی ریاض کلید در دو پنج ستم است آن  
 نماز که در چشم مردم گزارسه دراز نه و دخل زیاد در هر عبادت برابر است جز صوم و نشان  
 سه چیز است در روغ گفتن و خلاف و عده نمودن و خیانت کردن در امانت و دشنام دادن  
 بمسلمان منت است قتال و کفر در درواری خود را از گمان که در روغ ترین خنما همین گمان است  
 و فرمود هیچ بند نیست که خدا تعالی زوی شبانی رعیت خواسته و بر روی روز یکم بر روی  
 خائن رعیت بود مگر آنکه حرام کرد خدا بر وی جنت را آنحضرت صلوات الله علیه بر او ای خدا هر که والی  
 چیزه شد از است من و گران آمد بر ایشان گران شو بر و س و آیین و عاست بر والی ظالم  
 و فرمود چون مقاتله کند کی از شما باید که اجتناب کند از زدن بر روی سیکه وصیت خواست  
 از جناب نبوت هر بار همین فرمود که خشم مکن و فرمود در مانع که خوض می کنند در مال خدا بخیر حق  
 ایشان را آتش و روز به شد روز قیامت و از جناب باری تعالی روایت فرموده که اسے  
 بندگان من حرام کرد من ظلم را بر جان خود و حرام ساختم آنرا میان شما پس ظلم نکنید بر یکدیگر  
 و این حدیث را شرحی دراز است در کتاب ریاض المراضی عقیدت آنست که ذکر کرد بر اسلامان  
 بچیزه کند که او را ناخوش می آید اگر آن عیب در وی نیست این غیبت نشد بهتان است  
 یعنی بدتر از و س است و فرمودند که با چیزه سب و با هم دشمنی ننمایید و غیبت نکنید  
 در پس پشت یکدیگر یعنی نماز بعضی شایع بعضی با نفی نکنند بعضی بعضی با ایشان بندگان خدا برادران یکدیگر  
 مسلمان برادر مسلمان است ستم نکنند او را و خواری نمی سازد او را و فرود نمی شمرد او را و تقوی است  
 و اشاره کرد بسوی سینه سب را یعنی جای تقوی دل است که در سینه بوده است شهرت و شرف  
 بهما دل ہے، عرش وہ ہے یتری منزل ہے، از بدی این قدر بس است که یکے برادر  
 مسلمان خود را حقیر دارد همه چیز مسلمان بر مسلمان حرام است خون او و مال او و آبروی او و  
 از و عیب نبویست اللهم جنبنی منکرات الاخلاق و الاعمال و الالهواء و الالاداء و معنی

واضح است و فرمود خصوصیت مکن برادر مسلمان خود را خوش طبعی مکن با او و چنان وعده مکن او را  
 که خلاف آن بکنی و در خصمیت است که جمع نمی شود در مومن بخل و بخلقی دو اس که یک دیگر را  
 دشنام دهند و بالش بر بادی است تا وقتی که ظلم تجاوز نکرده است و هر که گزند رساند بکسی  
 یعنی نه بجهت شرعی گزند رساند او را خدا و هر که دشمنی کند با مسلمان دشمنی کند او را خدا بقا له  
 و خدا دشمن می و او را بیو ده گوید بزبان را او بی باشد مومن لعان و طمان و نه فاحش و  
 بزسه و فرمود مردگان را بدنگویید که رسیدند بآنچه پیش فرستادند و نمی در آید و بهشت چین  
 و هر که بکند غضب خود را باز دارد و خدا از وی عذاب خود را فرمود و دخل نشود بهشت را از مومن نند  
 و بخینل نه بخلق و هر که گوش نهد بر سخن قوم و آنها از وسع ناخوشی اند بریزد خدا بر او گوشل و  
 روز قیامت آنک یعنی رصاص و فرمود خوشحالی باد کسی را که باز داشت او را عیب او را  
 عیبها که مردم گویم در مثل است که عیب مردم نمودن عیب مردم نمودن است و هر که بزرگ شد  
 در نفس خود و تکبر و ناز کرد در رفتار خویش پیش آید خدا او را و بر روی خشمناک باشد در  
 شتابکاری نمودن از طرف شیطان است و جوست بخلق است و کبیا لعنت کنندگان  
 روز قیامت نه شفیع کسی باشند و نه گواه کسی هر که سرزنش کند و عار چپاند برادر خود را بگنا  
 نمیرد تا آنکه خودش بجا آرد و سندی منقطع است و اسی بر کسی که سخن دروغ میگوید تا قوم بدان  
 بجزد و اسی است او را و اسی است او را کفار و عیبت آنست که از برای او استغفار کند و سندی  
 ضعیف است و دشمن ترین مردان نزد خدا سخت خصوصیت کننده است

## باب در بیان ترغیب به خوبهای نیک بزرگ

آنحضرت صلا فرمود بر شاست راست گفتن که صدق راه می نماید بسوی نیکی و نیکی بادی است  
 بسوی جنت و مرد همیشه راست می گوید و کوشش می نماید در راست گفتاری تا آنکه نوشته بشود  
 نزد خدا صدیق یعنی بسیار راستگو و در از این خود را از دروغ گفتن که کذب راه می نماید بسوی نجات

و فوج راه می نماید بسوی نار و همیشه مرد دروغ می گوید و تحری و دروغ می نماید تا آنکه نوشته بشود  
 نزد خدا کذاب یعنی بسیار دروغ و در این خود را از گمان بلکه گمان از کذب بحیث است خوشنشینند در راه می گفتند  
 چاره نداردیم از مجلس خود که در آن سخن را بنیم فرمود پس اگر با زنی بنشیند و می نشیند باری حق را و آنکه گفتند حق را چه است  
 فرمود پوشیدن چشم و بازداشتن اذی و در سلام و امر معروف و نهی از منکر و سر که خدا با او چیزی بخواند  
 او افاقه و نهیم می گرداند و درین مراد با این فقه فقه کتاب و سنت است لا غیر نیست چیز سه و نیز  
 گران تر از حسن خلق و حیا و شافی و شعبة السیت از ایمان و آنچه در یافته اند مردم از سخن نبوت است  
 از آنجا این است که چون شهر مندار سه هر چه خواسته بکن دست و خون قوی دست ترست بسوی خدا  
 از مومن ضعیف و در هر مسلمان خیر است یعنی خود قوی باشد یا ضعیف و حرص کن بر آنچه  
 ترافع دهد و در دو از خدا عاجز نشود و اگر برسد ترا چیزی یعنی از آفت و تکلیف مگو اگر چنان  
 کردی چنین شدی و لکن مگو که آنچه مقدر کرد خدا و خواست همان شد زیرا که حرف تو می کشد  
 عمل شیطان را و تو می کرد او تعالی بخواب نبوت صلوات الله علیه که تو اضع کنند مردم آنکه یعنی کند هیچ کس  
 بر هیچ سبکی و نه فخر نماید احدی بر احدی و هر که را کند از آبروی برادر مسلمان خود در پیش است او  
 رو کند خدا نار از روی او روز قیامت نقصان نکند هیچ صدقه در مال و نیز فرود بندد و بگوید  
 از طرف خدا مگر عزت را و فرود تو نکند احدی مگر آنکه بلند تر باشد که در او را خدایتعالی و دیگران  
 خاکساری سه عالی مقام سه جوان جوان بلند هم سه پستی نظر پستی و فرمود ای مردم  
 فاش گردانید سلام گفتن را و بخوراید طعام را و بر پیوندید رهنما را و نماز گزارید و شب و مردم  
 خفته باشند در آید بخت سلامت از عذاب سه زمین دیده شب ازنده و از خویشتنم بود که  
 تلخ کرد بر استخوان تشنه را و لکن حال ما این است که سه سه دل مرده اگر است که جا  
 تو کیا چه چشم بیدار تو سه پر دل بیدار زمین + اللع غفر او فرمودین نصیحت و خیر خواهی کردست  
 و این را سه بار لغت پرسیدند از برای که فرمود از برای خدا و کتاب خدا و رسول او و آنکه مسلمانان  
 و عامه ایشان سه نصیحت گوش کن جانان که از جان دست نزنند و جوانان عبادت مند نیز پیران

و فرمود بیا ترین چیز سے کہ در آرنده و پشت است ترسیدن از خدا حسن خلق است و چون  
 نمی توانید که همه مردم را با اموال خود گنجید بار سے باید که از شما بسط وجه حسن خلق آنها را گنجد و چون  
 آینه بر آرد مومن خود دست و مومن مخالف با مردم و صابر بزرگای آنها بهتر است از مومنی که زحما<sup>لط</sup>  
 مردم است و نه تشکیب بر ایزاب آنها و فرمود الله صبر احسن خلقی فحسن خلقی یعنی خدا که صبر است  
 من خوب ساخته همچنان سیرت من نیکو و خوب بساز عمو پوری خویش نیکو ساز خوی خویش را

### باب در بیان ذکر و دعا

حق تعالی فرمایند باینده خودم تا یاد من می کند و هر دو لبش بزرگ من می جنبند و هیچ عمل نکند و دعا  
 که نجات دهنده تر باشد او را از عذاب خدا بهتر از ذکر خدا و نوشتن است قومی در مجلسی که در آن کعبه  
 کنند مگر آنکه گرد آردی گردن در فرشتگان ایشان **س** آسمان سجده کند به زمین که در و به یک کس  
 یک دو نفس به بخوابشیند و بی پوشد ایشان را رحمت خدا و یاد می کند ایشان را در آن جماعت  
 که نزد او بیند و نوشتن است قومی در جایی که ذکر خدا کنند و در و نفرستند بری صلواتی که حرمت  
 باشد روز قیامت و هر که گفت لا اله الا الله وحده لا شریک له و باروی همچو کسی است  
 که چارچان انا و لا اسمعیل علیه السلام آزاد کرد و هر که گوید سبحان الله و بجمعه صد بار از خسته  
 از وی خطا با سه او اگر چپش کف دریا باشند و جویریه را گفت که بعد از تو چار کلمه گفت که اگر آنرا  
 با گفتن تو امر و وزن کنند برابرش آید سبحان الله و بجمعه صد دخلقه و رضایان  
 و زنه عی شنه صلتی رحمته و صلواتی که آینه اخیره سلم و فرمود باقیات صالحات این است  
 لا اله الا الله و سبحان الله و الله اکبر و الحمد لله و لا حول و لا قوة الا بالله اخیره النسائی  
 و آجب کلام نزد خدا چار کلمه است به کلام که شروع کنی زیانت کند سبحان الله و الحمد لله  
 و لا اله الا الله و الله اکبر و راه سلم و آبروی اشعری را فرمود ای عبدالله بن قیس راه ننایم  
 ترا بر کنزی از نور جنت لا حول و لا قوة الا بالله و در روایت دیگر زیاده کرده که و لا حول و لا قوة

ص الله الا اليه وقرود دعا بعين عبادت مست ودر لفظی آمده که دعا من عبادت مست ودر هیچ  
 شی بزرگتر بر خدا از دعا نیست و دعائی که میان اذان و اقامت کنند مردود نمیشود و رست  
 شرمناک رجوع دست شرم دارد از آنکه بنده چون هر دو دست خود بر او آویزاند آنها را خاله برگزاند  
 و آنحضرت صلواتم چون هر دو دست خود در دعا دراز نمودی فرو نهدی آورد آنها را تا آنکه روی خود  
 بآن هر دو دست بسودس و مسح نمودس مجموع طرق این حدیث تقصیر است که مذکور است  
 و قریب ترین مردم و سزاوارترین ایشان با رسول خدا صلواتم روز قیامت کسی است که بسیار  
 درود خوانست بروی علیه السلام گویم صدق ترین مردم درین مشهوره زمره اهل حدیث است  
 کثر الله سواد هم و رفع عماد هم و اهلك من عدا هم که هر دو در هر دو رس و الیف <sup>ذلیف</sup> در  
 وظیفه ایشان است و در زبان و مونس جان است نام یار یک دم نمیشود که مگر نمی شود  
 و فرمود سید الاستغفار که بنده آن را گوید این است اللهم انت ربی لا اله الا انت خلقتنی  
 وانا عبدك وانا اعلی عهدك ووعدك ما استظعت اعوذ بك من شر ما صنعت ابوء  
 لك بنعمتك علي وابوء لك بذنبي فاعف عني فانه لا يغفر الذنوب الا انت وین  
 در بخاری است و بود که ترک نمیشود و این کلمات را بیکاه و بیکاه اللهم انی اسألك العافية  
 فی دینی و دنیا و اهل و ما لی اللهم استر عیاقی و امن دو عاقی و احفظ من بین  
 یدی و من خلفی و عن یمنی و عن شمالی و من فنی و اعوذ بعظمتك ان اغتال  
 من تحتی و می گفت اللهم انی اعوذ بك من زوال نعمتك و من قتل عافیتك و فحشاء  
 نعمتك و جميع سخطك اخرجه سلم و می فرمود اللهم انی اعوذ بك من غلبتنا الدین و غلبتنا  
 العدد و شانه الاعداد و مردی را شنید که می گوید اللهم انی اسألك بانی اشهد انك  
 انت الله لا اله الا انت الاحد الصمد الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کف الا احد  
 فرمود خدا را بنامی سوال کرد که چون بیان سوال کرده شود بدو چون بیان دعا نموده آید بزرگتر  
 و بهر کلام صبح چنین می گفت اللهم بك اصبحنا و بك اصبحنا و بك فحیا و بك نموت و الیک



الشهور وتشل أن شب بزكازم نيزي گفت كن بجای اليك النشور اليك المصيرت فرمود  
 واكثر وعاموسى مسلمين بوسر بنا اثنا فى الدنيا حسنة وفى الآخرة حسنة و قنا عذاب  
 الناس و از اوعيه جناب ببارك است مسلمين و عا اللهم اغفر لى خطيئتى و جعلى واسر انى  
 فى امرى و ما انت اعلم به منى اللهم اغفر لى جدتى و هنلى و خطائى و عدى و كل ذلك  
 عندى اللهم اغفر لى ما قدمت و ما اخرت و ما أسررت و ما أعلنت و ما أنت اعلم  
 به منى انت المقدم و انت المؤخر و انت على كل شئ قدير تقن نبيى و حى گفت اللهم اصلح  
 لى دينى الذى هو عصمة امرى و اصلح لى دنياى التى فيها معاشى و اصلح لى آخرت  
 التى اليها معادى و اجعل الحيوته من زيادة لى من كل خير و اجعل الموت لراحة لى من كل  
 شر اخر جبرئيل عن ابى هريرة رضى الله عنه و حى گفت اللهم انقضى ما علمتنى و علمنى ما ينفعنى و  
 اسزقنى علما ينفعنى و ترو روايتى و يا آرمه كه و آفرش مى گفت و سزدنى علما الحين لله على  
 كل حال و اعوذ بالله من احوال اهل الناس و عا شى رضى الله عنها راين و عا بيارضت اللهم  
 انى اسألك من الخير كله عاجله و آجله ما علمت منه و ما لم اعلم و اعوذ بك من الشر  
 كله عاجله و آجله ما علمت منه و ما لم اعلم اللهم انى اسألك من خير ما سألك عبدك  
 و نبيك و اعوذ بك من شر ما استعاذ به عبدك و نبيك اللهم انى اسألك الجنة  
 و ما قرب اليها من قول او عمل و اعوذ بك من النار و ما قرب اليها من قول او عمل و اسألك  
 ان تجعل كل قضاء قضيتته لى خيرا اخر جبرئيل عن ابن ماجه عن عائشة و محمد بن حبان و شيخين از  
 ابى هريرة رضى الله عنه و روايت كرده اند كه گفت منسود رسول خدا صلوات الله عليه و سلم و قلتم انك تيوب اند  
 بسوى رحمن سبكه بستند بر زبان گران اند و سيزان و آن دو كلك راين است سبحان الله  
 و بحمده سبحان الله العلى العظيم **قال** فى الآخر اخذ الكتاب قال مصنفه الشيخ  
 العالم العامل العلامة قاضى القضاة شيخ الاسلام اصنع الله بوجوده الانام فرغ  
 منه لمصلحة احمد بن على بن محمد بن حجر فى حادى عشر من شهر ربيع الاول سنة

تشان وعشترین و ثمانائة حامله الله تعالى و مصليا على رسوله صلى الله عليه وآله وسلم  
 و مكرما و صجلا و عظما و كان الفراغ من تعليق الكتاب المبارك صبيحة يوم الاحد  
 المبارك من شهر جمادى الاولى سنة سبع و خمسين و ثمانائة غفر الله لكاتبه و لوالديه  
 و لاهله و اقاربه و لكل المسلمين آمين و حسبنا الله و نعم الوكيل و صلى الله على سيدنا  
 محمد وآله و صحبه و سلم انتهى بجزوه و اقول قد طبع هذه الام في هذه الايام سنة  
 الهجرية ببلدة بصوپال المحمية فان شئت ان تقف على احواله ما في هذا المختصر بأسرها و اية  
 و نفيها فراجعها فيها ما يشفيك و يكفيك و بالله التوفيق و بيد الله ازمة التحقيق

### خاتمة الكتاب في مسائل شتى من كتاب

مسائل علوم اهل اسلام را عمل نمودن بر طوایف کتاب و حدیث خیر الانام صلوات الله علیهم اجمعین  
 نبی و انند جائزست و این چنان می تواند شد که از عالم بحديث حکم خدا و رسول در حدیث پیش  
 پرسند فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون همین معنی دارد و عامه اصحاب جناب نبوت است و توفیق  
 شکر مشهور لهما با بنی همین را می رفتند این قیود را مسعود که یاران را از برای اقتدا و اسوة حسنة  
 کتاب عزیز و سنت مطهره تراشیده اند را جیف سوقه پیش نیست هرگز را احوال انان در دو ادین اسلام  
 است نشانم نمیتوان کردن **س** سر و خاطر اجاب زائر از رای است بدین و تفرج باغ محمدتان  
 تنها بد و دیگر راجع است که اقتضا و قضا مقلدند بهی حاصل از ناله سب سلام جائز نیست و هر که  
 عارف کتاب و سنت و بالغ مبلغ اجتهاد در مسائل دین است او را قضا جائز باشد و هیچ زمانه از  
 قائم بحدی که خالی نیست لا اقل از مؤلفات متقه نافع ایشان **س** فلو لا کم ما عرفنا الحق  
 ولو لا الهوى فما عرفنا الحق و دیگر اعراب باو نیشین که بجز مخرج و تکلم بشهادت عملی از اعمال اسلام  
 و فریضه از فرائض دین بجائمی آرند حکم ایشان حکم کفار است اللهم صلوا علیهم و علیهم صلوا علیهم  
 و تطویل سخن درین نشان و اشتغال بنقل برهان از باب ایضاح و اوضح تبیین بین باشد

دیگر جمع گفته که جلال بیت و ذریت رسالت تا یوم قیامت اگر چه عصمت باشد و مغفورانه و تقوی  
 دیگر که انقضاست از برای اوله و خصوص محکم کرده که مطیع ایشان مغفور است انشا الله تعالی  
 و خاصی همچو دیگر خصصات است و رفع عقوبت از گنجان و عدم مطالبه بر جنایات ایشان  
 بوجه بودن از ذریت نبوت و عترت رسالت و ایلی ندارد بلکه دلیل قائم است برخلاف آن یا  
 نساء النبی من بأت منکن بفاحشة صیذة یضاعف لھا العذاب ضعفین و بسا  
 فاطمة بنت محمد لا اغنی عنک من الله شیدا <sup>کرم</sup> ضحاک باندگی با پدر پیرزادگی منظر است  
 و دیگر مختار در باره مشاجرات صحابه در امر خلافت و جز آن عدم خویش و اختیار سکوت است  
 و این قدر بار اسبند است که ایشان یعنی قرون و فاضل ناس و عدل بتجدیل نبوت اعتقاد  
 کنیم و در آنیم که علی مرتضی بر حق بود و مخالفان و سب بر باطل و لکن نبی حضرت باقی از دانه اسلام  
 و از اخوت دین نیست چون متاخرین صحابه را خطاب کرده اند از این حدیث که لا تسبوا اصحابا و خلوان احدکم  
 انفق مثل احد ذهابا بلغ مداحدم و لا نصیفة پس با مردم که بعد از سیزده صد سال آریوم چه رسد  
 و چون سباب آحاد مسلمین فتنه است و قاتلش کفر پس از صحابه چه می توان گفت الله الله فی  
 اصحابی لا تقذفوهم من بعدی و غرض آفمن اجهم فیهم اجهم و من ابغضهم فبغضی  
 ابغضهم و دیگر اجتماع و رسابد و بیوت از برای تلاوت قرآن و تدوین حدیث و کتابت علم دین  
 و قرائت قرآن از برای اموات مسلمین و دیگر احوائ جاریه و سازات اتفاقات منوع نیست اگر حالت  
 از سعادت دینیه و سلیم است از مناکب شرعی اقرؤا علی صفا که بیس و سخنان ثابت است تعهدا  
 احوط است که قصر بساو و بالشرع نمایند و در بعضی نو ایجاد مجلسی سازند بنیاد که محتوی <sup>شسته</sup> برزخا و غیره  
 در عات باشد نشینند و تاوانند از ان بگریزند که در امتیان جماعات امید عقاب است نه جای  
 ثواب **س** اگر ترا تماشای عید خود طلبند به خلیل و ارجوایی گو که بیامیم و دیگر حلف بفر خدا  
 همچو پادشاه و کدام ولی خدا و قرابت خود و دیگران کفر و شرک است اگر زبان کیه بان سادرت  
 کرده است زود باستغفار و لا اله الا الله گفتن ترا کش می باید نمود و دیگر سنت تقیه میوست

بر سر پاره چیده دارد چنانکه سید الاشتهار داشت اگر چه تراشیدین همه موی سر روی جواز دارد و لا سیار  
 حج که خلق افضل از قصر است در حق مردان در بری نبوی گفته لم یخلق النبی صلوا علیه و آله الشریف  
 الا سبع مراثی انتی و تخلیقین سیما خوارج است و هم کلاب الناس و توسط مجید با خدا طول و عرض  
 سنون است گوار سال هم رو باش **سلی** حبیب و له کحیة + طری لهما عمل ابلا فاداه + کانهما  
 بعض لیالی الشنتا + طویلة صظلة باسارده + و قص شارب تا آنجا است که اطراف لب  
 نمایان گردونه آنکه او را از بیخ و بن تراشد و جواز خلق مروج است و مگر تادیب رعایا و برابرا  
 نزد وقوع جنایت و عصبیان و مانند آن مخصوص است بر موار خود و قیس علی نیست و ادله آن مواضع  
 همچو مخصوص عموم است از برای احادیث تحریر مال و عصمت دم مسلم و این مواضع در نظر اللائحه  
 و جز آن کیجا ذکر یافتند فراجبه و مگر در مال جز زکوة حقیقیه نگینست مگر آنچه اولاً خاصه در آن آمده مثل  
 و جوب ضیانت و سد بر حق محرم الدم و قوله نساء و اتوا حقه یوم حصا ده و قوله بانه جاهدا  
 باصوالکم و انفسکم و نحو آن **و** مگر عمار حرم شریف همچو مقامات و منارات و تعلیمه در بیوت نیه  
 بر قدر استیلاج مستحدث است با اتفاق مسلمین اجماع متبعین فرج بن برقوق در صد نهیم از  
 هجرت احداث چهار صلی کرده و در رفع منا و مقصدی صلاح دارد که شنو انیدن اذان است  
 کسان بعید پس اگر که ام غنده معاضل و نشود جائز باشد و از تشیید بنیان و رفع آن فوق حجت  
 نبی آمده و مگر استعمال شجره تنباک حرام نیست چنانکه فهمیدند استصحابا بالبراعة الاصلیة و  
 تمسکا بالادلة العامة و ادخال بن شجره در خباتش بسببکه از ساک حلت قلعه بین است چه  
 اصل در همه اشیا باحت و حلت باشد آنکه دلیلی بیاورد نقل فرماید و لا دلیل علی تحسین ذلك  
 ظرفنی گفته تنباکو چیزی نیست که عاشقان آن را می کشند و مشوقان می نوشند و منکران را دور  
 بینی در آرد و مگر خدای پاک را بر آسمان اعتقاد کردن گمراهی نیست بلکه موافق اوله صحیح کتاب  
 و سنت است این قدر بس باشد که مشرک از مکان و زمان داند و صفاتی که در قرآن و حدیث آمده است  
 اعتقاد موافق ظاهر آن درست سازد و یعالج التشبه بحکایة اجمالیة لیس کمتله شیء و حکم این

لایحوا انکادوش  
 رسد و در تنباکو بیان  
 بناگوش در دوش  
 باشد و در تنباکو

جملا صفات یکی است خواه استوار برنش باش یا اثبات بر عدین و نحو آن و بر صفت از صفات  
 وی سبحانه و تعالی در ابای موجدان است و جانگوا سے مبتدیان و راحت رسان متبعمان  
 ز فرقی تا بقدم هر کجا که می کشد و آن دل می کشد که جانی است و دیگر اختلاف علم در  
 دین از طرف همین تقلید نظیر و در نزد قرآن مشهور اما با تخریب اربع صفت بود پس پس در این وقت  
 در آغاز صد چهارم از هجرت نمود از شفته را در بسیاری از کسان نزد و انبوسه کثیر را از شفته نخست  
 و نزد و بیان آیات کتاب و حدیث نبوت تا ب تعارضی و تمایزی و خلافی نیست و لو کما من عند  
 غیر الله لوحده و اقیه اختلاف فاکثیر این به شست و شست که می بینی و از فرغ از است قائلیم  
 انیوع فکون و دیگر اسما خدا و رسول و الفاظ صفات ایشان همه توفیقی است که در پیش را در آن راه  
 گذر نیست از اتحاد در آن بر حذر باید بود و قصر بر مورد و باید کرد در دلائل اخبار و نحو آن بعضی از الفاظ  
 ترا شنیده اند که کتاب و سنت مساعدت و معاضدت آن نمی کنند **س** باغ مر اچ حاجت سر و صنوبر  
 شمشاد خانه پر و راز که کمتر است **و** دیگر حدیث حفظ چهل حدیث بجمع طرق خود ضعیف است بحجت  
 نمی آرد و آنکه ضعیف را در فضائل اعمال علی الاطلاق لائق اعتبار داشته اند چیزی نیست  
 زیرا که احکام اسلام همه متساوی الاقدام است و بر جلیل حصر چراست است ما نورست بر سائیدن سنت  
 اگر چه یک حدیث باشد بلغوا عنی ولو آیه نص است درین باب و دیگر عبارات بطبع جنت و ثواب ترک  
 معصیت بخوف نار و عقاب صحیح است کتاب و سنت بران دلالت دارد و دعوی سبب خوفنا و  
 طمعا و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المکوی و اگر شود یکی  
 از اصحاب باطن سقط این خیال فتنه نیست لکن سخن در آنست که فناء و بقا مقصود بالذات نیست  
 آنچه مطلوب است همین استسلام با حکام ظاهر اسلام است و پس **و** دیگر حدیث الحسن و الحسین  
 سید اشباب اهل الجنة بر اطلاق خود دست بگذار استثنای انبیا و رسل و کبرایان و ستمداران  
 دلالت نیست بر آنکه دیگر سید جنتیان نبود چه حدیث خبر است نه حدیث حصر **و** دیگر عشق زنان و  
 بے ریشیان را وسیله و معول بسوی خدا و حب او تعالی گردانیدن مگر از نوعی از بت پرستی است

بیات این عشق از زن کافره آمد و قرآن کریم بچکاتش پرداخته و در آن در اسلام یک  
 از کافر شیطان جیم است چه در کتاب عزیز ام بغض بصران کید گیرد شده و عدم غضب  
 نظر بادی و شاهر پستی است و آن آنجا از دوست جزا و سجا افرایت من اتخذ الله و هو  
 و مخالفت این فعل با قول تعالی و الذین آمنوا اشهدوا بان الله انزلنا من السماء  
 حب الدنیا رأس کل خصیفة و حقیقت قول جناب بکلی است گوینا حسن تا حسن بصری در  
 رساله مروی شده اما مضمونش موافق احادیث وارده درین باب است مثل الدنیا صلوة  
 و صلوة ما فیها الا ذکر الله او عالم او تعلم و نحو آن و شک نیست که تخم هر خطا و بیخ هر عصیا  
 و جناب همین در تالی این پیغمبر است **س** و یوانگی رستی از بوی تو می خیزد هر فتنه که می خیزد  
 از کوی تو می خیزد **ل** که الحکماء مخربت الدنیا و چکر کفار مخاطب اند افرود اسلام و معاقبانند  
 بر ترک آن و اوست بر آن قول تعالی ما سئلکم فی سقر قالوا لم نلک من المصلین الایة قول تعالی  
 و بل للشرکین الذین لایقون الزکوة و نحو آن و مگر نفی توحید و صفات فی اجمل قول فلا سفور  
 معتزله و جهیمه و غیر ایشان است و اثبات او سجا در جهت فوق مذہب کلابیه و اشعریه و کرامیه **پ**  
 و جهود صوفیه و فقهاء مذاهب ربوبه است الا ماشاء الله تعالی در اشعریه در باب اسما و احکام مرجیه اند  
 و در باب قدر جبریه و در صفات نوسه از هجوم دارند و اقوی مذاهب دین باب مذہب محدثین  
 اهل سنت است توحید ذات و اثبات صفات بر وجهی که کتاب و سنت بدان ناطق است بدون  
 تعطیل و تاویل و اسد علم در نظر تحقیق هیچ فرق نیست در میان کسانی که تنزیه با تنبیه آلی با لفاظی نحو  
 متکلم میکنند و در میان کسانی که آیه باطلا از صفر و نحاس و نحو آن ساخته می پرستند خدا را بهتر از رسول خدا  
 که شناخته و تقدیس و تنزیه وی بهتر از خاتم پیغمبران که بیان ساخته قل الله ثود سما هر فی  
 خود هم بلعبون و چکر مودا **ع** لفظ آل و اهل بیت و ذوی القربی و عترت و ذریت و احادیث  
 و کلام علماء و فقهاء و احد است و مراد بدان کسی است که منسوب باشد بسوی جناب رسالت در  
 نسبت ذاتیه و اهل علم خاص کرده اند آن را یک صدقه بروی حرام است از قرابت وی صلح

و دیگر آن تمیزش کرده اند اول مفهوم لغوی است و ثانی اصطلاح شرعی و دیگر لفظ آل در این است  
 و ازواج و ذریت و بعضی صحیح صلوة و احادیث صحیحیه و اقشاد و همت مامورست بتصلیه بر ایشان  
 و تارک آن غیر آتی است بامور به و ترک لفظ آل از سلف و کتب حدیث بنا بر نوع مفید بود چون  
 آنست که زود روایت حدیث و کتابت آن بزبان گفت باشند و لیکن صلوة بر صحابه و ملائکه و  
 دیگر صلحیه ایتبعیت انبیاء علیهم السلام ثابتست بلا خلاف و تواتر اسلام اللوح صل علی آل  
 ابی ان فی و نحو آن دلالت دارد بر عم و نزد بعضی مائلست و ثانوی آنست که صحابه را بر جنودان  
 و اهل علم را بر حمت و اهل حسان را بر تقدیس یاد کنند همه جائزست چه مقصود دعاست از براس  
 میت بر عبارت و لفظ که باشد و لکن ابقاء فرق در نمی و غیره از خوشترست و دیگر در و درستان  
 بر رسول خدا صلیم و جب است فی اجماع غیر حصه و اقل چیز است که بدان اجزا و امتثال امر حاصل می شود  
 یک بار است خصوصاً و نماز و فضائل صلوة و مزایای کثرتش پیش از پیش است تا آنکه بعد از تلاوت  
 کتاب السید بیچ وظیفه تبارک در و نمی رسد و بجا و جود و احوال و او اسعد مردم باین سادات  
 زمره اهل حدیث است کثر الله تعالی سواد همه و دیگر راجع آنست که تلاوت قرآن کریم افضل  
 از کار است و بعد صلوة و سلام است بر آنحضرت صلیم و آل شریف او و خصوصاً و موطنی که نفس روان  
 وارد شده و تارک صلوة بر آل غیر آتی است بصلوة مامور بها و دیگر حدیث ثقلین که تسک کتاب  
 و قدرت آمده است مراد بدان صلحیه و عمرت و علماء ذریت اند که بر طریق ما ثود جود مجد خویش ما شاست  
 دارند نه هر جا بل فاسق و بدست و آخر حدیث مذکور فاق نظر و کیف تخلق فی فی حما اشارت میکند  
 بحسن سلوک با این هر دو و بزرگتریت عالم اهل بیت بر غیر و سه و دیگر نسب اولاد باهاست نه باهاست  
 اگر چه مدخلت مامورین باب ثابتست گریستن فاطمه که بی نبی اند صلیم و مگر دل از آنکه فاش است  
 نه عامر را و اول بنا بر مزید حمت سادات است و ثانی بوجه کمال خست و دعاوت و اتصال و مشبه  
 بحضرت نبوت صلیم شرف نمایان دارد منقطع نشود در و زقیامت لکن نفع آن مقصود است بر زمین  
 آل و کافر است و ازین انتساب دست بپوشید هر آن اگر صکر عند الله اتفاقاً که نص عام است

درین باب و دیگر در ایام کفار در جزیره عرب گفته اند که اینها سه قسم اند یکی مشرکین عرب و جمهر برهند  
 که از ایشان جز اسلام باسیف قبول نیست بلیل آیه سیف دوم اهل کتاب اند و قتال با ایشان  
 تا آنجاست که جزیره دهند و امر باخراج ایشان از جزیره عرب و در لفظه از ارض عرب و در لفظه  
 از حجاز وارد شده است و موسی و اهل صف اند و با ایشان همان سنت اهل کتاب استعمال باید کرد  
 یعنی وجوب اجلا از جزیره عرب و آن عبارتست از آنچه بحر هند و شام و وجه و فرات محیط است  
 یا ما بین عدن تا اطراف شام طولا و از بده تار لیف عراق عرضاً و اند علم و دیگر عمل بر نه سبب  
 که برخلاف حدیث ثابت است حرامست و ایجاب تقلید ایجاب بدعت علمای اسلام اجماع  
 کرده اند بلکه مطاع همین خدا و رسول است پس امر نیست طاعت از برای مخلوق در معصیت خالق  
 و هر چه را از آن نمی کرده اند از تقلید خویش و احدی از ایشان نصی درباره تقلید خود یا تقلید غیر خود کرده  
 و هر که دعوی کند که نص کرده اند تفضل نماید بدان و در کتاب و سنت حرفی واحد که دلیل بود بر اختیار  
 تقلید و اولشده بلکه دلیل قائمست برخلاف آن و قرآن و حدیث ناطق اند بم آن است که  
 دیده تحقیق ده هر یک مقلد را بچو عینک تا کی هر سو چشم دیگران بیند و دیگر بندگان دارالاسلام  
 بود وقتی که سلطنت اسلامیان قیام داشت و بعد از آنکه بدست خیر اسلام و تحت تصرف ایشان در آمد  
 علماء اختلاف کردند و آنکه دارالاسلامست یا در حربند سبب حنفیه آنست که دارالاسلامست و  
 ندب محققین آنست که در حربست و سنی از معارکست و اگر در حربست پس هجرت  
 از آن بسوی دارالاسلام واجب باشد لکن با من کجا و اقامت جهاد و نفس در حرب محتاجست  
 بسوی دلیل مین و دلیل نیست و دیگر موافقت رعایای سلام با کفار در مراسم و اعیاد ایشان و  
 جز آن موجب کی بودن اینان با آنانست و من یتولم منکم فانه منهم و من تشبه بقوم  
 فهو منهم و هر که از دل بیزارست و آنحقا عظمت این امور ندارد باقیست بر اسلام لکن فاسق و  
 مرتکب کبیره است و هر که از دل دوستدار و راضیست حکم وی ظاهرست و دیگر مایح کفار فاسق و  
 حاصی و مرتکب کبیره است و این وقتیست که مدح او از برای ذات وی بدون ملاحظه کفر کائن



در دوسه باشد بزرگتر باشد کفرست خود کفرست و حدیث شریف از روح موسی فاسق نه  
 آمده تا مع طاعت و اول آن چه رسد و دیگر بجز آن از احزاب یسوی و اسلام بشرط آن  
 چنانکه واجب است چنان مکنس آن ممنوع و لکن آید و در اینجا براسه تجارت اجدوت امان  
 جائز و در صورت عدم امان منعی عمنه و توطنین بهمیج حال روانیست بلکه در ان از ایشه ذابا ایست  
 و الله اعلم و دیگر تارک بجز از وجوب با وجو و عدم عذر و مانع آثمست و عاجز و کم و معذور و از  
 ان شاء الله تعالی و دیگر قیامه بلکه اسلام اگر چه حکام آنجا فاسق و ظالم باشد اولیست از  
 قیام بلکه کفار چند در ان امان باشد و آنچه غیرت در ان بجز بجزت وجود ان است  
 احتمال با حکام اسلام و از لیس فلیس و دیگر اگر در جنازه مسلمان حاضر شود و یکی دعوی اسلامست  
 و دیگر دعوی کفر تقدیم نماز بر دعوی اسلام باید کرد و آن دیگر فقیه باشد و این منتهی باینکه در  
 بعلم خود منتفی نشده و این با وجود جمل کار مست بسته نموده و دیگر کسی که از قسم حکم شریعت را خوا  
 و آن دیگر حکم کفر می خواهد اگر این خود متن بنا بر کرامت و استخفاف شرعست کافرست و در فاسق  
 و جب التعزیر بیدید و ان بیا کفو الی الطاعت و قد اصر و ان یکفر و ابه و دیگر صافحه برودت  
 در معرفی صحیح نیامده بلکه در اثره از آن اصحاب وارد شده و لاجتبه فیه بلکه آنچه ظاهری شود آنست که  
 بیک دست بود و حرکت عینف و بطش کبیر که امر و زعامتی کنند نزدیک است که بجزت باشد و دیگر  
 ساهی که خالی از منکرات باشد نه حرمتست و نه مکروه بلکه جائز و بر اصل اباحت است و با اخبار و آثار  
 صحیح ثابت و با فرائض حرمت است اما احتراز اولیست زیرا که توقعش بندرت بوده و اشتغال بدان از برای  
 غالب نفوس اماره داعیست بسوی سباجمل ضلالت فو قیوم مائیل است که کسی که زردان پستی کند  
 بر آواز دولا بستنی کنند و دیگر عبدالرباب نجدی عالمی بود از خلاصه حجاز مذہب حنبلی داشت  
 ایجاد که مذہب جدید کرده مؤلفاتش در توحید و در بدعت شرک بوده است جمعی که خود را منسوب  
 می کنند بسوی او این نسبت بدعتست مستعود امیر و عمیه تبعیت و مسج بر اهل بد و اطراف مکه  
 ساحرین شریفین غرور کرده بودند لکن این هنگامه در ششاع و سه اجبره خاموش شد و بلکه

از عین و اثرش چیز پزیده و گمان نمی آید از اهل بدعت که نمهندین این روزگار در تفسیر و تفسیر  
 بر جاده او بنهند که کذب حدیث است چه بر هیچ یکی از افاضاست اسلام جز طاعت خدا و رسول  
 اتباع احدی از خطای محول قدیامند نیاید و اینها در قیاس است و این نیست تا بنده ابواب  
 مسکین این بکنیم چه رسد و دیگر بدانکه خود در وقت نیست بگذریم بر وقت است و چون عود  
 کند با سلام ثواب علمای سابقین از سبب او عطا گردد و گناهان او توبت می شود و اسلام عیب حاقبها  
 و دیگر اجزای تصاص بر او اسلام شرط نیست در در حربه هم جایز است و ریاستهای اسلامی  
 واقع در هند و جز آن در اسلام است اگر چه مطیع حکام غیر اسلام بوده باشد بنا بر تحقیق که در مجالس  
 و در دستار کرده و علم و دیگر اسامی ایام و مشهور بد جایز است و دیگر بود در اسلام همین است که در  
 مستحق است یعنی ایام الاحد تا آخر و محمد تا آخر و تاریخ هر قوم و ملت و دیگر است بعضی از بهر طایفه  
 علی السلام گیرند و بعضی از طوفان و بعضی از زمان ابراهیم یا موسی علیهما السلام و در اسلام تاریخ از تاریخ  
 رسول خداست صلوات بر ائمه آن از عمر فاروق شده و بگمان حساب با قیام کنند و اسلام  
 بنا به کتاب و تصریح است و هر صورت نارد و دیگر قیام لبالی رمضان با حدیث صحیح ثابت شد  
 لکن حتی بدست رکعت یازده نیامده و خود شایع بر یازده رکعت نیفرزوده پیش یادت نا جایز  
 نیست بلکه چند آنکه نفل بیشتر ثواب اکثر آثار است سنت مبارک دارد و دیگر سلف تخصیص کرده اند بر  
 تحویم تعلم و تعلیم عالم منطلق و فلسفه و احمد در آن مخالف نبوده و ائمه اربعه و اهل حدیث و عافیت بودند  
 ازین علم و لکن پسینیان چندان توفیق کردند که این وسائل را حکم مقاصد دادند و خطای غریب  
 و عجیب علوم و دینی را داده و موجب غریت اسلام و ضعف عقیده و عمل گشته و کاحول و لا  
 قوه الا بالله علوم کتاب و سنت چه کم است که استخوان بوسیده هزار ساله ایوان را چون سنگ بکنند  
 و فروغ عالم افزون شرعی را ترک داده و تاریکی ضلالت و بدعت اقتضای کم کیفی و انانیت  
 علیک الکتاب این جرات از کس آمده که نمشارد و حجت دنیا بعبیر بصیرت او را پیشیده اللهم غفرا  
 و دیگر چه بسند در نماز و ترک چه بیان هر دو ثابت شده و افضل قنوت است نزد وجود نوانل خوا

۲۲

۲۵

۲۴

۲۳

۲۵

و نماز صبح باشد یا در پنجگانه بحسب اقتضای وقت و محنت کار و کموت در وتر هم کرده کن از  
 عزائم است و افضل طول جمله و مناسب ابهاض است و در کثرت و کیفیت مفروض و در جماعت  
 موافق حال مامومین است و در است بروضو افضل است از ترک آن همچنین قصر افضل است در سفر  
 با دو دست جمع و حالت سیر و قیام بعضی شبها افضل است از قیام تمام شب مگر ایام انار و ایام رمضان  
 و افضل صیام صوم و او دست و وصال و سرد آن علی الاطلاق منتهی عند و اینخصائص نبویست  
 اما احادیث من ذکرک تشتما به عن الشراب و لیبها عن الزاد و در او است بر این سخن و اکل  
 سخن از انضیلت در چیزی نیست بلکه چیزی میسر آید خوب است قل من حرم رینة الله التي اخرج  
 لعباده والطيبات من الرزق و سرهما نية ابتداء حوها ما كتبناها عليهم و ما انا  
 من المتكلفين و این تکلف عام ترست از اجمال و تخشین آری بنازت و بی تکلفی و بی ساختگی  
 در جامه و نان از جمله امانت ایمان باشد و افضل در سفر بحالت سیر ترک سنن روایت است جز در وقت  
 صبح و در وقت در حالت نزول ترک حج و فعل و آتیب حسن باشد و قطر در وقت حضرت است و صوم  
 بشرط توانائی مجاز و افضل در برای جنب نوم بر وضو است گوی و وضو هم روا باشد و تا تواند در سجده  
 بحالت جنابت نوم نکند اگر چه با وضو باشد و درست است تیمم نزد عدم یا تقدیر استعمال تیمم  
 خوف و غم از شدت برد و نحو آن و تکلیف و وضو است در جمله احوال و افضل در انعام بلال رضی  
 الامال عدت شعبان است و در صوم یوم شکر عصیان ابوالقاسم باشد صلوات و هر چه مؤمن است کرده  
 بران رسول خدا صلوات در سبب احوال است را ملابیت بران همه در همه حال سنت است بحسب اختلاف  
 اشخاص احوال و زمان و مکان و خلطت با مردم و نقل بر ایند است آنها افضل است از احتیاج عیال است  
 و در از رحمت و کما به فضیلت یکی بر دیگری اعتبار وقت و دون وقت باشد چنانکه درین بنام  
 آفت فرجام و ترک سبب مع الحجب یا سبب با تفرقه علی الاطلاق در سائر اوقات نیست بلکه بحسب  
 اختلاف اسباب و احوال باشد و یکراستوار حسن بر عرش و نزول و در شب بسوی آسمان دنیا  
 و نحو آن از دیگر صفات علیا حقیقت است مجاز است و شبیه خابری است بکراستوار بیس مکلفه شیعی

و تاویل دوران و صرف آن از ظاهر فرج کذب تو طویل باشد و حق آنست که جملة کمالات کائنات  
 ظل کمالات و نعوت جلال و جمال صاحب عرش عظیم است و حقائق و وقایق آن خاص حضرت  
 الوهیت ما را جز نام بهره دیگر نیست **عقل** در اثبات وحدت خیروی گرد و چنانچه آنچه جز  
 هستی است هیچ و آنچه جز حق باطل است و بجز حمد و اصول ایمان و سوال مقبولین و تو بود استغناء  
 و سید استغفار و دعایه ثابت است و انکار شایگان و مستحق نوشتن بیس بران حوائج است  
 از مرتب کمال ایمان و تمام احسان و بجز رفع سبابه و تشهد نماز ثابت است بسنت صحیح و از  
 اوضاع اصحاب انسان نوزده صورت باز اعداد و وضع کرده اند و لکن آنچه در رفع سبب  
 عقده پنجاه و سه است و جز آن نیز آمده و این اشارت نزد قول الامام از شهادت می با بجز  
 مدرک رکوع با امام مدرک رکعت نیست و هر که قائل و جواب قرائت فاتحه خلف امام است قائل است  
 بآن و هو الحق گویم و مخالف آن باشند و بسمه آیت است از فاتحه و از دیگر سوره سوره برات  
 و دیگر خواندن فاتحه در پیش امام در هر رکعت فرض است بنص صحیح صحیح حکم غیر متشایغ غیر منسوخ  
 نیست نماز هر کس را که آنرا خوانده و استماع و انصات و غیر اوست زیرا که این کریمه در باره  
 باخصیص نیامده و حدیث مخصوص است اگر عاقلش گیرد و احادیث و جواب قرائتش بحدیث او است  
 آری سواست فاتحه چیز دیگر نخواند که از آن منع صحیح آمده و او را منع مقتدر است از خواندن فاتحه  
 در پیش امام همه و اسپه است نیست وافی با ثبات مقصود و غالبش از محل نزاع چندی افتاده و بهر  
 جواب شافی و کافی گفته اند حتی لم یبق دلیل لمن خالف ذلك الا الجهل علی التقلید  
 اول النصب الغیر السدید و بجز اختلاف کرده اند و چنانکه مبهوط آدم از آنجا شده نزد جمعی  
 آن جنت در ارض بود پس از کفانی با بکافی و بران اقتاد و نزد دیگران همان جنت است  
 که اسلامیان روز آخرت در آنجا در آیند و اوله هر دو فریق بسیار است اما بر مانی صحیح صحیح که تلخ  
 صدر کند و عطش اضطراب برود میان نیست پس اولی توقف است از خوض در امثال این  
 سائل و اندر اهل و بجز مبهوط آدم از جنت اول در سرزمین هند بوده و از اینجا اول او در بیت او

یا قایلیم دیگر شتافته متوطن گردیده و بعضی اخبار روایت کرده و بعضی نقل کرده و بعضی از آن  
 گذشته و لکن این روایات خالی از شد و ذوق غایت بلکه نکات نیست که گویست از بهشت نزل  
 بوستان بندید آدم نزل از بهشت جنت جهان گذشت و دیگر استعاده از بهشت و غرق  
 حرق و نقر با حادیت صحیح ثابت شده اگر چه در بعضی آنها جبر شهادت نیز ثابت است این صحاب  
 این پنجمی هم را خردش خواهد و اگر کسی خواسته باشد و استعاده و فرار از مواقع آن ابتلا رود و با جبر  
 موجود و کثیر فواید نقر است و دیگر صلوة ظهر را در فارسی نماز پیشین و عصر را نماز و کر و مغرب را  
 نماز شام و عشاء را نماز خفتن و صبح را نماز بیدار گویند و هر یک را ازین نماز با اول و اوسط و آخرت  
 و شناخت او قانش از شایع بر وجهی آمده که در دریافت آن بروی و قروی و صبی و زن و پسر  
 و برناه یکسانند و حرین اقدام و صیفت و شتاضعیف است و افضل ادا سه اوست برینقت  
 و راول وقت ان الصلوة کانت علی المؤمنین کذا یا صوفیاً و دیگر وجود کواکب ثابت و سیاه  
 محقق است کتاب و سنت در آسمان دنیا و آنچه بل بیست برین هر دو اصل افند و ده اند  
 عقل در اثباتش کافی نیست پس اقتصار بر سوره و طریق سلامت باشد در کتاب و سنت ذکر  
 شمس و بروج او و ذکر قمر و منازل وی و ذکر نجوم و کواکب و قوس و عرس و برق و جز آن آمده و  
 سیوطی در بیست سنیه صحیح آن پر خسته و فیه الطب و الیابس و دیگر غیرت مسلمان حرام است  
 در هر حال و بر هر حال و مواضع استثنای مجروح است با در کتاب و سنت و ضرورت را خارج نشان  
 داده اند فاسد نفع الا شکیال و دیگر سبب شفعه شرک و خلط است نه مجرد سالی جبراکا نه بیست  
 نقاض میان احادیث باب نماز و کبیکه عارف نیست بحقیقت استلال و توان نیست بر مدارک  
 شرعی پس در هر چه شرکت ماند و بوسه دست خانه باشد یا همین شفعه در آن ثابت است با حکما  
 و هر چه نیست پذیرفته و طریقی مصروف گذشته و حدودش محدود گردیده در آن شفعه را سائست  
 و دیگر رفعت بر حرام است علی الاطلاق و امر بنسوی آن بصحت رسیده و قمر نبوی را که یک شبه بلن کردند  
 و دیدند صل صحاب است نه قول نبوت و بنا کردن بر گور وافر و حقن چنانچه بروی گچ و گل نمودن



مردود تا آنکه آخر بر تقلید مردی از گزشتگان آتصار نموده اند و بعد از قرون شود لهما بانحیر  
 زلازل و قتل بسیار و عدد و برق بسیار در دانشم ان خزینه و نوبت خلافت و حد  
 تا حاجا یک رسیده است رسید حتی که زوال آن جز بطور مهدی و ترو ل عیسی علیها السلام  
 مستور نیست **س** خوشنودی تست طلب ما بد یارب رحی بیار ب ما بن و دیگر انتساب  
 بسوی نقی از ذاب بر روی که خروج را از ان مذمب کرده و نوع دانیدت خلافت است  
 و سلطنت احمدی این نسبت و تقلید را نمی شناخت و مردم مائت اولی و ثانیه را اجتماع بر تقلید  
 مذمب و احدی نبوده همین دو گونه مردم بودند علما و عامه عامه در مسائل غیر غلطکات  
 و غسل و احکام نماز و روزه و حج آن اذ ابانو و علمین بلا و خودی آموختند در وقت تدارک  
 با تفسیر نفی استقامی نمودند و بجای آوردند و در علمای ابو محمد در مرتب کتاب سنت  
 و منتصبا ز برای افتاد با اولادین هر دو و گویست در امور توقف فیما با جهاد می بود است  
 لکن بدایت تبرک آن نزد تیسر و وجود دلیل می کرد و از جمود بر تقلید می فرمود بعد از  
 و بعد سال هجرت مذمب اعیان مجتهدین نمایان شد اما اعتماد بر مذمب استعدای بعینه  
 کمتر بود و مجتهد گاه بنی مستقل بود و گاهی فی المنصب و بعد چهارم راه در رسم تقلید فی اجله  
 شیوع گرفت اما نمایان جمود و ولاد که امر درست این همه التزام و انقیاد نزد زوال دولت اسلام  
 اختلاف در اسلام صورت گرفته و کان احواله قدس اصدق دل و باین بگذرد و زمین شمال  
 شتافتند و چیزهاست نود و یانت ایشان پیدا در روز افزون شد مثل جدل و خلاف  
 و تنقه و کلام و عقیده و همه بر غیر اساس است و سر پا و سوس و دیگر شرک در الوهیت و عبادت  
 و در ربوبیت و شرک در نسبت و ارادت و تعطیل تمثیل و در علم و اسم و عبادت بلا استعانت  
 و بالعکس و توحید و الوهیت و ربوبیت و عبادت ثابت است با دل کتاب سنت و چنانکه در حدیث  
 اس جمله طاعات است چنان شرک سر جمله سنیات توحید مکفر ذنوب شود دانشا و اند تعالی  
 و شرک محبط جمله حسنات گردد بلا از نیابت کتب و رسائل توحید بچو تجرید مفید و نحو آن کفیل بیان

۴۰

این مسائل و احکام است و دیگر آنکه اندر وقت قنادر بعض عباد از اهل قبور و جز ایشان از آسیا -  
 بر تن علم غیب و استمداد و استعانت نمودن بایشان در آنچه خاصه پروردگار است شرکت  
 یا کفر جز خدا احدی معبود و سجد و مستعان و دستگیر در هیچ زمان و مکان نیست و غیر حق هر چه  
 دلت را بر بود پس راه تو همان خواهد بود و دیگر اخبار و آثار در بیان عرش و کرسی بامین  
 عرش و سمار سابعه و لوح و قلم و سموات سبع و ارضین سبع و ایل و نهار و ساعات و نجوم و مهرها  
 و آب و باد و سحاب و مطر و صواعق و مجرب و زلازل و جبال و بحار و انهار و کجربل و فرات و  
 جیحون و سیحون آمده و بعض تومی و بعض ضعیف و بعض شاذ و بعض غیر ثابت است پس آنچه در  
 صحیح آمده در خود قبول است همچو اثبات هفت زمین و مانند آن و آنچه در غیر است لائق و نفوس  
 بنا بر عدم دلیل و هر چه برین بقول فلاسفه است یا اخذ از اسرار کلمات غیر حری است بقول بعضی  
 ازان بیانات اهلی داشته باشد اما ما موثریم تصدیق و تکذیب آن و اقتضای بر او رد عدم  
 تقوه به او را که آن طریق مامون است و دیگر رنگ کردن موی سر و ریش بچنانا و کتم و سارالوان  
 جز سواد مندوب بلکه امور بدست و سواد منی حنه است احادیث صحیحیه درین باب وارد شده و در آن  
 تطبیق شعر است از شش آیه بجهت بدان و مخالفت اهل کتاب است و خضاب دست و پای در رنگ  
 زمان حرام است بر مردان و روایات وارد در این باب هم واهی است و دیگر حلت زرد و حری  
 از برای زنان است است پس مردان را استعمال و تجمل نیز هب حرام باشد و سیم و العلبوها  
 یکف شتم آری اکل و شرب در آن سیم مردان را هم منعی حنه است و لکن حرمت سار استعمالش  
 محتاج دلیل باشد و دلیل نیست و قیاس بر خود روش قیاس مع الفارق است و دیگر مردان را همه  
 الوان جائز است جز معصوم بدون فرق میان نعت و خام و حله نبوی سرخ محض بوده و معطوط و بصفت  
 صغیر فرموده و زمان را رخصت است در همه رنگها چه سیاه چه جز آن و لباس چنانکه قیاس مع الفارق  
 و از آن بود و در سار اول اذن داده و از اسباب منی نموده و بر چه ثوب بطریق ناز و نعت و عید فرموده  
 حرم حلال است و حری حرام و راجع در شوب بغیر عدم استعمال است و دیگر حجاب و جیب و ازواج طهارت



و در حق زنان است سب است و غرض بصره از زن و زن از مرد و امر به است و از ایامه نیست است  
 غیر قبول نمی آمده مراد برینست حلیه و کحل و خضاب و نحو آن است که جنبه را ویدن آن روایت  
 و همچنین دیدن ذراع و ساق و عضد محقق و پس و صدر و از آن که ابراهیمها جانز نبود و دیگر نمی  
 از برای تنهادر مرض و وضع و دیگر نوازل و ملا و آش بطریق و نظیره رواست و جوی از این است منع آن  
 معلوم نیست چه این تخم و قرابت در حکم و عامست و سنت صحیحیه با عاوار شده و محرم از عاقر و م از نفع  
 و دو است و موثق بدان صاحب استجاب و وفاء اهل علم و ذکر تحریر کرده اند اثر و نفع این تخم را  
 دفع مکاره شیطان و دفع حوادث از زمان و ابد اعلم و دیگر بدعت و لغت اختراع شده بر غیر شاکست  
 و در شرح آنچه امر شرع بیان وارد گشته نه دلالت و نه اشاره و نه قول و نه فعل و هر بدعت ضلالت است  
 و هر ضلالت در تار و تشبیش بسوی حسد و کینه بلا دلیل است و ایجاب تمسش ایجاب بدعت و ابد اعلم  
 و دیگر تار که حمله خدا بر وی که وقت نماز بر گرفته و وی نشسته ماند و بلا عذر بگذاردن آن چنان  
 کافرست بر لسان نبوت و تاویل احادیث صحیحیه وارد درین باب پست و اولوالباب نیست و حدیث  
 آمده بین الرجل و بین الکفر الصلوة رواه ابیحاته الالبخاری و آیه و دلیل صریح و نص صحیح است  
 بر آنکه ترک نماز از موجبات کفرست و دیگر وقت نماز فوت شده جهانتست که یادش آمده این است  
 نه قضا اگر نمیدان یا بنوم نگزاده است و اقتضای مقام آنست که عاقد رقتان بود و لکن قول عالم  
 فدین الله احق ان یقضى لیوم خود شامل این صورت میتواند شد اگر چه دلیل خاص صریح درین باب  
 موجود نیست و دیگر بر وجه ترتیب و قضا و فوائت دلیل صریح نیامده و حجر و فعل دلالت نمی کند  
 بر آن که آنکه بنوم صلی کما و ایقنی فی اصلی استدلال کنند و لکن این استدلال فاعل صلیست از  
 شوب اعتراض و معارضه و قضا و آن در جماعت سب می نماید و دیگر زنان را گذاردن نماز و سب  
 خصمت است و لکن خانانهاست ایشان بهترست از برای ایشان و منع ایشان از سب صحیحیست  
 این قدر بسند است که خوشبو مالیده نیاید و در شب بیایند و فرقی نمودن در زن جوان و پیر  
 بی دلیل است و در خصوص حق و ایشان در صلی و لیلیها آمده مگر آنکه امریست که رام نموده یا فتنه باشد

۴۱

۴۲

۴۳

۴۴

۴۵

که در حق حضرت مقدم است جلب نفع است و دیگر صدقه و زکوة حرام است بر بنی هاشم و اولی ایشان و از  
 بعضی ایشان بر بعضی نیز نارواست و حدیث وارد در باره صدقه بعضی ایشان بر بعضی غیره  
 ثابت است و حتی ما ششم عبارت اند از آل علی و عقیل و جعفر و عباس و حارث و نیز بعضی صدقه تطوع  
 جائز است نه فرض و لکن احادیث دال بر تحریم عام است و احتیاط در هر حال اولی است و دیگر  
 وقف در راه خدا منجمله قرباتی است که نقض آن بعد از فعل روا نیست نه واقف را در غیر او و در حق  
 اموالیکه در مسجد یا مشهد نهاده اند و احدی بدان سودمند نیگردد و در صلح مسلمین جائز است و  
 ازین و ادوی است آنچه در کعبه مکرمه یا مسجد نبوی یا بر قبر شریف و سکه مسلم نهاده اند تا با واقف نشاء  
 و دیگر چه رسد و دیگر در هیچ حدیثی مرفوع صحیح صحیح باطلت امری سفیر از برای نیارت قبول نیامده و مجرد  
 حث بر زیارت افاده انشاء سفر نمی کند و اخبار وارده درین باب هم ضعیف است مگر در باب بیعت  
 و سفر زیارت شامل جلد قبور است خواه قبر نبی باشد یا غیر او و در فعل است محبت نیست و نه در قول  
 احدی جز شاع و دیگر تشدید مساجد غیر جائز است و بدان امر نیامده بلکه ابن عباس از زحرقت  
 آن همچو زحرقت اهل کتاب منع نموده و مراد تشدید رفع بنا و تطویل است و زحرقت بعضی اینست  
 پس تشدیدش داخل بیعت بود و بیعت ضلالت است و دیگر ثواب قرب و صدقات همداه  
 از احیاء با موت می رسد و لکن اقتضای بر صورت وارده حسب است و ادنی سنت ثابت و زیارت بر  
 غیر خودی است و صدقه از طرف ولد و عمه و ولد و نماز از ولد و صبیام از و س و از غیر ولد و عا از  
 ولد و از غیر او در احادیث وارد شده و دیگر زیارت قبور مردان را سنون است اما بدون شد عمل  
 و زمان را ممنوع در زیارت دعای مائور خواند و جائز است زیارت قبر غیر مبرک اسلام  
 بطریق صحیح احرام اما استغفار از برای وی نارواست و لغتی که بر ذوات قبور آمده مراد این  
 کمالات زیارت اندوزان اگر حج و فزغ و بی تابی و کار غیر معروف نکند امید است که مازور نشود  
 و اسد علم و دیگر ادله شرعی مختصر است در دو چیز یک کتاب عزیز دیگر سنت صحیح و این هر دو ولایت  
 دارند برین دعوی و دلیل بودن اجماع و قیاس بر لیل از قرآن و حدیث ثابت میشود و احادیث

این بر دو بیان بر دومی ایجاب شارع است و جمهور فقهاء اتفاق نگرده اند بر ترجیح اوله و قول عائ  
 ایشان که دلیل شرع چهارست مجروح است با دل ساطعه و مجاب است کج نیر که در اصول گفت  
 مذکور است و دیگر سده در کبار از انبیا بعد از نبوت متفق است و قبل آن نزد جمهور غیر متفق  
 و صد در صفات مختلف فیه است اکثر بجز از رفته اند و مشک نیست که نفسی قاطع درین باب  
 در شرع نفیاً و اثباتاً موجود نیست و لکن ظواهر اوله قاضی است بوقوع لایبستنا از تنبیه بران فی احوال  
 یا قبل از وفات و دیگر اجماع اکثر ثابت شود و واقع گردد و آتی لهم ذلک پس مقبره دران اجماع  
 اهل آن من است نه اجماع دیگران یعنی در مسائل فقه قول فقهاء در در اصول قول صدیقیان  
 و در احکام سده شیش قول محدثان و در نحو قول نخا و قس علی ذلک و تقدم عبرت باین فرق  
 سبب جدل و خلاف جمعی از اهل علم گردیده و باین راه گذر از دریافت صواب از خطا حق از بیان  
 و سنت از بدعت و راجح از مرجوح محروم افتاده اند و قیاس را انواع است و متبصران همان نیای  
 جمعی است پس بس و قیاس حجت است در امور دنیوی و استحسان نوعی از بدعت باشد و دیگر  
 قول فعل صحابه که آنرا اثر یا حدیث موقوف نامند در شرعیات حجت نیست خصوصاً نزد مصابو  
 با دله قرآن و مقادیرت با حدیث رسول الانس و اجماع و هر که آنرا حجت گفته حتی تیره بران نیاید  
 و معلوم است که احدی جز بی معصوم و مطاع نیست آری این قول و فعل شایه و متابع شرع ثابت  
 می تواند شد و دیگر سده ذرائع ثابت است بسنت صحیح و منع از ان ناجائز و مذموب مالک درین  
 باب ارجح مذاهب است نظر بلیل و این طریق نزدیکتر است بتقوی و طهارت و حافظ است  
 از وقوع در حرامی و دیگر روایت نبی صلعم در منام نزد بعض حجت است و نزد بعض حجت نیست و  
 ثنایی راجح است و گریه اكمال دین و اتمام نعمت و جز آن دلیل است بران و هر چند نام ضابط  
 باشد اما بروی و بغیر و حجت بقول و فعل مرئی در نوم منتهض نیست و چه غلام آتیم  
 همذ افتاب گویم نه ششم نه شیب پرتقم که حدیث خواب گویم نه ازینجا است که چنان بعضی از مردم  
 مسرت آنحضرت صلعم را بحفال ببوله در خواب دیدند تا که بر مشایخ استنکار آن نمودند که حضرت

۸۳

۸۲

۸۵

۸۶

بر عتبت معنی چندان خراب اهل غلط سماع یا عدم فقہ یا غیر الفقہ نمودند و دیگر چند کسی است که تنفر او و منع خود  
 در استحصال ظن بکلم شرعی نموده و لابد است که قائل باشد و او را ملکه اقتدار بر استخراج احکام از آن حاصل بود  
 و این را چند شرط است یکی علم بخصوص کتاب و سنت در آنچه تعلق دارد با حکام نه معرفت جمیع  
 آن و تعیین عدد آیات و احادیث بخروج است انحصار ایشان در پنج صد و زیاده و کم چیزی نیست  
 مقدار کفایت بلندست همچنین در سنت تجدید بیاصل حدیث قول عجیب است و صحیح همان  
 مقدار کفایت باشد و دوم آنکه عارف بود بمسائل مختلف فیها تا برخلاف اجماع نزد کسی که قائل  
 بحجیت اوست فتویٰ ندهد و سوم علم است بلغت عرب تا در تفسیر کتاب و فقه حدیث نبی راه  
 نزود و حفظ آن از نظر قلب شرط نیست مگر بر آنچه آتش از زوایا فتنات آن و مواضع آن کافی است  
 چهارم علم است باصول حدیث و فقه بر قدر را متسلط الیه احاجه و چندانکه باع در آن طویل است  
 کار آسانی گراید چنانکه عارف بود بنا بر سنخ و منسوخ این هر دو اصل اصیل و آیین بغایت سهل است  
 چه حفظ پنج آیه آورده حدیث بلکه کمتر از آن چندان دشوار نیست اگر بر نوک زبان ندارد و بار  
 در بطاعت می تواند ضبط کرد و توسیع دائره این باب که صنایع فقها، رأی است چیزی نیست و  
 تصور درین مراتب خمس موجب نزول از مرتبه جهاد است و بیان انواع اجتهاد و قیاس را  
 جای دیگر است غیر این مختصر و دیگر تقلید و استاذ ختن قلاوه است و گردن غیر تقلید  
 هدی از نایقه و غنم و در اصطلاح قوم عمل نمودن است بقول کسی بغیر حجت پس عمل بسنت  
 خارج است ازین تعریف زیرا که از ادوی قبول روایت است نه قبول راستی و عمل لفظ اعانت  
 اقتدا و آسوده و اتباع و اعتقاد و تمسک و نحو آن بر تقلید دلیل مفاہت استدلال است چه  
 بودن این الفاظ بمنتهی تقلید تشبیحت لئویست و در حقیقت شبهه عیب بلکه مجاز اصطلاحی  
 نیز نیست **س** مساکرت مشرقه و مسرت مغربیه: شستن بین مشرق و  
 مغرب و دیگر اینها تقلید و مسائل شرعی غیر عیب نزد بعضی جاوید و نزد بعضی دیگر مندوبند  
 نزد بعضی آغرو واجب و نزد جمعی از ائمه دین مکروه یا حرام است و قول ثانی راجع است و کتاب

بران دلالت و نحو دارد و التزام مذنب به خاص بعت مست بلاشک و شبیه و ایجابش ایجاب  
 بعت و انکار بعت قمار نمی کرده اند از تقلید خود و تقلید دیگران هر که باشد و هر کجا که باشد  
 و قضای غیر مجتهد در احکام دین ممنوع است بنص القضاة ثلاثة و جرد آن و مجتهدان در مذنبین  
 از عمری در از منقرض گشته اند و در شافعیه و حنابلیه بسیار گفته شده و انمه حدیث مثل اصحاب  
 صحیح است و جز ایشان بالغ بود و بیع ایجاب و همچنین جمع کثیر و جمیع غفیر از خدمت و شرم سنت  
 مطهره و رقطین و نحو آن و هنوز اثر است از آن و بعضی افراد باقی است و کلا بخیل زمان عن  
 قائم یحیی الله لعباده و قصر اجتهاد و طلق بر چاکر کس از افاضل است تجرد است ه است هنوز  
 آن ابر رحمت در نشان است ه می و نیخانه با نام نشان است و دیگر جمعی گفته که اصل در  
 است یا ابا حست است و نزد بعضی منع و نزد بعضی وقف و اول حق است و اول کتاب و سنت  
 بران دلالت دارد دیگر آنکه غرضی است و بر این منع و وقف را جوا بهای شایسته و بایسته گفته اند  
 که در اصل خود مذکور است و دیگر معنی تعادل اوله تساوی هر دو است در قوت و ضعف و قیاس  
 مخالفت است در مفهوم هر دو و معنی ترجیح فضل یکی بر دیگری است و مقصود بدان ایشان حق  
 و طرح باطل است و اختیار قوی و ترک ضعیف و تعارض در کتاب و سنت و ظاهر باشد نه اول  
 نفس الامر و آن ظاهر را علی حدیث در رفع نموده اند و توفیق و تطبیق بخشیده تعارضی نهفته  
 که غیر رفع است در مؤلفات فقهاء است خصوصاً اهل اراد و توجه ترجیح قریب حد وجه است که  
 در ارشاد الفیول بحصول المأمول بایه السائل مذکور است و دیگر قرآن شریف مشتمل است  
 بر جود و صوت بنص سنت و حدیث و باتفاق ائمه و سلف و مخالفین این سه محجرت اند و اول آن  
 بر نبوت آن تشبیه بکلام غیر صحیح است بلکه اجابیه آمده و در نفسی مماثلت هیچ شی با و سجا  
 در اوصاف و نفوس ذات مقدس لا اله الا الله است که هر بقول اشغال این مسائل  
 فروز آرد و جوخ را در آن رد و اندازد که ما ما نور سیتیم بفرص و خویش در کشف حقائق صفات  
 بلکه واجب بر ما سول که سبیل سلف صحیح است که از بچو لا یغیبها در عافیت گذشته اند و دیگر

سخن در کردیت عرش بنا بر انکار استوار سخن بالای آن هنجار حکما می پیشین در قمار فلاحه  
یونانین و شیوه تشکیلین مبتدعین است جز زبان ایسان سووی و گیکری آرد اعتقاد و موافق ظواهر  
کتاب و سنت کافی و منجی است و این قدر بخت و آنهاک و خص در آیات ذات و صفات شیوه  
غیر رضیحه و افراخ ایشان است و معذرا از حدیث بر تقدیر کردیت عرش نیز اثبات صفت  
استوار و احاطه و فوقیت و علو و رفیع مکانت کرده اند و سید احمد و ابن سینا و اشباه و نظائر او را  
منسوب بسوی جبل و ضلالت و سوء فهم و تقلید حکما پیشین نموده و قریباً دست میگیرد قومی در ترک  
او امر و نوا سه و عدم اتهام بعمل احتجاج بقدر کرده اند و گفته که امر مقصود شده سید در شکم سعید  
و شقی در شکم شقی و این اعتقاد بدتر از عقیده اهل کتاب است چه او که دارد اند بر اتیان او امر  
ترک نوا سه و عمل بارکان دخل است در مفهوم ایسان بنص حدیث و قرآن و مؤمن بعض و کافر  
ببعض غیر مؤمن است بخدا و رسول اگر چه متفوه باشد بشهادت در ظاهر و پیکر انبیاء و رسول اسط  
میان وجود و عباد هر که بر ایشان ایمان آورده و کار نشان داده ایشان کرده و سنده مقرب  
خدا و ناجی روز جزاست و هر که کفر بخلاف ایشان بسته وی ملعون و ضال و محبوب از قرب  
زواجبال است انکار رسل و شریعت کاری سهل نیست و واسطه دانستن ایشان در دفع ضلالت  
و جلب منافع هر چه حصول رزق و شفا و فریض و نحو آن شرک است این کار خداست کار بندگان  
مصطفی نیست بنده بنده است گو بر آسمان پر و خدا خداست گو بر آسمان و نیافر و آید  
العبد عبد و ان ترقی و الرب رب و ان تنزل و پیکر شفاعت تقید است باذن و شجرتش  
از کتاب و سنت هر دوست مگر هیچ یک نمیدانند که وی در ان شفاعت می در آید یا خیر و اگر  
در آید در باره وی پذیرا میشود یا نه امید واری با عمل صالح نشان دانستندی است و یاس  
با وجود عمل علامت کفر و عوارسه و رجا با جرأت بر ذنوب دور از دین داری تشرکان که ثبات  
اوشان و احسانم کردند می کنند اگر ایشان او اسطه و وسیله نمود در نجات و قریباً حق نیز میشود  
چیت پس مانا با ایشان در عمل و عقیده در حکم ایشان است ما اشبه الیللة بالبا رحة و پیکر

هر دو در ادرمان است چون دوا در او و از رسیدن در روز خدا شفا دست بهم دوا قرآن شفا  
 و رحمت است از برای اهل ایمان و دوا قارون و قضا و فتح عبادت است آدوا قلب و قالب را  
 بهمین دوا علاج است دوا دوا و دوا مختلف شفا در حصول دوا معنی بر ضعف تاثیر ناعل یا عدم قبول  
 منقعل یا کدام نافع قوی و عائق خارجی باشد و تقوی بیض و در دوا افضل است و اعراض از دوا  
 حرام هر دو در تادیب آداب و شروط دوا تقصیری کنند و عدم اجابت را شکایت و حکایت می نمایند  
 حال آنکه این تصور خود از طرف ایشان است نه از جانب دوا و خدا نخستین شرط قبول دوا صدق  
 و اکل حلال است و آن کجا حدیث میدید که الی السماء یقول یا رب یا رب یا رب و مطهره حرام  
 و مشربیه حرام و مبلبسه حرام و غذای با کهرام فانی نیست چنانکه لکن نص قاطع و بر این  
 ساطع است درین باب نیست دوا و دوا مخالف توکل بر خدا و دیگر جمعی مدار کار خود بر رجا  
 نموده است و مخصوص رحمت و غنم و غنم است بهر دو دست خود آویخته و بر سبب رحمت بخوش  
 است لای عقل گردیده و بعضی ملاک امر بر جبر یا ار جیا قدر نهاده فهمیده اند که ایمان همین تصدیق سجد  
 و عمل در آن داخل نیست و ایمان ما و شما و جمیل علیه السلام همه یکسان است و بعضی را صلاح آباد  
 اسلام معتقد گردانیده و بعضی بر شفاعت انبیاء علیهم السلام فریب خورده و این همه بنا بر کثرت  
 جهل بسیط و قلت علم و فهم است او تعالی چنانکه نکته نواز است همچنان نکته گیر هم است ایمان میان  
 خوف و رجا باید هیچ میزان بدون دوا پدید کار نمیدهد و از پای بسته چه آید و از دست شکسته چه  
 کشاید صفت جمال با جلال همنان است و عفتار با قهار هم و زان کسین آنست که عمل می کند و  
 بیشتر دوا گول آنکه نمیکند و امیدوار در حسن ظن دیگر است و غرور و افترا در دیگر کتاب و سنت  
 کفیل مواضع خوف و رجا است و بر مزاول این هر دو هیچ امر مخفی نیست اللهم غفر او و دیگر قانع در دوا  
 حدیث بدعت فقی زریان می کند که داعی باشد بسوی آن و از لیس فلیس آری هر که شکست از مشرک  
 از شرع و معلوم از دین بالضرورت است رو آتشش مردود باشد و زنه اصل عدالت در رسوات و  
 رجال اسانید و مسانید همین ضابطه صدق است پس بس و قیود دیگر مجموع است و صحیح متفق اند

بقبول روایات منساق التماویل پس تشیع و نصب و اعتزال و مانند آن قاجح و در سبیل هدایت  
 نیست اگر دعوت و کذب نسیان در میان نباشد و این ضابطه اعتراضات بسیار ماکه بروایات انجاریت  
 از هم می باشد و دیگر سخن آقران و امثال که مخالفت هم اندر روز سبب عقیده و در غرور قبول  
 در حق یکدیگر نیست این تخریب شوم باب عداوت و تعصب با برجمنان کشوده و از مجلس اس  
 انصاف برشت اعتساف بیرون برده الا من عصمه الله تعالی و بقول اهل علم و تامل و ایام  
 و تحقیق این فتوی بسیارست و این جمیع و تعدیل آقران بحق معاصران بنا بر دوستی و دشمنی  
 با هم سبب جلال و تعالی بسیار و در مسائل و احکام بسیار گردیده و مجموع یکدیگر می چرب شرفی  
 دینی و دعوت ضرورت و دینی بنا بر حسد و بغضا و کسب نام و زرمه سفار اول دلیل است بر تخریب  
 اسلام و بر زبول دین و واضح سبیل است از برای ختم دین اعدا و اسلام و مجیره شدن <sup>لغزین</sup> لغزین  
 بر رعیان ایمان عصمتنا الله سبحانه عن ذلك و دیگر حفاظ حدیث را چند طبقه است یک صحاب  
 دوم تابعین سوم تبع تابعین در هر طبقه ازین طبقات علم حدیث و افرود و محمد ثمان سر بر آوردن  
 بعده کذب و فسق فاشی شده و رخنه در کار و بار دین افتاد چهارم طبقه آقران قاضی ابو یوسف  
 حنفی است و درین وقت نیز تعدد و حفاظ کثیر بود و اما در طبقات اخیری و قفا فوقه علم حدیث  
 روکی نماد و تا آنکه شده آنچه شد و عقل بجای نقل نشست <sup>س</sup> پری نهفته رخ و دیو در کمر شرمه زان  
 بسوخت عقل ز حیرت که این چه بوالعجبی است چه شرمه زان و قلیل در زمانه آخرین و انکس الله علی  
 کل حال و دیگر طریق معرفت احکام و مسائل و بین تلاوت کتاب و تریس حدیث است تطاب  
 و مطاب کلام علماء ازین هر دو علم شریف و در است علم لغت است و اما کتب علم کلام و فقه را سه  
 پس طبع حق است باطل و شبه خطاست بعد اب طالب وین و علم را که روکر بسیار و دور گو  
 تقلید شوم انداخته از برکات و الوار آقران و حدیث محروم می آرد <sup>س</sup> محال است سعدی که  
 راه صفا نبه توان رفت جز در پی مصطفی هذا آخر ما فی هدایة السائل من البیان <sup>الذی</sup> صغیر  
 والنقصان و دیگر صحیح است ایمان کسی که اقرار دارد بقول اسلام اگر چه با حث نیست از جمیع



و همین است حق بخت و جزو متحقین بترتیب اسلام بر معرفت تحقیق و وقایع علم کلام که جزیت است  
 در معارف علییه آنرا نمی توانم نصیب از باطل باطلاست شریعت صحیح سیدیه که شب او چون  
 روز باشد ازین خرافات بر کران بوده و سلف صحیح از دریافت این زیادات و زیاداتی  
 شکم در غایت گذشته سه بزرگ و موع کوش و صدق و صفا بود و لکن میفراسد بر ضعیف بود  
 و دیگر توحیدی که کتاب نیست بلان وارد شده افق شرک است بانواع و اخصاص عبادت و توحید  
 و الوهیت است باقسامه از برای از همانه و چه او را نه انبیاء علیهم السلام باطل توحید فلا صمیم  
 و تقدیریه و اتحادیه پرده انداخته و نقل هر دو ال است بر اطلاق آن کل ها خطی ببالک  
 فانه تعالی سوی ذلک توحیدی بهتر از توحید قرآن و تجربه می آید تر از تجربه نیست سیرت  
 و جان در میان نیست لیس و راه عبدان قرینه و لا خط بعد عروس و دیگر از این بسی نفی  
 در دین و باعث بر اختلاف اعظم مسلمین و در حسب تباین و شرح مبین همین و غول رای است  
 در شریعت حق پس بس و در مردم پیش از ظهور این آرائی بجمعه با هم متفق بودند و همان راعل  
 بر تصدق کتاب و سنت و اوله قرآن و حدیث بود و وقتی که نمون را سه ظاهر شد مردم فرقی متفرقه  
 و از باب تجربه کردند که الاصل عصمه الله تعالی و این داعیست در اسلام از اهل کتاب خرد  
 موسی علییه السلام توحید را تفسیر کردند و ما شناسنا نما و این تفسیر مرفوع بود و کس از یهود پدید آمدند  
 از خود را شناسنا نمی گفتند و کم و بیش نمودند و شناسنا از ان شرت گرفت از آنجا یک تلو نام دارد  
 اختلاف در دین بود و تفریق در شریعت موسوی از همین جا سه پیوسته اهل مشنا بمنزله یسنان  
 دولت اسلام و تلو زبان بشنا بدین مقادیر از دین و این مبین سلف الزجاج و وقت الحشر بود  
 فتنه با هم فتنه کل الاصل و کما فافتح و کما صاء بوی کما صاء و لا ففتح بود و دیگر بزرگ  
 از بقدر اعتقاد است که وی حق است و مخالف او بر باطل و خود را تابع با آسمانی و رسول ربان  
 می پندارد و لکن فرقه ناجیه همانست که داشته بر کتاب و سنت و تقدیر سلف است پس  
 چه میزان اعتدال نیست و بخت حق و باطل و صواب و خطا همین قرآن کریم و دوادین است

سوم

۱۰۴

۱۰۵

لاشکالست اما هر چه درین تراز و سوره آمده است و هر چه نامسره آمده است این میباید از برکت  
 دریافت نیک و بد و صحیح و غلط جلا احکام ظاهر و باطن کافی و روانی و شافی است و عا<sup>نا</sup> علی<sup>ه</sup> و  
 اصحابی بران سناری<sup>س</sup> کیش بدعت شده تا شیده یاران نواب بدعت نیست نبود چاره دیگر  
 دل و دیگر محبت عزوجل از انظم فرائض است بر عباد آیات و احادیث بسیار بران دلالت دارد  
 و آخرین محبت ایشان کتاب است بر جمله کتب بعد از محبت پیغمبر است صلوات بر این نیز فرض است  
 بر است و آخرین محبت تقدیم او است بر تقلیدات همگنان پیغمبر است عباد و صلوات است  
 از اهل حدیث بحسب مراتب قریب و بعد هر یک از اتباع و استماع و آخرین محبت اخذ است بقول  
 کسیکه سخن او موافق حکم خدا و رسول است و رد هر حکم که برخلاف او است از هر که باشد و هر کجا که باشد  
 دعوی اکل قول عند قول یعنی آنچه آموختن در دینه که منظر و دیگر دعای او تعالی نوحی  
 از انواع عبادت است بدلالة کتاب و سنت پس داعی غیر الله و طالب امری از ان امور که  
 بدست قدرت ایزد تعالی است عبادت غیر الله است بدعت است و پیغمبر و رسول از برای همین اخلاص توحید و  
 افراد و بندگان عبادت بوده نه از برای کار دیگر و در سوره فاتحه سی دلیل است برین اخلاص  
 افراد و بندگان آن در هر کجاست نماز خواهد تنها گزارد و در پس امام فرض است تا منبأ باشد  
 تجرد عبادت از برای او بجانده است اعتناست از وی و دیگر در شرک و بدعت و اثبات توحید و رسالت  
 نه خاص بدعت نجد است بلکه همواره اهل علم در هر زمان و مکان ارشاد عبادت بسوی اخلاص در  
 دین و تفسیر آنها از وقوع در انواع شرک نموده اند و قرآن از برای همین کار آمده در سبب بنا برین  
 مقصود مبعوث گشته و هر بود و بر فطرت اسلام پیدا شده پس تسمیه هر موجد متبع بالقاب است بدست  
 نجدی و وهابی ابدال احوال است از عقدههای عقل و نقل و دیگر تقلید اموات مردم را گرد برست  
 و پیوسته ساخته است و سبب انواع کفریات و ضلالت گشته و تفرقه عظیم در جماعت مسلمین  
 انداخته اگر همگنان قصر بر تمسک بحبل تنبیین کتاب و سنت مطهر و جناب رسالت مآب می گردند  
 فتور و تصور صورت نیگرفت و لو شاء لهداکم اجمعین و لکن المصداق من هداک الله

و دیگر چنانکه توحید غیر مسلمانان چند گونه است و همه باطل همچنان شرک مشرکان نوعا و در کاسه  
 شرک در ذات کند و گاهی در صفات و گاهی در عبادات تعطیل اسما و صفات از اناج  
 انواع شرک است فرعون در همین عقیده گرفتار بود و جمیع آفرینندگان دست بردارند از دنیا که بجز  
 واحده و غالب متکلمین اسلام بدولت ایشان جاوده تاویل سپردند و تفویض را که بنحوا سلب است  
 بر کران گذاشتند و شد آنچه شد و این همه ضلالت بالای ضلالت و بدعت بر بدعت است و دیگر  
 علم بسط و تکسیر و علم اوفاق و استخراج اسما ملائکه علوی و سفلیه از ان حادث است در دین دلیل از  
 کتاب و سنت بلکه از افعال و اقوال سلف است بر آن معلوم نیست بلکه مفسدین آنست که این نوع  
 سحر ماخوذ از یهود باشد که اوفاق را معلق به تیرات می کردند و آرزو را در الواح نحاس و زر و سیم ق  
 و پوست آهوی نوشتند و مسک و زعفران و خون مرغ و نحو آنرا در این سحر می ساختند و استعمال  
 بخورات مینمودند و نقشهای نگاشتند و این همه مخالفت بین وادرا با خلاص عبادت و موافق است  
 بطریق سحر به هفتاد هزار کس که بحساب بخت روز جهان اند که از قمار و استرقا می کنند و اکثر انبی  
 و دیگر درجه علی و ارفع عدم استرقا و ارتقا است و کسان این منزلت بحساب بخت در آید و عدد  
 ایشان هفتاد هزار است با هر سبعین الف هفتاد هزار دیگر باشند و مرتبه صفری جواز رقی است بیایا  
 و احادیث و آنچه در زبان عربی باشد و غموم گرد و مشتلی بر که ام لفظ و معنی شرک نبود و ماورای آن  
 همه در خود کالای بدریش خاوند است ما انانی الله خیر ما انانکم بل انکم بصل بیکه تفریح  
 و دیگر احادیث و اوده ثبوت عذوی و بعضی شیار با وجود ام لفظ از تفریح و غموم و انحصار است  
 بعموم حدیث کلا حدوی و کلا طیره و نحو آن ای کلا حدوی کلا فی عذبه کلا شیار و در اصول  
 شده که عام را بنا کنند بر خاص نزد بهل بتایخ و دیگر وجود جن و شیاطین ثابت است بخصوص کثیره  
 طیبیه از قرآن و حدیث و جاحدان جاحدا اسلام است بلکه در انسان هم شیاطین اند و با وجود این ملا  
 و هر چه بچیزیکه در مردم نمودارند انکار از وجود شیاطین یعنی چسب و دیگر اختلاف در دین و تفرق بر  
 مذاهب مذموم است بر لسان شارع هفتاد و دو ملت از همین جهات شده و نجات و رفرت و احاد

بهین است نخصر گردیده قرآن کریم جلوست بزم اختلاف و تفرق تخمین حدیث شریف و این حدیث  
 بعد تو از رسیدن و حدیث اختلاف اصبی بر حمة لا اصل است نزد اکابر محدثین و اگر ثابت  
 هم شود مفید اهل بعثت و تقلید نیست بلکه محبت است برایشان و دیگر خلوه اهل ناره روزگار یعنی و ام  
 یا انقطع است نه بعضی کثرت طویل چنانکه شیخ الاسلام بن تمییز و شیخ اکبر بن عربی نموده اند  
 ظهور قرآن و حدیث مخالفت تجویز ایشانست و دیگر بخت از قلم و کفر و جب است در هر زمان  
 مکان اگر ایمن بدست آید یا آنست که آنجا عبادت خدا و اتباع شرع بلا تکلیف علی رؤس الاشهاد کند و با بوسه  
 تعرض نرود یا ایها الذین آمنوا ان ارضی واسعة فایکوی فاعبدون و درین باب چند تذکره  
 آورده و مستضعف مذکورست همچنین قواد غیر واحد با من انشاء الله تعالی و دیگر قرآن نسبت سنت  
 بقرآن منسوخ میشود و اولاش در اصول نقل مذکورست و در غیر موضع از کتاب بدست این معامله  
 ر و داده و دیگر در تصانیف امام غزالی سح لایما احیا علوم الدین چهار ماده فاسدست <sup>فصلی</sup> ماده  
 و ماده کلامیه و ماده تراجات و فیه ماده احادیث مستوعده اگر کتاب را ازین چه که پاک نمایند  
 صحیفه نافعه باقی می ماند و با اصلاح اصل کثیر فاسد قلیل فرغ فقرست انشاء الله تعالی سمند اعلام اسلام  
 باصلاح و تجربه این کتاب ازین مواد فاسد پدید آید و در کتب دیگر احادیث وارد و در روز  
 سحر نقل سحر عام مطلق واقع شده نه مقید و مختص بنوعی از انواع آن و فیه پیش آنست که حکم  
 جمله سحر باطل است اختلاف انواع یک است اما اهل علم در آن تفصیلا کرده اند پس احتمال و تعلیم سحر  
 هر دو حرامست مطلقا که بعضی انواعش اخف باشد از بعضی در اشم و ام و دیگر نقل علم نجوم و کلام  
 مستطرح حرامست بر اهل اسلام اگر چه برای حرفت اوقات مصلوّه و ساجده و روضات و دریافت ثبات و وفات رب الارض  
 و سوره ای چنان باشد تا آیت آسمان دنیاست و الا حرم شیاطین و علامات طرق و هر چه غیر این فوائدی است  
 و منافعی گویند و ثابت نمایند همه بطل باطلاتست و بیلی تقاطع و برانی ساطع بران و طالت نکین  
 سحر که بر امج فلک چه افنی حدیثست همچنان فانی که در سراسر توکیست و دیگر حدیث خلین  
 آن در حلی صورتها بسیار روایتها که بجزه معنی رسانیده اند الصق السابق و سابق حدیث

معنی واحد است یعنی آفرینش و طول قامت بقدر از شصت گز شده شش دیگر سب آدم  
 که اول طفل میشود باز شاب با شیخ و چمن را علامت شوکانی روح ترجیح داده و حدیث دیگر گوید او  
 و دیگر معنی حدیث من مات و لیس فی عنقه بیعة مات مینة جاهلیة آنست که اگر کسی  
 با وجود امام نبی معیت او بپسوردن او بچو مرگ جاهلیت باشد چه ترک بیعت او و معنی از نبی است و معنی  
 امام حرام و کبیره و بدم در آن مفارقت جاعا اهل سلام است و این یکی از موجبات جاهلیت باشد  
 و اگر امام وقت موجود نیست امید است که معصوم این خبر نبود و لکن نصب امام بر است و حسب است  
 سمعاً و ترک آن ترک واجب و امامت ائمه در اقطار متباعد صحیح و اطاعت اهل هر قطر از براس  
 امام قطر خود ثابت و دخل یکی در قطر دیگر است نبی منعی منه و دیگر خواندن قنوت و جز آن از ادعیه  
 برای رفع طاعون و دو با جازوست زیرا که قنوت از برای نوازل آمده و با اعظم نوازل است و  
 حقیقت طاعون در شرع و غیره جن و در جز و فذاب و دعوت نبی است نه فساد آب و هوا و دیگر خفیه را که  
 در مرتبه پشورده اند این اگر با نبی نیست که محل داخل در ایمان نیست مگر ثواب و عقاب بر آن ترتب  
 میشود پس بعضی سلف نیز برین عقیده گه گشته اند و اگر باین معنی است که هیچ معصیت او را ضرر نمیکند پس کفر  
 صحیح و نه سب قدریست و دیگر جان و مال کافر غیر ستان و در دارالاسلام معصوم است بنا بر بقا  
 بر امان اول و بدون در حکم اهل ذمه و در دارالاحزاب عصمت آن نیست و دیگر برای در شریعت  
 تحریف است و در قضا کس است و همین است معنی قول بعضی اهل علم که تغیر در فتوی محسب از منده و  
 واحوال باشد و کیفیت که مصباح دیگر است و شریع و دیگر و هر یکی را اوله و تفاسیل است که در جمیع باله  
 جز آن مذکور شده و دیگر احادیث درباره کفاره ذنوب و رفع درجات نزد ابتلا بحسن و صواب  
 بران بسیار آمده و هر فاده اجر بر ابتلا و بر صبری کند و خدا با صابران است و صابران را اجر جمیع است  
 و هر آنکه اگر خاری بچند خالی از نفع اخروی نیست و اشد مردم در بلا و اصبر خلق بر محن حضرت سید  
 قاصد کما صبر اولو العزم من الرسل اللهم و تقنا و دیگر صفت بایدی و رخص با جمل و صمود و دو  
 و تکرر و تقلص و رفع و تنقض همراه ذکر خدا میسان و تواجده بر سماع صوت حسن و بر نشید هر دم و بر است

و برات شنیعه و از جا لبابت حفظ الهی است مسجد از برای این کافریت حیث است که بعضی ازین نوع  
 در مسجد حرام و مسجد نبی علیه السلام می کنند و احدی تعرض نمی کند و دیگر شفاعت سید الشفعا صلعم  
 روز قیامت از برای اهل کبائر است اسلام ثابت است با دل صحیح متواتر و باذن و تحریک انکار  
 انکار شرع دین باشد و لکن هیچ کسی نداند که وی با مخصوص بر ایمان میرد و در خورد شفاعت  
 گردد و لایشفعون الا لمن اراد نضی و ار تضا ازم است و اثر شفاعت حظ عقوبت و زرت  
 و حق گناه گاران و رفع منزلت است در حق نیکو کاران و شفاعت را موطن باشد و از برای  
 جلب او اسباب است اعظم از انما اتباع کتاب و سنت و اجتناب از انواع شرک خفی و جلی و اقسام  
 بیع در دین و ماندن میان خوف و رجاست و حجرا نبیا قرآن و حجرا سود و شهادت و علماء و صلح  
 هم شفاعت یکدیگر کنند مگر همان اذن و حال اذن معلوم نیست ع تا یار که خواهد و پیش کجا  
 و دیگر خلق حسن و قبح و خیر و شر همه با بدیع الهی است اختیار عباد در اذن و خلی نیست و  
 عقل کلیل است در دریافت آن و صفات خدا بر ظاهر خود است و تاویل آن صرف می جوید انکار  
 صفات تعطیل متصل عابد عام است و مؤول عاجز و شبه صاحب تجسیم است و مترن بظا حساب  
 قلب سلیم و هذا الحق لیس به خفاء و مذعنی من بنیات الطریق و دیگر در صبر  
 باعتبار لغت عموم و خصوص من وجه است و باعتبار تعریف مصطلح عموم و خصوص مطلق و این هر دو  
 طفت معدود است در خصال خیر و شتمال فاضله و بران ترتیب اجر غیر منون و محبوبیت خدا است  
 و صبر در جزا و اجر و ثواب اعظم است از صلح و یگر اذ استجار در استخیا مطلق است نه مقید بفرج  
 اعلی و اسفل پس شامل هر دو باشد و دلیل تخصیصش با سف معلوم نیست گو بجز در تطهیر آب  
 و فرج اعلی کافی باش و دیگر میان حدیث منی ارتفاع از سیه باب و عصب و حدیث انما حرم  
 من المینة کلهما قاضی نیست چه ثانی عام است و اول خاص و اسحاق غیر سیه بمیه چیز می نیست  
 و نه دلیل بر نجاست مینه جز جوک موجود پس اکل و بیع میده حرام است بدون فرق میان جمیع اجزا  
 مگر آب و عصب که مخصوص است ازین عام و دیگر خوب و غلات که نزد دوس دران بول و روش

می افتد بجز نیست چه اصل در هر چیزی طهارت است و استحقاق این اصل واجب است آنکه تا قبل نیاید  
 و نقل کند در این اگشت کاران زینت و خرمین را تا اسکان از لول و و روش نگارانی می کنند پس  
 دوس و ذاب غیر با کول اللحم حکوم بالظلمه است و قول بخلات آن دوسواس و دیگر لحم دوم است  
 خحال و پاک است و همچنین خون آدمی و دلیل بر ذمه مدعی تحریم و نجاست است و کلا دلیل  
 و ما را قیام بمقام منع کافی است و در مسفوح حرام است بجز قرآن نه نجس و دیگر کذب و غیره و دیگر  
 ناقص و ضعیف است و اخبار می گوید در باره نقض آمده همه بیا قضا از زیادت است اجتماع است و دیگر  
 واجب در وضو غسل قدیم است نه مسح و وجوب این غسل بحدیث صحیح و نقل رسالت صلوات  
 شده و قد جاءنا به من جاءنا بالقلان و اثبات غسل کتاب و انکار شربت مسح از ان سنی  
 نقصبات و حمایت نه ایه است بلکه آنچه ثابت است هر دو قرات نصب و حرمت و السلام  
 و دیگر مطلق مرض بنا بر حج گو ضرر نکند و قدرت بر وضو بلا توهم زیادات مرض مفید تیمم نیست  
 آری اگر گزند میرساند گو آب موجود است تیمم در مرض جانوباشد و دیگر دائمی حدث نماز در عجت  
 گزارد و گو حدث میگردیده باشد و پیش از حدث در خانه گزاردن بی دلیل است بلکه حدث دائم در حکم  
 طهارت کامل است نه طهارت ناقص و دیگر ترک اکل و شرب اشیا حلال بر صاحب حدث بنا  
 زیادت حدث لازم نیست مگر آنکه خوف جان و ضرر ابدان باشد چه از اکل مضرات نمی آید و خورد  
 زیادت علت بدون افضا از بسوی ضرر بین و خوف بپاک محرم حلال نمیتواند شد و همچنین انصی بجز  
 اکل تراب موجود نیست و منع از ان بنا بر ضرر است بحسب تجربه اطباء و دیگر جائز است اما است  
 صاحب علت و ذو حدث از برای کامل الطهاره چه جماعت همین حدت مؤکد است نه فرض است  
 نه شرط صحت نماز پس غسل ببول همان بکند که مردی علت می کند و دیگر صاحب حدث مستمر که نماز  
 در جماعت گزارده نمازش مجزی است و حکم با عاده او ابتداء محض و شک فاسد و تنطع کاست  
 لم یأت به الله و کلا رسوله صلوات و دیگر جنب و حائض قرآن خوانند و بر منع مسح صحف از برای  
 غیر ظاهر دلیل بین نیست گو احتیاط استحسن باش هر چه را دلیل ساخته اند همچون است و دیگر سجده

مسافر خانه گرفتار و مسکن ساکنان با کشف عورت است و کثرت سیاحت و مثل دیگر مسلمین و تلوث مسجد  
 با فوران و افساخ این مردم ممنوع است و ابقا در این شهر مردم نخواهد مسافر باشند یا مقیم در آن ناجائز  
 بلکه تنزیه مسجد علی العمیم در کثرت ازین امور کرده بلاین امور و بساجد فاضله چه رسد و دیگر مصلی را  
 طهارت جاسه و آسب است نه شرط صحت نماز همچنین چهارت مکان و ادائه وارده درین باب  
 همین اناده و جو سب می فرماید نه جزو بشرطیت اما فقها درین باب ساخت کردند و آنچه نمی هست  
 گفت بیان بجزم نمودند و دیگر هر که نماز در جام یا در جای غصب کرده نمازش صحیح است اگر چه  
 اثم غصب بر وی باقیست چه دلیل بر نفی صحتش در شرع نیامده و لا سبیل الی حاله دلیل علیه  
 و دیگر نماز در مقبره یا بسوی قبور ممنوع است بدلات احادیث صحیحی بدون فرق میان قبر منبوش و غیر  
 آن و میان آنکه در آنجا فرشته گسترده اند یا نه و آن قبر در سجده است یا در خانه و علیه اسم سجده بر آن  
 رافع اسم مقبره از وی نیست چه اسما را تاثری در تحویل احکام اسلام نباشد مثلاً باران اگر در مقبره  
 یا مسجعت نامند و یا دره را اگر کرم و لطف خوانند هرگز حلال نمیشود و در نماز با محارم زنها موجب سقوط  
 حد میگردد و دیگر درین نیز در تکلیف احرام ثابت است بقول فعل شارع علیه السلام بلا اختلاف و در  
 مواضع دیگر اختلاف کرده اند و حق شهرت اوست چهار صد غمیر و اثر نیست دلیل بر منع یا نسخ  
 یا نصف آن برست مخالف و دیگر چهار و اخفا بهما در نماز هر دو ثابت است بعضی اول را ترجیح داده اند  
 و بعضی ثانی را و راجح آنست که احیاناً چنین کند و احیاناً چنان و جمود بر صورت واحده موجب  
 اجمال دلیل دیگر است بلا دلیل و دیگر موقوف در پیل نام جز سوره فاتحه قرآن و دیگر خواند قرآن و حدیث  
 دلیل است بر آن فاستمعوا له و اذعنوا و اذقوا فاستمعوا و لا تغفلوا الا بقا فحة الكتاب تخفیف  
 و تطویل در قرات نماز بحسب تا ثور از فعل نبوی است صلوا کما اریتموه فی اصل و دیگر ترتیب سور  
 واقع در صحف بحسب تقدم و تاخر در نزول نیست که قرات سوره متاخر در رکعت اول و تقدم در  
 رکعت آخر جائز نباشد بلکه ثبوت این تم قرات بحدیث صحیح فعل آن در عمد ثبوت دلیل صحیح بوده و  
 مخالف درین مسأله از زمره اهل علم و شوق نیست و دیگر هر که نماز فریضه در خانه گزارد باز در مسجد آید و

۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰



شریک نماز شد با امام این نماز او با امام نافذست بکلم شناع علیه السلام فانها لکما لافله اگر چه  
 احتمال مرجوح دارد که ضمیر راجع بسوی نماز خائنه بود و دیگر حدیث من کان له امام فقراة لا  
 لغفراة تصعيف است بنا بر تفرود امام ابوحنیفه رحم حسن بن ثناء با سناد آن واقطنی گفته و هاضعفا  
 یعنی فی الحدیث و بر فرض شهرت هم حدیث تراست فاتح خلف الامام نیست که این عام است  
 آن خاص و بنا بر عام بر خاص تعاطف مقبول و معمول به است و دیگر بخاندن توجوه استعاضه در سیر امام  
 نزد قرارت اولایاس بیست و نهمین از قرارت خلف امام تناول آن نیست چه مراد بدان قرارت  
 قرآن است پس این و رفع یدین در سجود ثابت شده و دیگر بخرد سجود بدون نماز یک عبادت مستقل است  
 و بران اجر کثیر مرتب و نصوص این دعوی در کتب سنت معلومست و محل بعضی آن بسجود کائنات نماز  
 یا بر نفس نماز مجازست و لابدست دران از علاقه و قرینه و دلیل و آرزیده بی نماز یک سجده تلامذ  
 دیگر سجده شکرست شکر است سجود مقربست بسوی میبود و بیشترست در تنجابت و عازر و خدا  
 امام شوکانی در آخر عمر سجده بسیار طول می کرد **س** و لوان نفس مذبها ملک که بعضی  
 عصی هائی سجده لقلیل و دیگر صلوة بر آن حضرت صلوات در نماز نزد فقهار و واجبست و در غیر نماز  
 غیر واجب و لکن دلالت اوله بر وجوب واضح نیست و اوله بر وجوب صلوة بر سماع ذکر شریف جنابست  
 صلوات شفیه بشرعیت اوست در هر حالت از نماز و جز آن و چون صلوة منجمه از کارست حدیث  
 ان فی الصلوة شغلا مراضا و بنا شد و دلیل مخصوص مصلی از عمویات نیامده و دیگر صلوة ماثوره که  
 اهل علم بران اتفاق کرده اند جهانست که در احادیث تعلیم طاقاً و مقیداً بنا بر بطریق صحیح ثابت  
 گشته و هر چه از ان اصح است حقست بایشار بر غیر خود و صیغه در و در نماز می خوانند اصح  
 صبیحست و دیگر جمع بیان دو نماز بغیر عذر جائز نیست بلکه حرامست نزد جمهور و هو الحق و اوله بر  
 آن همه مجروحست و لیلی روشن بران موجود نیست آری در سفر جمع تقدیم و تاخیر و اتیان بسین ترتیب  
 و عدم اتیان بدان جز و تردد و رکعت صبیح ثابت شده و دیگر رفع الیدین در دعا بعد از کتوبه چنانچه  
 ائمه مساجدمی کنند با مخصوص ارد نشده لکن عمویات اوله بی شبهه قاضیست بجز از آن چه رفع یکبار

۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰

آداب دعاست تا آنکه جناب رسالت صلعم اگر تمام رفع نمی فرمودیمین یک انگشت اشارت میکرد  
 و دعای نمود و بعد از مکتوبات هم وارد شد و پیش آنجا که وجود دعاست منصرف بدین را در  
 نیست جز عدم نقل و عدم نقل عدم نیست و نیز فقدان مخصصات عمل بر عبادت متعین است  
 نزد اهل اصول و دیگر حدیث و البین در باره کلام در نماز و سجده صحیح محمول بدست است  
 بلکه کلام ساهی و جاہل بلکه غایب مثل نماز نیست اگر آن کلام از جنس اصلاح نماز است و رند و کلام  
 عام بدست می رسد و فرشته اند و دیگر سجده بود در نماز بر هر زیادت و نقصان بود و روی ترغیب شیخ  
 ابی قره باشد پس هر چه از افعال و اقوال در نماز ثابت شده خواهد و حسب باشد یا مسنون یا مندرج  
 اهم نقصان بر ترک آن صادق است و هر چه بران میفراید بران اسم زیادت راست پس  
 سبیه و هوا باشد و دیگر امامت فاسق و نماز جائز است اگر چه در پس غیر فاسق افضل باشد چه در  
 و فسق تا صاحب خود را بر سجده کفر رسانیده است از گزاردن نماز و پس از وجودن دنیا و عالمی است  
 و اگر حجب بطلان بودی لابد شارع بران متنبذ میفرمود و اذ لیسین فلیس و دیگر حدیث صحیح است  
 رکعت من الصلوة مع الامام فقد ادرك الصلوة دلیل است بر آنکه هر که رکعتی از نماز دریافت  
 کرد ان ام القرآن خوانده است وی در رکعت نشد چه تمام رکعت جانست که بافتحه باشد  
 و سنان و نعمتا از مضائق امام و مخالف اقدام است و هر طریقی جمع از سلف و خلف شتافتگی کن  
 حق از چه کبر است و آن همین عدم اعتناء است بر کوع با امام نزد فوت فاتحه شوقانی مسح اول قائل  
 بود و قبول فقها بعد مائل شد بجا نی قول بعدم اعتداد و هفت رساله درین باب رقم زد و دیگر تفریق  
 جماعت در سبیه واحد است نیست و اگر این افراد جمیع در حال قیام جماعت کبری است خود است  
 منکر و عظم مرجع باشد و هر چهار صلعم در سبیه حرام بدعت شنیده است شاه عبدالغفر نزد بلوخی هم بران  
 تفسیر خبر و نحوه فرموده خدا رحمت کند بر کسی که این تفرقه را ایف بخشد و این خرق را التیام دهد  
 و دیگر صابو تئیت نزد و آمدن سبیه پیش از نشستن و حسب است با دله صحیح گوید و زجده در حالت  
 خطبه امام باش و توفیق از سه اوقات است که است نماز نزد خون سبیه بنا بر توفیق بیان این احادیث

مساک مستحسن است تا عمل بهر دو دلیل است بهم در جاهای که امام حجت صورت زبند و دیگر نماز جمعه مثل  
 نمازهای پنجگانه فرض عین است بجز خطبه که روز جمعه خوان است نه شرط است نماز و این همه قیود و شروط  
 که فقها از برای این نماز آفریده اند و از شکهای کلان خود باز میاید و بهر این نشود و قول به صورت  
 هرگز و دلیل صحیح از اول کتاب و سنت بران دلالت ندارد بلکه از آنکه از آن از شریعت حقه اسلام  
 استشمام نمیتوان کرد و بهر کسی هم معتقد میشو و چه دیگر نمازها بشود و در خطبه بعد از نماز است نه واجب  
 و اداست بر فعل فاعله و چه پیش نمی کند غایت آنکه سنت ترکند و باشد و دیگر تحدید ساق است از برای  
 سفر در شرع نیامده هر چه در لغت و عرف مصداق سفر است در آنجا ساق است و سیرت نماز بقصر  
 می باید گزارد مگر باشد یا زیاده و این تصریح است نه در خصصت و ظاهر اول عدم فرق است میان  
 سفر طاعت و سفر حصصیت و دیگر در تحقیق مدت اقامت در سفر که در آن قصر نماز است اقوال  
 و سن بعد هم مختلف آمده راجح آنست که اگر نیت اقامت چهار روز کند نماز را تمام گزارد و یا تر و  
 تا است شب قصر نماید و دیگر مسافر تا تواند تمام بقیم کند زیرا که خالی از دو خطر نیست یکی خلاف با  
 اول و چه ب قصر بدون دلیل دال بر آن دیگر مخالفت امام که منعی است و اگر ناگزیر درین شب جمعه  
 افتد باید که در دو رکعت اخیر مقتدی شود نه در دو رکعت نخستین و دیگر جمع میان دو نماز در  
 مزدلفه با دو سجده ثابت شده و همچنین جمع تاخیر در سفر با حدیث صحیحین و غیره جا ثابت است و حج تقدیم  
 با دو رکعت در احوالی صحیحین ثبوت پیوسته و کذا لک جمع از برای مسطر و در جمع بغیر مسطر و عند الزام  
 را سخن است و حق عدم جواز است و سبب حدیث عدم نماز بر جنازه مدیون منسوخ است بلفظ نماز  
 بروی نزد فتوح بر آنحضرت صلواتم و دیگر تشییع جنازه تهلیل بر سبیل منسوبه در زمن نبوت و در هر  
 قرن غیر ملکی در عموماً بعد این قرون و ایام سلف صالح بر وجه مرسوم در بعض بلاد معلوم نیست مگر  
 علامه شوکانی رح در فتح ربانی گفته که در آن حدیث نیست بنا بر آنکه ذکر مندوب است در هر حال  
 فرق میان شخص و شخص و وزن و وزن و مکان و مکان و حجر در دعوت بران موجب است  
 نیست اگر چه خلاف اولی است البته و لکن باولی نزد فقیر قصر است بر سر و دیگر اختلاف کرده اند

۱

۱

۱

۱

۱

۱

۱

۱

ذکر کبر و استیاب همین اخفای باید و هر طرف جمعی رفت و سخن گفته و حق آنست که هر جا که در شرح  
ذکر کبر آمده آنجا هر کند و هر جا که بسز آمده آنجا اسرار نماید و بداند که عیض التذوق بین الأدلة  
و الخوض من المضائق المصنعة مساجد اول است بزرگ از مواضع دیگر بلکه بنامی مساجد خود برای  
همین اغراض است و من اظلم من صنع مساجد الله ان یذکر فیها اسمها و سعی فی غیرها و دیگر در  
کتاب حدیثه در مساجد علی رؤس الاشهاد و با وجود آتمائش بر احادیث صفات جاوید است و چون  
و هم که عاقله متعین آن احادیثه صفات مذکوره را بنا بر امار بر ظاهر حمل بر تشبیحات نخواهند نمود  
دلیل بر منع ازین ذکر و علم و درسی نمی تواند شد بلکه ثبوت آن افضل از ثبوت است و عاذاً بعد الحق  
الا الضلال و دیگر احتمال بود در حالت مسلم بعت است و حکم بعت مساجد و آتمائش از بعض  
اهل علم که بلاتمیزه تاریخ و راه باشد و خیالی از سکر است بود بعت و دیگر است سلف ازین جنس برع و رعایت  
گذشته اند و ابتلا خلفه بان موجب نزول حق و سخن بر اسلام گردیده صفات ثابته جناب نبوت  
و تذکار حالات حضرت رسالت صلعم کرد که نسبت معتبره حدیث و آیات کتاب مضبوط و وار دست  
از برای درس و تدریس و تعلیم تبلیغ است حاضر و آتی چه کسی در کثان رفیعش محتاج بشال این  
مستحده و انعقاد است مستحبه باشد هر که را اشتغال بتفصیل تسلیم است وی بزار و رجه بر فضل بین  
بعثت شرفه دار و پنج صد سال از هجرت انوری از حدیث و حدیث صحاح این بزم نامی شناس است  
سپس خلف نام خلفه بزم هر فاسقند و اثبات این بزم فاسقند از حدیث و حدیث و نقد و تفسیر  
تبریح بگردید که با خطرات شیطانی مقتدا آمد و انقیاد کافر الی الله انور و حدیث و حدیث و حدیث  
و دیگر اشتقاق و دفع و مشرب و در الی اس آن و از هر چه در این کتاب و حدیث و حدیث و حدیث و حدیث  
سوی آن همه شکر که در حدیث کبری است و بر بعضی ازین چیزها گفت آمده و در کفر مقتدر سوز  
زبان درین آجبار و اسراف خود شکی نیست اما از آنکه حدیثه حدیثه تا چند گاه از خوب و گداز  
سنگ تراشی و بگذارد خدا اینکه بعد رنگ داشته بود و دیگر کج آنست که نام خدا بربان تراشی  
خون جانور روان سازند پس بزمی هر مسلم بزمی هر مسلم بزمی هر مسلم بزمی هر مسلم بزمی هر مسلم

۱۴۳

۱۴۶

۱۴۷

۱۴۸

بر روی برده شد حلال است گوید و وقوع تسبیح از مسلم و حرام و وقوع آن عز و ذبح التباس و در  
 عاشره را نزد ابن التباس امر با عاده تسبیح و اکل ذمیحه فرموده پس تسبیح فرض است بر  
 ذابح نزد ذبح و عاده آن نزد اکل بر سرد و اول تسبیح گفتن بسم الله است و بر تحریم ذمیحه  
 کافر که انما روم و ذکر اسم الله کرده دلیل نیست آری اگر این ذبح و کس از برای غیر الله است  
 بشبهه حرام باشد اگر چه از مسلم چنانچه در پیشین اشتراط استقبال در ذبح بے دلیل است  
**دیگر** حلت زکوة بر فقیر است و غنی را در آن حظ نیست غنی آنست که نزد او چهل  
 یا پنجاه درهم یا شش آن باشد و نزد بعضی آنکه کاسب است گو یک و در هم ندارد و  
 نزد بعضی آنکه او جسد غذا و عشا است و رایج قول ثانی است پس صدقه گرفتن بر مالک  
 پنجاه و در هم یا قیمت آن حرام است و اگر یک در هم از پنجاه در هم بکاهد صدقه روا باشد خواه از  
 بیت المال بدست آید یا از کدام برادر مسلمان و دیگر اموال مخصوصه بقی است بر مالک اهل او بنا  
 وضع کنند اگر معلوم اند و هر یک حق خود شناخته است تا در نزد خطا بقدر مالک صحیح بود و دیگر در او اگر کسبتین  
 نیست و تفریق معلوم است بنوی آن تقریبه یا عالم آنجا بدو تمام در صلح مسلمین از دنیا و دین صرف  
 نماید و اگر جمل کلی است مال خداست و در بیت المال نمند و امام مسلمین باید که بجای او دست آید  
 محتاج ایشان صرف سازد اگر محتاج نباشند در صلح غرض بدل نماید و اگر در آن اسوالم مال زکوة  
 آزداد صرف زکوة خرج کند و دیگر تحریم زکوة بر آل محمد صلوات الله علیهم است و مخالف این  
 حکم آنچه صلح تنگ باشد نیارده و تعلیل بحد حصول خمس علیل و بی دلیل است و عاصی و فاسق  
 بودن غنی محمول صرف زکوة از وی نیست بهر حال بدو نیست تا ندیده که زکوة بر وی حرام است او را  
 احتمال آن بنا بر عقوبت عصیان مزیکی رو نیست غرض آنکه صرف زکوة فرکی از اهل معاصی بصاحب  
 شرعیست و واجب است و اقد آن ظلم است غنی است و دیگر با شمی بهاشی زکوة ندهد و هر که تجویزیش  
 کرده تنگی در خورد و احتیاج نیارده و محروم احوال علماء در اثبات جوازش نزد تصدیر دلیل و تارک  
 قال قیل بجوی غنی از زکوة آحاد پیشه و ارده در عدم حلت زکوة بر آل محمد صلوات الله علیهم شامل ما نحن فیه است

و دیگر در خضرات زکوة نیست و اولی عامه کتاب و سنت مخصوص است با دل و آوازه درین باب و  
 طبیعت است بدان هر چه اشتغالش موقوف است بر اخراج وی از زیر زمین و تکلیف مزکی در وجود  
 زکوة شکر است پس بر مال طفل یتیم باشد یا غیر آن زکوة نیست تا آنکه جوان شود و نیست زکوة  
 بر جاه هر چه هر که باشد و نه بر اموال مشتغله تجارت و حتی اخذ زکوة سوارین و اخراج قیمت عز  
 بغد در روانها شود و زکوة در صلی مختلف فیه است هر جانب جمعی خرما سیده و اولی واجب عجاب  
 گوا حیات اولی با نش چسپه در آن مخلص است از شتبهات و دیگر تخلی جوانان و کودگان بسیم  
 جائز است و بزهر حرام صبی غیر مکلف است و شارب مخاطب بحدیث العبرایه کیف ششقه و برنت  
 استعمال زرد و سیم در غیر اکل و شرب دلیل زیاده و نص خاص دلیل حکم عام نمی تواند شد و دیگر  
 و استعمال زهر حرام است بر مردان که باشد یا زیاده و تمنع ایشان از حلیه و استعمال نض  
 محتاج دلیل است و دلیل نیست بلکه دلیل قائم است بر خلاف آن و دیگر تدای با شکر  
 و محرّم حرام است با دل و صیحه و این اولی عام است خاص بجانتهی از حالات نیست و مگر که ساختن با  
 حرام است و اگر خودش خل شود بی علاج حلال باشد و مگر حرام قطعی است تا بخرمست و در است  
 نه و در این تداوی بسکرات خواهد بعین بود یا تمیل بخل و کم بود یا بیش وقتها باشد یا آهسته بکسر  
 و سکر اولی از خلط قوی بود یا ضعیف حرام است بیج و سه جائز نیست و آذویه اگر زردی اگر کبود است  
 حرام بر روی مخلوط است که بعد از احتمال از زمین و اثر او هیچ مانده است استعمالش جائز باشد و مخز  
 از بلاد کفر نافع استعمالش نه و اگر آهسته او بر روی است که اسم و صفت او باقی است تداوی بدان  
 جائز است و اگر تفصیل در غیر مسکرات است و با سکرات خود حرام باشد علی الاطلاق و دیگر صوم  
 و افطار رمضان برویت مال باشد یا بشهادت عدل واحد یا با کمال عدل و چند شعبان و صوم یوم  
 عصیان با الو القاهم است مسلم اگر آید روز روز و یک بقیه و دیگر در منی حدیث الصوم لی و انا  
 اجزئی به پنجاه قول است انوائی آنها شش قول باشد یکی آنکه هر چند ده چند تا هفت صد است  
 مگر صوم که ازین هم بیشتر است و هم آنکه خفا را او هم اعمال او بگیرند مگر صوم صوم آنکه صوم عبادت خاص است

محبت و ابدان متعبد شده چهارم آنکه حرم صبر است و صابران را اجوبه میسب و در هیند نیز آنکه غیر از این  
 عبادت اصلا اطلاع دست بهمینید بر ششم آنکه در روی بریانیست و دیگر امر اویش و اراده و حرم  
 حیب هینت تعقیب است اللهم مگر آنکه در حیب از شور حرم است و آره که هم اشهر الحکم و لکن این خبر  
 نیز ضعیف است و دیگر شک نیست که اجراءت با مشقت بزرگتر از اجراءت است که در آن تکلیف  
 نیست یا کمتر است تصویب کتاب سنت و قول جاهل است تعاضد این دعای کند و دیگر حج حریب  
 از نیست تزیب در احادیث آمده لکن بعد از تادیج خود و آماج از طرف هیندی پس بلا دلیل است  
 در هر چه بران از سئلا اجرت و جز آن متفرع نموده اند مجرد قال قیل است و دیگر زن منقود را مدت  
 ذکر کرده اند که بر هیچ یکی از آنها شارق از ظلم نیست و انتماض حجت بقول احدی از است که صحیح  
 باشد معلوم آنکه وقت نزاع و اعواز نفقه و مانند آن ثابت و در خصوص فسخ بقصد عدم نفقه اول آمده  
 و در نزد زمین و دیگر عود بسوی زوج اول می تواند شد بنا بر اطلاق نکاح بفسخ در منقود و دیگر زن را  
 می رسد که اگر شوی کا بین او نمیدد از وی متنش گردد و با وی میباشد نشود چه این در متن بضع است  
 و احتمال فرجش به همین حد ادا بوده است حق ما یلزم الی فاء به صا استمطله به الفرج و حاکم را سیر  
 که کا بین زن از مال شوهر گرفته بسپارد خواه قبول کند یا نکار نماید چه این دین اهم و یون است  
 همچنین اگر شوی تغییر است زن می تواند که از وی متنش شود تا آنکه کتاب نموده مهرش بدست او  
 در عود مرد در مطلق مهری دلیل است اعراض مخالفه مناسیح شرع بر احدی هینت نیست و دیگر در طلاق  
 یا فسخ بودن منع اختلاف است هر طرف گرسنه ما شاست کرد تا آنکه علامه شوکانی نیز بر دو سو  
 شتافتند و گاه فسخ را و گاه به طلاق را ترجیح داده در این ادل دلیل است برست علم و عبودت  
 رضی العتد و لکن فسخ بودن آن در طلاق فی الکلمه محال دانند و اگر نوی مناسیح نزد جنس شرعی  
 در زوجین یکسانی و ثانی آنست وجهی موجب از برای ارشاد در اینجا موجود نیست و دیگر در نقد بر  
 نفقه واجب زن بر شوهر آن اختلاف کرده اند و در هر دو کم و بیش آن را می پیوه و حق آنست که حدیث  
 درین باب نیامده و آنچه در دست همین کفایت است بقصد خروج و معرفت هر دو بار است بر بقصد

مقدرت خود و کفایت وی از اوقات عام مواساتش کند و تصارت و دوا و فواید و تعال و مثل آن همچو  
 برگ تمبول و طیب و دشانه و مکمله و مانند آن مراعات نماید و این مختلف است باحتیاط اشخاص و عادات  
 و احوال و ازیان و اکمنه و عسر و سیریز و غیره و حکم واجب بر متفق از برای متفق النفقه هالقدرت که گاه  
 باشد او را به معرفت و نماز برست صون مال از غیر راشارات به دلیل و لایق قلا السفیحه اصول که در  
 زمان بهوشندان کمتر اند و گولان بسیار و نحو و نقل راشارات ایشان نیز محمول رجال باشد باسبغ  
 اینان چه رسد و دیگر حدیث کیف و قدر قبیل دلیل است بر عدم جواز نکاح با زنی که مشهور بر ضعیف  
 اوست و شهادت یک زن کافی است تا شهرت چه رسد مرد درین باب بخلت و مساحت است  
 کار بستند و بنا بر عدم مبالغت بدان در محرمات شرعیه افتاده و دیگر زمان در عهد نبوت تشریفات  
 و تقننات و تنقیحات بیرون خانهای بر آمدند و بساجد نمازی کردند و مرد را بعد از ابد ازینست که در  
 قرآن شریف واقع شده مواضع زمین است و دلیل بر تعیین جائز و ناجائز از ان قائم نیست و آیت  
 حجاب خاص در باره ازواج مطهرات آمده در حق زنان است و قصد فضل و تشمیه در وجه الوداع در  
 آخر عهد رسالت واقع شده و قبل از نزول حجاب و نظر با جنبیده بدون شهوت حرام نیست نزد  
 بعض صحابه و موافق زینت نزد ایشان روی زن و هر دو کت دست و دست و جبر قبیل و در دلیل بر  
 عدم جواز نظر بعضی دیگر وارد شده آری امر بنقض بصر از یکدیگر آمده است و نظر بسوی مخطوبه ثابت  
 شده و بر نظر طیب و حاکم و شاهد و لاتی در اوله نیست بهتر است که زنان را حکم کند تا موضع حاجت  
 را از وی ببینند و دیگر امر بوضع جویح که در بستان یا زرع و نحو آن برسد ثابت است در حدیث  
 و شامل هر جائه باشد و قیود و برده و آفت سگ و نخل است بر عوم جائحات خلاف در آنقی است که از طرف  
 آدمی باشد مثل سرقه و انسا و زرع و نحو آن همچنین جائز نیست اخذ زکوة بر زمین غیر مزرع که  
 ممکن الزراع باشد و بکنه ایج و فواویج و جواهر و در صورتی که در جای خود ذکر یافته فواجع و تاجیل  
 صنهاها که از اولم بجز در دیگر تیغ اجناس مختلفه چنانکه خواهند بکنند بشطیکه است برست باشد و در  
 اجناس متفق ذکر کشش چیز آمده پس را بمغصه باشد در همان جناس است که در رویم و گندم وجود



خرام و نمک است و قیاس دیگر است یا در بن بی دلیل و احقاق ربوبیات غیر بدان خبر و قال فی تفسیر  
 و دیگر بیع و وقف نزد من حاجت جائز است بشرطیکه در کار وقف آید و همچنین نقل او از مکانی که بکاش  
 بنا بر بقای اصلاح و دیگر تسویه اولاد در همه و آجب است زینت و ب و او را در همه بران ولایت دارند  
 و خلافت دران خلافت است با رسول خدا صلواتم و تخصیص بعضی و ترک بعضی جوهر است و دیگر  
 زعفران و جز هندی و افیون و نخوآن لاحق است بسکرات اگر قول قائل بسک این چیز یاد حالی  
 از احوال بصحت رسد و اگر مسکنیت بلکه منقرض است نیز حرام بود آری نزد فقهاء این هر دو وصف صحیح  
 از برای تخم نیست و همچنین برگ قات که حجازیان بجای برگ تنبول در مهند و شجان می فرمایند  
 خوردنش رواست تقییری و سگری دران متحقق نشده و اگر ثابت شود فاحش حکم حکم و دیگر شتی در  
 بازار بدون انزاری که سائر شرکاء بود بی شبهه حرام است و انکاش بر هر مسلمان و آجب گویان  
 این کار بسیار می کنند و ازینکه امر است بلباس و در ستر عورت مبالغه آمده تا آنکه تمامها هم پیشه  
 نشینند الله احسن ان یستقی صده و دیگر در نمی از طلق تمام راس و بیلی نیامده اگر چه چنان سنت  
 و از سیاه خواجه است و جز نسک و وقوع آن از حضرت نبوت معلوم نشده آری نو مسلمان را امر با لباس  
 شعر فرموده و در او بدان شعر راس است نه شعر ریش اگر چه در کفر و بیدیه است و حدیث و اردو  
 حلق راس ضعیف است و دیگر در اکرام خوب ماکوله و لیلی صریح نیامده احادیث نمی استنباط از طعم  
 سخوآن اشارت می کنند بسوی تحفظ از امانت غله و حدیث اگر کما الخبز لا اصل له است و گاه استفا  
 حرمت اطعمه از حدیث لعن اصابع می کنند اگر چه فی جمله بعدی دارد و در نمی از ترک لقمه براس  
 شیطان تمییل است از برای تشریف و اکرام لقمه ساقط از دست انسان و دیگر تنخی در مجالس اجزای  
 اهل فضل جائز است بر لیل فاهنخی فیقسم الله لکم و اقامت پس بنا بر محبت و سر و ثابت چنانکه  
 با فاطمه علیها السلام میکرد و اما بنا بر مجرب و تعظیم پس مضموم احادیث عدم جو از اوست و بعضی اهل علم آن را  
 و اصل آداب سزا ساخته اند اما شو کافی رحمة الله تعالی از قیام برای مجرب و تعظیم مطلقاً منع نموده و هو اکثر  
 انشاء الله تعالی و دیگر بر سیدن دست و پاوتن و میان هر دو چشم بر وجه وارده در احادیث جائز است

و قیاس بران خوب نیست بلکه خوف آنست که در بیعت افتد و بیک در اعراف متعارفند و اتمه  
 در اعراف و تخلفانند و مآئب از سفر حج و غیره و اجتماع اهل بیت در مسجد یا مسکن قول فصل  
 آنست که اگر این اجتماعات خالی از منکرات شرعیست جائز و اگر متکلف است بران ناجائز مثل  
 لغنی با صلوات نظر یا غیر حضور با ده وادارت آن و در حریم اشتباه رود و استبراء اذان واجب  
 و بیک تصویر جاندار کشیدن سخت حرامست بهر نهج که باشد اولی که کثیره طیبه در تشدید تحریش وارد  
 شده و ذی از تصویر کشنی مختصست بچوانات و حکم تصویر احوال اوست اگر چه صورت بین بر صلوات یا دیگر  
 انبیا و چرانا باشد و قرام عائشه دلیل بر تجویز صورت نیست بلکه تصویر بر صورت حرامست بهر حال و هر که  
 آنرا فراموش کرد وی گویا انکار بر منکر کرده و با ستمانت وی پروا نیست و بیک آنکه گفته اند که تحریم مطبق  
 سماع با جماعست این قول صحیح نیست بلکه دلیل بر خلاف آن قائمست و اخبار و آثار بسیار  
 در جوازش وارد شده و در حرمت معازف و آلات لهو و لعب خود سخن نیست مهند اتقی گشت  
 که اوقات خود صرف این کار نمی کند و نه انگاری کند خصوصاً درین زمن سیئات سماع سلف  
 مشتمل بر ایات ذکر حرب و ضرب و بدح صفات جود و کرم و شجاعت و ضیافت بود و تشبیب  
 بند کردیار و مواضع و وصف انواع نعم می کردند قصائد سبیه معلقه و نحو آن غالباً همین حالتند  
 و امروز آشتمالش بر ذکر قدود و خند و دلال و جمال و بجز وصال و غم و شرف بلکه تنگ و  
 کشف و معاشرت عقار و خلق عذار و وقار باشد فاین هلاک من ذاک و بیک پوشیدن جامه  
 سرخ بخت مردان را حرام نیست حله حمراء از همین جنس بود و نه مخطط چنانکه ابن قیم روح گمان برده بلکه  
 هیچ لون بر رجال محرم نیست خام باشد یا پخته و زنان را همه ملوین درستست و استعمال  
 خود از نعل نبوت ثابت شده آری سرسرخ که از عصفق باشد حرامست بر مردان و بیک هر حیل که بخیر  
 رساند خواه آن را در بیع و شرازشند یا در غیر آن حرامست مگر حیل که شرع بدان وارد شده  
 مثل ضرب بشکال غرض که حیلها مقصودست بمورد و قیاس بران جائز نیست تا سخت مردم در  
 حیل کار تا آنجا رسانند که نمیز شرعیت در نفعه رای حیل گردیده و نفعی با الله من جمیع ما کرده الله

و دیگر هندوی حرام نیست چه ز زائد و برابر اجرت ابلاغ است نه بر عین نقد و احتیال در جوازش  
 غیر ضرور و خصوصاً درین عموم بلوی و کراست هندوی همین جهت است که منفعتی باین قرض می کشند  
 یعنی ایمنی از خطر راه و نزد اشترط این منفعت شبهه ریاست پس چرا شرط میکند و دیگر ربنا خواجلی باشد  
 یا خفی محاربه است با خدا و رسول و تحریم ربای فضل از او می سد ذرائع باشد و بیج حلیه بنفست  
 ربانیست بلکه اعمال است بر عمل او و دیگر هر چه در آن ورش را حاضر است حیل باشد یا تعدیق یا وصیت  
 یا وقت باطل است شرعاً با دلالت خاص و عام نیست و همین از برای وارث بعد از نزول فرائض  
 شرعیست و در مسئله عول و وقول است شوکانی روح بسوی هر دو رفت لکن آخر بیل بجان شبوت  
 عول نموده و دیگر چهار شرطهاست اگر دست بهم داد جهاد است و رنه فتنه باشد و جهاد فرض کنایت  
 برای اسلام و بعد از آن ماد و پدر باشد با اخلاص نیت در اعلا کلمه خدا و از کشتن زنان و  
 کودکان و شیخ فله و امثال ایشان نمی آمده تپیش از جهاد و دعوت بسوی سیکه از خصمال  
 لازم است و آن قبول اسلام است یا چیزی یا سیف و دیگر رضاعی که اقتضای تحریم می کند بیج خودت  
 نه کمتر از آن و مدت رضاع و وسال است پس بس و در ثبوت آن سخن زنی و احادیس می کند کیف  
 و قد قیل و دیگر آیات داروه در زیادت و نقصان عمر متعارض یکدیگر نیست هر یک را محل صحت  
 و از اسباب و رازی عمر است صله رحم و تضاد و گونه باشد سملق و بیوم و دیگر اتصان با میان  
 در حالت تمکین بشرک ثابت است لقول تعالی و صایون اکثرهم بالله الا وهم مشتمکون و این  
 دلیل است بر اجتماع شرک با ایمان و شرک کبر کبار است و غیر مغفور پس در این شرک می توان گفت که  
 صایون اکثرهم بان الله هو الخالق المرازق الا هو مشرک بالله بما یعبده من الاصلنام و غیرها  
 و اهل تفسیر را در آیه مذکوره دو ازده تاویل است اینکه نوشته ایم ارج اتوال است و الله اعلم و دیگر سفت طیفه  
 بودن زمین مسلم است بنص کتاب و سنت و آنکه در هر طبقه ازین طبقات اداوم و خود اتم اند مثل این طبقه  
 ظاهره پس جزا اثر این عباس که متر دست میان صحت و ضعف سناد و متن دلیل و دیگر بران موجود  
 نیست و اثر صحابه در اثبات بچو اعیان اثر سه نازد تا آنکه مرفوعی صحیح بیاید و رفع اشتباه فرمایند خوش

در امثال این مسائل از باب علم لا ینفع جهل لایض باشد و یگر حلال مین است و حرام تین میان هر دو  
 مشبهات است و در تعیین مراد مشبهات اقوال بل علم تخلف آمده و حسن بیان درین باب  
 تقریر است که در دلیل الطالب مرقوم است مقام تنسیع ذکر آن نیست فرجده و یگر است مجرد اسکا  
 را حدیث نفس مغفور است مادام که از زبان نبر آورده و بموجب آن کار نگذرد است هر حدیث که باشد  
 و خواه است مقدر شود در نفس یا زد و بگذرد و خواه کوتا بود یا دراز و خواه دیر یا نید یا شتاب رود و خواه در  
 آن بر نفس سیرع باشد یا بتر اخی غرض که این همه احادیث باقسامها و احتمالات انواعها مغفوست و  
 تفصیلی که درین باب کرده اند دلیل مساعدت آن نمی کند و یگر بنا و اسلام بر پنج چیز بوده یعنی هر یک  
 ازینها ستون دین است و نا همه با فرا هم نباید اسلام تا تمام است پس اتیان بهر واحد بر وجه مجزی  
 بدون احتمال در صورت واجب شرعی لازم است و هر که کرد و ناقص کرد وی گویا آن را نکند و اگر جاهل  
 از وجوب اتیانش بران حجب و نمی داند که آفتوتنش لازم است امید است که معذ و رافتد و نه تارک  
 نماز عباد و مصلحت بقصان ارکان و نحو آن در حقیقت کافر و غیر آتی بما مور به است و السلام و یگر تفسیر  
 نبوی از برای آیات و احادیث صفات بچو ————— قبض ارض و سما بیان  
 سبابه و ابراهام و کشف ساق روز حشر و قول جنم هل من هن ید و نحو آن همه حقیقت است مجاز است  
 سلف درین باب جاده ایمان باورد با توفیق سپرده اند و خلف تبع ایشان در واژه تاویل کشاده  
 و حق همانست که سلف بران گذشته اند و دلیل بر وجوب تاویل نیامده و اگر نیک بشکافی دریابی که تاویل  
 نوعی از تکذیب است هر که ما را تنزیه بار تعالی آخوسته همان این صفات را با مظاهر ساخته و تشبیه کار  
 سفها است و تعطیل حرف اهل رای و اقرار با بیان و ادراک آن بر صورت مرید و آورده سلیقه اهل بیان است  
 و همه صفات را درین باب حکم و ادب است و یگر مسلمانان که درین دیار سکونت دارند در امان هستند و  
 کفار و متعرض جان و مال آنها نیستند حکم متناهن دارند آنها را گرفتار مال شان نبی رضای شان  
 بغصب یا سرقه یا مانند آن جائز نیست که ستم کنند رست چون آنها متعرض جان و مال مانیستند  
 فغبن اسحق بمکارم الاخلاق عنهم لکن و یگر مسلمانان که از دیار تسلط آنها خارج اند اگر درین دیار

بی عقد مان آمده مال شان بخصب یا سرقه بر آید اگر فتنه خداوند است از خیال این  
 که اگر سستی بطریق قرض از کافری چیزیست بگیرد و روی او ای قرض واجب است آنقدر که نام نیاورد  
 و اگر قصد او ای قرض دارد لکن اولاً سینه نشد و فروخته درست آید نه این میله از برای گرفتن  
 قرض سودی از کفایتین و یاری تواند شد لکن از کاسب آن از قرضی بیدست و سود هم و کجایی  
 لفظ سفر جفا که چنانکه بعضی فقرای کنند سنت صحیح بان و از گذشته بکامل عقل و دل است بخوانند  
 آن بر بنام بر بر نام و کلامه ذکر الاهی بر وجهی باید که مناسب نیست مسلم تعلیمش باست و سود و بصدقه نشاء  
 که نشاء نشاء و آن کلمه طیبه لا اله الا الله است و آمده که این کلمه افضل کلام است بعد از تکرار این  
 سنت گذشتن دست بیدست زدن یعنی چه و چون اندامه گفتن با نوسنت بود چون حق  
 بخوان سزودن چه نوسنت خواندند ذکر بدون جمله مفیده عمل باشد و دیگر روز روشن از بر  
 در و شریف و زمان بدون تحریر تمام لفظ جمله عبارت اصطلاح جمع انانی علم است ساختن  
 و لامضای تقریفی اصطلاح هزاره و خطوط و رسوم این چندین کرده اند و مقصود بیان قصه رسول الله است  
 پس این شایسته آنکه نزد مردم و رعوب بران آنچه در خود تکلم است بران تفه و فرمایه شایسته  
 صلیم روح و حق و بخوان صلی الله علیه و آله و سلم و رحمة الله و رضی الله عنه بگیرد نامی از این تلفظ  
 در میان نیست و لکن بلیله بر کراست از فر و ابتداء و قصر با وجود حصول فهم مراد و اولشده و خود  
 این کنایات در سنت صحیح ثابت است و دیگر ستودن زنده تقریظ است و ستایش مرده که من اگر این  
 وح راست است جانز باشد بهر وجه که بود خواهد بلسان یا به زبان چنانکه در او آخر کتب می کنند و اگر  
 نداشت و در تائید خلافت سنت منوی غنیست و اصولی با و از کما رجوع ما خذ این نقشه  
 میشود و درین عصر اگر این رسم را یکی از پائیند از مردم باشد از الله تعالی بر او بطلب مفسد  
 بسیار در دین و دنیا می کند اللهم غفل و دیگر سزوات شده و حقیقت همان است که قصد و عمد بود  
 و هر چه توار گذشته و مضمون یکی همایه مضمون دیگر است و واقع شده هم سرقه بران صادق نیست و  
 هیچ سخن ان ازین توار محفوظ مانده است الا من عن عمره بلکه با بر و با شرکامل را بنا بر کثرت حفظ

و تداول مسانی و معانی این حالت بیشتر دانگه میشود و قاصر و ناقص را کمتر دست بهمی و در دست  
 حال سرفات کلامیه و در هر دو صورت محمود و مذموم موجود است و ماخذ این نام که فیصل بیان او است و  
 سخن خواهد نظم باشد یا شعر ملک صاحب سخن است مثل دیگر اموال او و معصوم است بجهت اسلام که  
 نمی رسد که دست تعدی دران بنی طبیعت نفس سخور دراز کند آری سخن و رفتار است بهر که خواهد  
 همه نماید و عطا کند یا نفعی از ان در نقل و عقل نیست و دیگر اقا صیص اولین و آخرین از انبیا و رسول  
 و اعداد این حضرات که در قرآن مجید و فرقان حمید وارد شد تحقیق آنست که لفظ لفظ خداست  
 و معنی معنی آنان نه آنکه مسانی و معانی هر دو بعینه از قائل است بلکه نظم قرآنی مجرد حکایت آن معانی  
 در پیرایه کلمات ربانی است فارغ از شکل و صفا مطلع الهلال و دیگر در حدیث نفع  
 خطا و بیان از است اسلام مقال طویل است اما جمع طرق و روایاتش قاضی است بآنکه حسن بغیر  
 باشد و این تم حدیث حجت است در مانحن فیه پس مدلولش صحیح و ثابت است و این هر دو امر با اگر  
 نگره ازین است مرفوع باشد انشاء الله تعالی و دیگر در مقرر ارواح بعد از موت بهشت مذیب است  
 ارجح آنست که جانهاے مومنان در علیین است و جانهای کافران در سحین و مواضع دیگر مختل و  
 شیاطین مستطه بر انسان بعد از موت آدمی ظاهر آنست که در جای دیگر که اخوان ایشان از  
 شیاطین می مانند میبوده باشند اما دلیل برین حکم در مرفوعی نیامده است و دیگر اسلام انقیاد ظاهر  
 را گویند و ایمان اذعان باطن را و احسان تزکیه دل و تصفیه اندرین را اول را شریعت دانند و ثانی  
 را طریقت شناسند و ثالث را سلوک و تصوت و معرفت و تحقیق خوانند و کبیل سنت صحیح بر سر است  
 و محصول و مدلول هر واحد معلوم پس هر چه از انها موافق ظاهر کتاب و سنت است آنرا بدانند باید که  
 و هر چه فهم آن بدالتمی از هر سه دلالت مطابقت و تضمنج التزام یا دلالت النص و اشاره النص است  
 ما ثور و قبول از سلف صحیح نیست اتفاقا عدا از ان بهتر است از انهاض برای آن و کیف که معیا جمله  
 ظاهر و باطن اول سنت و نصوص کتاب است پس پس هر چه درین هر دو میزان سره آمده است  
 و هر چه کاسد نمود کاسد است و اول احسان در سه اعلی دارند از اول ایمان و اسلام بنا بر آنکه جامع هر

بوده اند و صد و کرکات از ایشان منصوص حدیث و قرآن است اما در اختیار ایشان نیست و کشف این  
 جماعه و امام این عصا به منامات ایشان محبت شرعی نبود و دیگر مال کتب نیز درین بطاقتامی اخبار  
 حرام است و اخبار نگار کمال باطل و وجود این حرمت و بطان در اخذ این مختصر مذکور فرجه بلکه اگر  
 پرچه اخبار سراپا راست گفتار باشد تا هم خالی از کراهت شدیر نیست و با یکدین و سایر بیست است  
 اگر حرام قطعی نباشد باری درشت تبه بودن آن شک بر بنا قواعد اسلام نیست اللهم احفظنا و کرم  
 چنده دادن در مواضع اباحت و اجرائز است و از باب تعاون بر بر و تقوی است اگر طبیعت نفس  
 بدون اگر او اجبار باشد و در اخذ آن بشدت و ملامت بر تارک وی از او وی معاونت بر اثم و  
 عدوان است و در صورت آن حرام چه هرگز مال هیچ مسلمان احدی را بدون طبیعت نفس و  
 حلال نیست بلکه معصوم است اگر چه عصائی یا سولگی چنان باشد از اکل اموال باطل نمی آید و دیگر  
 زیدید و فرغ خفیه اند و در اصول معتزله دلیل داند بسوی تفضیل و مانع اند از دست صحابا پس چنانکه  
 اهل سنت و جماعت لب بکنفیر این هر دو نگاشوده اند همچنین احدی بکنفیر ایشان صحیح نموده اللهم مگر  
 آنکه ضروریات دین را انکار کنند و در نه مجرب و بخت زیدیت دلیل کفر بواج نیست ملوک و ائمه زمین  
 کیش داشته اند خدا رحمت کند بر امام ابن الوزیر و سید بن امیه و علامه شوکانی که این هر سه مشایخ  
 سنت و مجتهدان مطلق مذهب زیدیه را اصولا و فروعا در کولیف خود از پنج برکنده اند و دین خالص اسلام  
 را که اتباع کتاب عزیز و سنت مطهره است و جمعی تنقیح و تصحیح و ترجیح فرموده که جاهدی را مجال انکار و  
 مبتدعی را موقع فرار و دست نماند والله یختص بر رحمته من یشاء **ع** اذا رضیت عنی کراه  
 عشرتی **ع** فلا زال غضبا ناصی **ع** لتمامها و دیگر حدیث تعیر در اسلام به است طریق مروی گشته  
 و غالب طرق اضعیف بلکه کمتر از آن است اما مجموع طرق خود منتقض است از برای استدلال و  
 حسن لغیره است و الفاظ مختلفه دارد و در آن ذکر چهل سال و چنجاه سال و شصت سال و هفتاد سال  
 و هشتاد سال و نود سال و صد سال آمده و اثبات فضائل و رفع نقائص هر عدد مذکور شده  
 تفضیل از ماخذ باید جست و دیگر موتی را در بر پنج چند حال است یکی سوال منکر و یکبار از رب و نبی

درین دوم فدا بیا نیمی بهمان وقت از دستم عرض اعمال یا بودی چهارم عرض مقدر در  
 صباح و سواجران را این باب خیلی وسیع است تا کتب معتبره این فن از نظر مومن نگرد و وقت  
 بر جبهه استند فدا شراست اما طلبه این علم کمتر اند با آنکه مسلمانان بسیار اند و غفلت از دریافت  
 حالات عالم برنج و معاملات آنجا مانده بزرگ را بنده شک ساخته و در گویا طلب انداخت از  
 برکات اسلام محروم گردانیده است گویا خود بعد ازین خانه فنا دار بقای نیست و در مطای  
 آن فی الجمله ضعف عقیدت است بمباد و رجوع است سوی در اسلام و کچیز حقیقت فریست  
 آنچه متحقق گشته همین قدر است که این صنعت مخلا اشیاء محروم است و صاحبش مغرور و مرده بشیاطین  
 می شود و در زوال بیان خود مجبور است و کمتر است که اثرش زوال پذیرد و عود بجانب اسلام  
 دست بهم دهد و اصل این عمل متصل است بشیاطین عبد سلیمان علیه السلام و یکسر سیزدهم را که  
 یکی از دراک نجیب مقرر داشته اند آموختن آن و بجا آوردنش حرام است بر مسلمان و از اوصاف  
 مجرّمه سحر سازی است و هر چه بدان معلوم کنند موهوم و منطون است گویا بعضی احوال مطابق تعلق  
 باشد که لا یعلم الغیب الا الله و در کفر که مقتدر است اوست خود هیچ شک و شبهه نباشد و گویا  
 در کشف و بیضاوی و دیگر تفاسیر که احادیث فضائل سوز نوشته اند غالبش موضوع بی اصل است  
 و اقل قلیل ثابت و بنا بر ایدش بر تسایل در اخبار فضائل اعمال است که چشم و گوش بند کرده  
 بدان آویخته اند و در علوم است که احکام شرعی متساوی الاقدام است فرقی در میان واجب و  
 محرم و سنون و مکروه و مندوب و فضیلت آن نیست و دیگر زبان دگر و کان را بر تلاوت قرآن که  
 اجر عود است اگر چه معنی آن نمی خند و براه فهم معانی اجرامضا صحت نقد و ثبوت باشد و وسیع عمل  
 قیام بر اینیه اسلام بزرگتر و فضل و اجاز تلاوت قرآن نیست تا ملی گویا بزمیان است با صاحب کلام  
 و بعد از آن کثرت در دست پس پس آنچه متصل است از دیگر آثار ماثوره و دیگر معتبره در تفسیر  
 کلام الله حقیقت شرعی است پس تفسیر مرفوع بالاتر باشد بر همه بعد حقیقت انویست بعد از فصیح  
 سپس شعر و سخن سواد و دیگر تادیب بهال که در عرضش جردان نامند در مواضع خاصه از سنت منظر



شایسته شده ز علی العموم پس حق درین باب اقتضایست بر ثابت از شارع و قیاس و ادیان گنجایش  
 نیست بلکه خود وقوع این تاویب ثابت را نیز تلافی قیاس و ادیان است گفته اند اما چون شارع  
 علیه السلام بر خلاف عموماً نصوص خویش در مواضع خاصه سلوکش فرموده ما را بدان ایمان آوردن  
 و بران اقتضای فرمودن واجب است و بجز مجموع آیات منسوخه هیچ آیه مستند اکثر و نزدیک بعض  
 اند ازین هم کمتر و کل و مجمل احادیث منسوخه و حدیث مستند اکثر و نزدیک بعض محققین ازین هم کمتر  
 و مواضع متفق علیه اهل علم از اینجمله است و در بیان آیات را باقیانصد و احادیث را تا بمیدین رسانیده اند  
 و کار بر عباد اسلام دشوار ساخته و این منسوخات مرقوم است و راخذ این مختصر و دیگر رقی بالفاظ  
 کتاب و سنت و لغت عرب که معانی آن مفهوم است جائز است بلاشهر و بشک ما دام که مشتمل بر الفاظ  
 شرک و کفر نبوده و تا تم معنی عند است و صده الا وفاق و تعلیق النعا و یذ و اما استعمال جبراً هر  
 آن گانه و جز آن لمیس تعلیق و اکل پس اگر از براسه معاجی بشما و تطلب حاذق است حکم تراجی  
 دارد و تا وادی جائز است اگر چه تفویض انشئل است و اگر حکم نجوم بنا بر قمر اعداد و جلب منافع موهبت  
 پس زنده گردان نباید گشت و روایات مرویه در فضائل جواهر همه بیچ و پا دهنده است و اوست او همین  
 طلبیان بیار باطن اند و احدی از عافیت شماران اهل حدیث و دیگر شعور موق بقابل  
 و حاصل نیش و زاری و تسلیم خود و شنیدن سخن ایشان را ثابت است با و احوال غیرت سطره و کلک این  
 حالات مقصود اند بر او و خود بقیاس علی به امور دیگر نمی توانستند و چنان استوار و استعانت از  
 تقابل برین سماع و شعور قیاس از الفایده دلیل بی شعوری است از مدارک شرعی و کیفیت استلاله  
 اسلامی و آمده که میت جواب سلام از می گوید و دیگر زیارت تمبرسون است بلاشک و بشبه و بدان  
 امر آمده خصوصاً زیارت سید المرسلین و خاتم النبیین و شیخ الزینب صلی الله علیه و آله و سلم و دیگر صلح  
 و حق کسیکه موجود است در آن بلاد و بقصد خویش انشاء سفر از براسه این کار کرده و منافع دنییه در  
 زیارت طلب بسیار است از زهد و در دنیا و تربت و آخرت و دنیا از برای میت و واقعات بحال و و غیرت  
 بحال خویش و احادیثی که در فضل زیارت نبوی آمده با قطع نظر از آنکه همه همیشه آن ضعیفیه است که با موضوع

یا شاد است و غالب الفاظ وی همین ذکر زیارت و ثواب است نه امر به سفر کردن از برای آن  
 و لهذا سلف این سفر اختیار نکرده اند و مقصود فرمالال و نحو آن ثابت نشده بلکه هرگز اجزای خود یا آن  
 که بیشتر بهرینه شده وی غالباً مشتمل از برای سبب شریف نموده و زیارت و ران عطوی است  
 و باین طریق نزاع از میان بر میخیزد و روایات رطب یا بس این باب باهم توافق و مستطابق می گردد  
 و الله اعلم و دیگر جناب نبوت صلامه قرن را بخیریت ستوده و همین قرون سلف این است  
 در اسوه و زمانه تا بعدش هر چند خالی از خیر نبوده اما شرف و ران غلبه داشت و این قرون را تحت  
 نموده اند و در همین قرن صحابه از بعثت نبوت تا موت آخر ایشان یک صد و هشت سال است  
 قرن تابعین از صد و یک تا هفتاد و سال و قرن تابعین از رمن مسطور تا دو صد و هشت سال است  
 احوال تغییر شده و غربت اسلام آغاز شدن گرفت و فلاسفه سرا بس خود برداشتند و اسلامیان عقل را  
 با عقل آینه کنند و رشد آنچه شده و اگر در بعضی روایات ذکر قرآن را بیع آمده سندش ضعیف است بحدت  
 نمی آید بحدت تقلید و نحو آن بعد از منتهی همین هر سه قرون مشهورها با بخیر خلیل اند از صرافت دین و  
 محضت اسلام آمده و دیگر نفل نبوت را خواص منافع ثابت کرده اند و در اثبات آن بهجوش و خاشاک  
 رای و روایت آورده و حمل درین باب تبرک است آثار صاحبین و لکن این مسلمه مقصود است بر  
 ماورد بقیاس نمی آرد و علی الخصوص که آن نفل نقل محض بود نه اصل تخصیص نفل بی سود است بلکه  
 ع نسبت هر چه بگذارد رسد گل باشد و صاحب عقل سلیم می داند که آنچه از اتباع صاحب نفل  
 دست بهمی دهد از مجرب و بسیدان پاپوش و بر سر گذار شدن آن میسر نمی آید چه در کار و بار ایمان  
 نجات اخروی بردین پرستی است نه بر اثر پرستی نفل باشد یا دستار سوی سر باشد یا رشته پیمپار  
 تو تا که گوگردان را پرستی + بگرد کار مردان گردستی و دیگر احادیث متعین بهادرا حکام  
 همانست که بصحت رسیده باز آنچه حسن است باقسام خود بر وجهی که در اصول حدیث متعین شده باز  
 ضعیف بهتر از رای قولیت و چون احکام اسلامیة مستادی الاقامت است اثباتاً و نفیاً پس  
 قبول ضعافات و فضائل اعمال مطلقاً بدون کشف از حقائق اسانید مومسانید بے دلیل و غیر مقبول است

و دیگر خصمی که موجب ظلال عرش است و احادیث صحیح و حسن و ضعیف بدان وارد گشته و حفاظت آن  
 کج و نقد آن پرده است نبود و در خصوصت نیز سراسر این خصال در ماخذ این تقصیر اول خود مذکور است  
 آری اینها بخت خصلت باشد امام عادل شایب ناشی در عبادت مردود است بسمه بگردد و دستار  
 یکدیگر محض براسه خدا خائف از خدا نزد خواندن زن صاحب منصب و جمال <sup>بپوشد</sup> محض صدقه همین از  
 شمال تا اگر خدا در خلا بکار و در بعضی احادیث دیگر ذکر شش خصال دیگر نیز آمده و دیگر خصال کفره  
 ذنوب متقدمه و متاخره زیاد برسی خصلت است بعضی در طهارت و بعضی در نماز و بعضی در تائب  
 و بعضی در نماز چاشت و بعضی در قنارات بعد صلوة جمعه و بعضی در نماز تسبیح و بعضی در فضل صوم  
 و قیام رمضان خصوصاً عشره اخیره و صوم یوم عرسه و اهل مال از ایلیا و حج خالص نماز در مقام  
 ابراهیم علیه السلام و دیدن خانه کعبه و فضل آخر سوره شتر و تعلیم قرآن با واد و فضل تسبیح و تکبیر  
 و تملیل و فضل غز و رباط و ادب و قنوتی و سعی در حاجت مسلم و ترغیب در ازاله الفحشاء و الزاویه  
 فضل مرض و غربت و فضل مصافحه و عقوبت لبس و طعام و زنده ماندن در اسلام و دیگر بعد از  
 انبیا باریکان اسلام دانستن حرام و مکروه و مشتبه و اجتناب از مشتهات بنا بر حفظ از وقوع  
 در حقی که عبارت از مشتهات است ضروری است از ضروریات اسلام بعضی از آن در اکل است  
 و بعضی در شرب و پاره در لباس و برخی در وطنی و در واهی آن در مالا بینه کتاب التقوی را  
 از برای بیان این مسائل عقد کرده و اکثرش صحیح است و دیگر طلب روزی حلال فرض است  
 بعد از فرض و بهترین کسب کار دست خود است و او علیه السلام عمل بدست خویش می کرد و زره  
 می ساخت و ابراهیم علیه السلام بزازی می کرد و عیسی بنجار بود و دیگر غالب صحابه تجارت بودند انصاف  
 کشت کاری می کردند و مهاجرین غله و جامه می فروختند و اوقات حدیث را نیز فرمایند و واقع تجارت  
 در اسلام مذموم است نزد وجود اسباب و شروط آن سهل ادلکم علی تجارته نفعیکم من عذاب  
 الیم و دیگر ربا حرام است در بیع و قرض و کبیره البیت از کبائر مذکور متشکاف باشد و اخذ و جرآن  
 محاربت با خدا و رسول و ربا و گوناگون است یکی ربا نسیم که نقد را بنسبه می فروشند دوم ربا فضل که

اندک را بسیار فروخت نمایند و دیگر شکر کلام موزون است حسن اجتناب است و بیجا و بیجا جناب نبوت  
 مثل بمصاریع کرده و در یک نوبت تا صد شکر شنیده لکن بیشتر اضاغت وقت در آن کرده باشد  
 و در شکر است و بعضی بیان سحر بود و دیگر ریاضت و سبب ثواب عبادت است و خفی است از  
 در سبب نخل و قالیق آن از کتب سنت مطهره و کلام صوفیه صافی در ریاضت می تواند شد و دیگر  
 غیبت یعنی غالباً عیب کسی گفتن هر چند موافق نفس الامر باشد حرام است و برابر خوردن گوشت  
 برادر مسلمان خواه در دین او گوید یا در صورت یا در سیرت یا در نسب یا در جسد یا در حرمان و نیست  
 نیست مگر در گفتن شخص معین اگر اهل شهر را بد گوید یا مظلوم فریاد ظالم کند غیبت نباشد و دیگر  
 نمید یعنی سخن سیکه دیگر رسائیدن که موجب ناخوشی با هم آنان باشد حرام است  
 سخن چین را تو انم چاره کرده که تا من خود گویم او چه چینی و ولی از منفردی نتوان بر آمد  
 که او از خود سخن می آفریند و دیگر کسی را دشنام دادن خواهد زبان باشد یا اشاره سزا ششم  
 یا بر وی دست یا مانند آن سخن است و کشتن بوس کفر و خندیدن بر روی کسی بر طریقی است  
 هتک حرمت او باشد حرام است و سبب در صد و بیست و خندیدن که صبح باخت نفس  
 درد و با خندیدن و آنحضرت صلوات فرمود حرمت مال و عرض مسلمان مثل حرمت جان است  
 و کبیره گفت که خدا ترا چه قدر حرمت داده است لکن حرمت مسلمان از تو زیاد است اما مردم در  
 کار اطلاق عنان کرده اند گو یا این شریعت را منسوخ پیدا داشته و دیگر دروغ علی الاطلاق حرمت است  
 و شهادت زور را برابر شرک نهاده اند مگر دروغ از برای مصالح میان دو کس یا برای اضاغ  
 اهل خود یا در مقام ظالم رواست و تعریفی بهتر است از کذب صیغ و بی حاجت تعریفی هم کرده است  
 و دیگر هر که حکم موافق قرآن کند حق تعالی آن را کافر گفته تفسیه و مناقشه که در میان افتد ارجاع  
 آن بشرع واجب است شرع بهر چه حکم کند خلاف طبع باش آن را تطبیق خاطر باید پذیرفت کرده  
 گرفتن آن کفر است بلکه ستادیم از کفار شرع و رضا با حکام ظاغرتیسه و لایة امور که برخلاف شرع  
 باشد نیز همین حکم دارد و دیگر عیب تکبر کردن و نفس خود را بهتر شتر کردن از دیگران و غیر را خفیه دانستن

و داشتن حرام است اعتبار خاتم راست و خاتم معلوم نیست که چه خواهر بود سعی فرمایند مراد  
 داناس مرشد شهاب پدوانداز فرمود بر روی آب نیکی آنکه بر خویش خود بین مباش و اگر  
 آنکه بر غیر بین مباش و دیگر تقاضای ناساب حرام است و همچنین تکاثر خیال و جاه عربی را بر عجمی  
 عجمی را بر عربی فضل نیست مگر تقوی آن اگر صلوات خدا بر او اتقا که نفس است و محل نزاع و بجز  
 تقضاة و اهل اقتاد و علماء و خواتم را از رزق از بیت المال باید داد و برون یعنی بقدر کفایت با  
 تا اجرت بر عبادت که ناجائز است لازم نیاید و دیگر حره را سفر کردن بدون محرم یا زوج جائز است  
 و نزد فقها کتبی و ام ولد را جایز است و خواتم با اجنبیه حره باشد یا داده حرام است و دیگر غلام و کنیز را  
 عذاب کردن و طلاق در گردان انداختن و زیاده از طاعت کار گرفتن حرام است آخر وصیت نبوی  
 این بود الصدقة و ما صلکت ایماکم و دیگر تراشیدن ریش که از بیضه کم شود حرام است و اگر  
 از طول و عرض زائد بر آن جائز و چیدن موی سفید از ریش و نخوت آن مکروه و گذاشتن ریش و  
 تراشیدن بسلت یعنی پست نمودن آن و ناخن و موی نیل و موی نهانی سنت است و دیگر در آن  
 بحام مردان و زنان را جایز است لکن با پرده و از ار و بدون کشف عورت و دیگر امر برون و  
 نهی از منکر واجب است بر هر فرد و از افراد است بمقدار قدرت منکر را بدست تغییر دهد اگر نتواند از زب  
 منع کند و اگر این هم نتواند یا سفید نماند بل مکروه دارد و گفته اند که اول کار امر است و دوم علما  
 و سوم کار خانه و صحبت اهل منکر ترک کند فلا تفعد بعد الذکری مع القوم الظالمین و اگر اقتدار  
 هم نکند در وبال آنها شریک باشد هم در دنیا و هم در آخرت و دیگر بی نی السد و بفض نی السد فرض  
 اهل عبت و کفر را بدل دشمن باید بود و اهل سنت و تقوی را از اول دوستی را آدمی روز قیامت  
 همراه دوست خود در دنیا باشند ان کان خیرا فخره و ان کان شرافا شره المراء مع من احب  
 و دیگر شکر محسن کردن و مکافاتش بران نمودن تحب یا سنون یا واجب و انکاش و کفران نیست  
 معصیت و حرام است هر که شکر بنده نکند و شکر خدا نکند و شکر صید مزید است و تیب عبید و دیگر نشستن  
 در مجلس علماء و صلحاء افضل است اگر مسیر شود و در عبادت بهتر است مراد با علم و صحیح گفته است که تشنه

س

کتاب و سنت و عفت از هوی و عیبت بود و دیگر خالی بودن مجلس از ذکر خدا و درود بر رسول خدا ص  
 کرده است و کثرت نصیحت کثیر التصدیق احق مردم است بقرینت و اسعد الناس است بشفاعت رسالت  
 درین شیوه اهل حدیث پیشرو طوائف مردم اند و دیگر مردان را تشبیه بزنان در صورت و سیرت و  
 زمان را تشبیه بردان و نیز تشبیه بفساق و کفار در مواسم و عیاد و مراسم و نوح آن حرام است و همچنین  
 دوست گرفتن اهل کتاب من تشبیه بقوم فحشو منهم و من ینق لخصه منکم فانه منهم و دیگر  
 حق مسلمان بر برادر مسلمان شمش چیز است عبارت یعنی بیارسی و حاضر شدن در جنازه قبول  
 دعوت و سلام تشبیه عاطس و نصیحت کردن در حضور و نمیت و در سلام واجب است و دیگر کبار  
 را سه وجه است یکی ابر کبار و آن کفر و شرک است بخدا و قریب آن مقام را باطل است درین امر بقصد و در قتر  
 شده اند سه جنگ بقصد و دولت همه را عذر سینه چون نمیدانند حقیقت راه افسانه زدند و در مقام  
 حقوق خالصه عبارت یعنی تمام نمودن بجهان و مال و آبروی مسلمانان و این هر سه را یک حکم و یک پاداش  
 او تعالی حقوق خود به بخشند و حقوق بندگان نه بخشند س ساش در پی آزار و هر چه خواسته کن  
 که در شریعت مانع ازین گناهی نیست و ستم حقوق مشرک که در احادیث آمده مثل حقوق والدین  
 و قتل نفس سوگند دروغ و شهادت زور و دشنام زن محضت اکل مال یتیم و اکل ربوا و فرار از  
 زحمت و حجر کردن و فرزند کشتن و زنا بازان هسان نمودن دزدی نمودن در راه زدن و زنی بر امام عادل  
 کردن و دیگر هیچ فاسق حرام است بخص حق تعالی بران خشنماک شود و عرش عظیم لمزود و از اینجا  
 قیاس بر کافر سیتوان کرد که در چه در چه از حرمت و شناعت خواهد بود و دیگر هر که بر دیگر لعنت  
 کند اگر آن کس در خور لعنت نیست بر گوینده باز گردد الا انضی فواره لعنت همین معنی دارد و سب  
 صحاب کرام حرام است و عیظ ایشان نشان کفر و دیگر حقیقت خلاف شریعت نیست این حرف جاهلان  
 گویند بلکه همین شریعت است که در خدمت صلحاء است و شاخ ملت رنگ دیگر سپیدی کند و تعبیر  
 ازان در شرع بلفظ احسان آمده و این تریه فوق مرتبایمان و اسلام است بنص حدیث چون  
 دل از او بیزش و آمیزش تن و علم که با سوسی الوداشت پاک شود و زوائل نفسان ماره بر طون گردید

و از تو اسرار بانی یافت نفس مطهر گشت یا ایقنا النفس المطمئنة اسرجی الی ربك راضیه  
 صرضیه **س** زاهدیاد و موت شهیدان عشق بین بدکین مرگ را از زندگی جاودان رسد  
 طوبی لک از ملائک رحمت خور و بگوش **+** هر دم نای ارحمی از آسمان رسد نه چون اخلاص  
 دست بهم داد و شریعت و رحمت او با مغر گردید و ملاوت ایمان در اسلام دریافت و بشاشت آن  
 ساری در سینه تن و جان شد نمازش نزد خدا تعلق دیگر بهم رسانید و در کعبت او بهتر از کعبت  
 دیگران شد همچنین صوم او در کعبه او و صدقه او و عبادت او خیر او عزیزت قرون ششمه مشهوره با بنجر  
 و فضیلت محمدین بر اغیار بجهت همین قوت ایمان و اخلاص احسان است **س** تو کی بدولت  
 ایشان رسی که توانی **+** در جزین در کعبت و آنهم بصیرتیشانی تو را باطن نبوت از سینه صافی  
 صلی **+** بتجسنت و شش **+** صوفیه صافی ملت با جبهت وسیله بی کینه خود در ابدان کاشانه نور الهی  
 با یکدیگر در خرد و شرفراست صحیح در ریاضت شود ولی الله در قرآن شریف متقی را فرموده باقی همه  
 اولیا و شیطان اند و در حدیث علامت ولی چنین آمده که در جنتش خدا یاد آید یعنی محبت دنیا با  
 و محبت حق بیفزاید و هر که متقی و منظر نیست وی ولی خدا نیست ان اولیا و آة الا المنقون  
 نص است در محل نزاع و دیگر گفته اند که انکار خلافت ابو بکر صدیق رضی الله عنه کفر است زیرا که  
 باجماع صحابه ثابت شده همچنین قذف عائشه صدیق رضی الله عنها و فضل مرتضی بر صدیق **س** متبع  
 همچنین انکار خلافت فاروق رضی الله عنه کفر گفته اند در اصح اقوال چون کفر آنها ثابت شد با اشیاء  
 معاملة کفار باید کرد و کذا حکم اخراج و النهی و هم کلاب النار و دیگر قاذف عائشه بنا قرآن  
 که شهادت بر بلات و پاکدشته او داده و حکم او حکم مرتد است در خورد قتل باشد و دیگر تفضیل شیخین  
 بر مرتضی من کل الوجوه نیست بلکه محال است چه فضل علی در جهاد سیف و سنان و فن و قضا و کثرت  
 علم حدیث و شمیمت نسب و ختمیت حسب و زوجیت بتول قطعی است و همچنین در تمام اسلام  
 عمر کلاه فضیلت شیخین در تشبه بنبی صلام از جهت سیاست است و حفظ دین و سد باب فتنه و ترویج  
 احکام شرعی و اشاعت اسلام در بلدان و اقامت حدود و تعزیرات و نحو آنست که این هر دو بزرگ

2

در هیچ امری پیشقدم جمله صحابه کبار اند و همین است مقاصد خلافت کبری و اندک تقدیم ابو بکر و عمر  
 بر علی مجمع علیه صحابه جمله است سنت درین باب و دیگر تفضیل دو گونه است یکی آنکه مرتضی را بر  
 شیخین فضیلت نهند لکن در محبت شیخین و تعظیم ایشان در حق مناقب و مناقب اینها و امتیاع روش  
 و طریقه و تمسک بسنن ایشان بتقصیری از خود رضاند بلکه سرگرم این کار و راسخ القدم باشند  
 چنانکه اهل سنت با وجود تفضیل شیخین بر جناب مرتضی بوجهی که مذکور شد کمال رسوم عقیدت  
 و نهایت الفت و عظمت و اقتدای بقول و فعل و طریقه آنجناب دارند و این قسم از تفضیلیه خل  
 سنیان از خلافت ایشان با جمود اهل سنت در رنگ خلاف اشعریه با تاثریدیه است چنانکه  
 از قدماء اهل سنت و صوئیه برین روش گذشته اند مثل عبدالرزاق محدث و سلمان فارسی  
 و حسان بن ثابت و بعضی صحابه دیگر و چون تفضیلیه کسانی اند که محبت مرتضی و اولاد او و اتباع تنها  
 طریقه و کافی دانند شیخین و دیگر صحابه را بدین گونه گویند لکن با آنها سرکاری ندارند از تو لا و تبرا  
 هر دو بری اند این قسم بی شبهه مبتدع اند در اهل سنت باین عقیده احدی نگذشته و دیگر علماء اهل سنت  
 در حال معاویه رضی الله عنه مختلف اند علماء را و از انصار و متقشفین فقهار حرکات و جنگ و جدال و در  
 با جناب مرتضی محل بر خطای اجتهادی کرده اند و محققین اهل حدیث و اصحاب سنت بجمع روایات  
 صحیح در یافته اند که این حرکات و سکانات او خالی از شائبه نفسانیت و حمیت جاهلیت و تعصب  
 امویت نبود پس نهایت کارش آنست که از کتاب کبیره و بقیه کرده و فاسق بر قواعد اسلام  
 هرگز از اهل لعن نیست و شکی نیست که وی صحابی است و در حق او بعضی احادیث نیز وارد شده  
 پس از عن و سباب وی رضی الله عنه بی شبهه و مثل است در تواتر صلوات الله علیه و فی احادیث کثیره  
 غرض آنست بعد از آن اجماع فحیحی اجماع و من الغضهم فبعضی الغضهم و چون وی صحابی است شفا  
 رسول و عفو صاحب حق در حق اوست و کسی زیاده بر دیگر فاسق متوقع و مرجوست و بالقطع معلوم است  
 که بعضی صحابه در زمان آنحضرت صلوات الله علیه کبار شده اند و بجد و تدبیرات منزه اباب گردیدند مثل  
 معاویه که در مکر و مرجوم شد و مثل حسان بن ثابت که در قذف عاشره شریک گردید مگر آنحضرت صلوات



حکم بکفر ایشان و امن ایشان نفرمود و بگو در تحصیل علم منطق همیشه پاک نیست زیرا که  
از فنون آلیه است بچو حضرت و نحو آله هر چیز در حلت و حرمت حکم آن چیسو دارد که  
فی آیه است پس اگر کتاب این فن بنا بر تائید دین و رد و مخالفین است لایس است و اگر  
بغرض دیگر است و سبب تشاؤک و شبهات در قواعد اسلام شود حرام باشد علی کل حال انما حکم  
دران و مزید اشتغال بدان خوب نیست و گواشیدان آن جزو علوم و فنیه شل کلام و نحو آن  
طریق ملت است و همین خیالات سلف مطلقا از ان منع کرده اند که من حاکم حوالی الحجج و شاک  
ان یقع فیسه و بگو آموختن آیین و خط و کتابت و لغت و اصطلاحات اهل کتاب و مجوس باک  
ندارد اگر نیست مباح باشد و بغرض سد چه در حدیث صحیح آمد که زبیر بن ثابت رضی الله عنه حکم  
آنحضرت صلوات الله علیه و آله برت بود و لغت آنها بیا موخت تا نزد حضرت جواب خطوط آنها نظر  
بناب نبوت بنویسد و اگر بجز دشواری و آغوا و اختلاط با آنها تعلم این لغت می کند و این وسیله  
آنها قریب می جوید پس البته موجب حرمت و کراهت است و قد مر آنفا ان الاله لهما حکم  
ذی الاله و بگو نوکری اهل کتاب و مجوس چند قسم است بعضی مباح و بعضی مستحب و بعضی حرام  
و بعضی کبیره که بسبب کفری رسانند پس اگر کفره این کس از برای اقامت رسوم صحابه و سرانجام  
امور محموده مثل دفع زردان و راه زمان و اتمام و قضا موافق شرع شریف و عدالت و بنا  
قنایط و شوارع و مرست همانرا نفع مثل همانسرای و پل و خوان استیجا کنند بی شبهه این چاکرے  
مباح بلکه مستحب است بر لیل قصد یوسف علیہ السلام که از عزیز مصر که دران وقت که فر بود و در وقت  
خرابن مصر در خواستند تا اقامت عدل و قنمت و بذل نمایند و بلیل قصد و والده موسی علیہ السلام  
که نوکری فرعون بر ضاعت موسی فرود آمد و بلیل آمدن حضرت امیر کرم و جهل برای آید و اگر این نوکری از برای  
امور دیگر باشد و دران کار و بار اختلاط با کفره لازم آید و مشابیه رسوم و اوضاع منکره آنها را بخند  
اتفاق اقتدا یا اعانت بر ظلم تحقق شود مثل منشی اگر سے و خدمتگاری و سپاهگرے یا تعظیم نظر  
از براسے آنها و تذلیل خود در شستن و استادن ناگزیر یافتند حرام باشد الا گفته اند که صغیره است

و از آن برآید که مسلمانی بر مردم کردن ریاست او و نزع مملکت سلطان و بخت مطاع بین  
 و تالیف در رد و مسلمین و نحو آن است پس بی شبهه که غیره ظلمی است و دیگر استماع غنا و غیره از آن  
 و ملاهی صحیح آنست که بجا نرسد و در آن هم جائز و اخبار و آثار صحیحه مؤید این معنی است و به تامل آن  
 علی الاصح و دیگر منتفی شکل را هر دو شهودت در یک ترتیب نمی باشد بلکه غالب و مغلوبی باشد پس  
 اگر شهودت فرج غالب افتد نکاحش با مرد دیگر و اگر شهودت ذکر غالب است نکاح او با زن باینکه  
 در اجرای شهودت دیگر او را صبر لازم است و صبر سه مرتبه است علاج دل بسیار تو واقف به افسوس که  
 کم داری و بسیار ضرر است و دیگر تقلیل منع از کشیدن قلبیان بوی بردمان و تشبیه با این  
 و تکیس بدان که این معنی نیست این طریقه فتنه است و لذا حقه کشی را کرده مخوفی گفته اند و اهل بخارا  
 را درین باب بسیار سخت بود و این طریقه اهل حدیث که عمل در اشیاء باحت را نشان داده اند و دلیل  
 بر نفع استعمال آنکه موجب نیست و افزون و طبل مردم در شنیدن آن حکم با شتاب آن متفاوت  
 افتاده نوشیدن قلبیان با شهودت تفاوت مافی الباب آنکه در لطافت و نزاهت آن بگو شد  
 و در بسیار از اشیاء طبیعی حال هم بسبب بی احتیاطی و تباہین طبع بجا نیتن و نحو آن کشید و دیگر قول فصل  
 تعریف دار اسلام و در حرب آنست که مادام که حرب قائم است و مسلمانان از استخلاص آن ملک  
 متقاعد نگشته اند و استیلا را کفایتی نشده که هر چه زیاده از شعائر اسلام که خواهند موقوف سازند  
 در مسلمانان بی استیجاب ایشان اقامت دارند و بر مال خود بی اذن ایشان تصرف اند چنانکه  
 احوال ریاستهای هند و نحو آن است آن ملک دار اسلام است و در حرب نشده و تصرفات  
 حاصله ایشان تغییر نیست و بعد از تسلط اسلام آن تصرفات اعتبار ندارد و چون مسلمانان از جنگ  
 برگردند و متفاد شوند گویند که جمیع اسبابی در دست ما باشد اما از تقاضای ما در مانند واقعت  
 اهل اسلام با ستیان ایشان گردد و تصرف بر مالک شود و اذن ایشان کنند و جریان شعائر  
 اسلام از راه بی تعصبی ایشان باشد از روی توبت مسلمانان آن ملک و در حرب می گردد  
 و تصرفات ایشان جالس است و بسیار ایشان جاری و این را بعضی که بر جمیع اربع اقوال نوشته اند

و الله اعلم و در اشکال این مثل خود هیچ شک نیست استغفرت قلبك و لو افانك المفنون و غیر  
 در تعیین جمله وسطی هفت قول است بلکه زیاده و بر نماز را بعضی وسطی قرار داده اند و این  
 همین است که آن نماز عصر است و تعیینش در نفس او نیست بلکه در محافظت آداب زمانه است همچو  
 وقت مستحب و جماعت و مسجد و سباج و حضور سواک و اذان و اقامت و عز و اطمینان و کثرت  
 اذکار و غیرت تا کبیر درین امور از قبیل غیرت افضل بر فاضل نه فاضل بر ناقص است و از جمیع  
 نماز باقی کمال تعجیب آنگاه بر پنجیز و در شجرت این قدر تفاوت خود نشایدست و دیگر تفاوت اشیا  
 ظلال صفات آسمانی و ظهور آن در خارج مربوط بعلل اربعه است فاضلی و غائی و مادی و صورتی  
 و ظهور کمال این تفاوت بترتیب آنها مخصوصه آنها حصول ثمرات خاصه آنهاست پس معرفت کمال  
 هر چیز بالا جمالی تجلی ذات حق است بر سالک در ضمن آن شی که این تجلی بعد از مشاهده کثرت در حد  
 در مقام سیرالدرنیه اشیا است بهم میدهد و بالتفصیل باحاطه مبادی و خواص و دست از قوائین  
 حکمیه تشخیص میدهد و تعیین مراتب تنزل از قوائین کشفیه و اگر مخصوصات باشد ادراک بچو اس نیز  
 در تعیین معرفت ثبوت او و اصل است و دیگر کفر املین همین کفر جهل و حجاب نیست بلکه کفر محمود و عنادت  
 پیش از لعنت قوت ملکیه که بهرسانیده بود و تلقی از غیب می کرد و زائل نگرد و اندر سلب نمود تا از ازم  
 قبض و فرط عطش بقیار نگردد و قدم در راه توبه نهد بلکه همین راه را فرج سبحان و عقاب نروده  
 در کسوت امانت و طرد بر یاد آشنند اما در جوهر سرح او لطیفه غلام فگنده اند که گاهی خود درستی  
 عمق حسنی و گاهی در لباس استغفار و مایوسی گمان کرده بقوت طاعات و اسما کتسبه در شیطین  
 و مردم تصرف می کند و بان لطیفه غلام خلق را بفضلال و جهل و قسرت و بکلمات باطله تکلیم میکند  
 زین اهل الشیطان اعصابهم و نفس با الله منه و دیگر از آیات و اسرارش معلوم میشود که چنانچه  
 میفانق گرفته اند یکی از غمزه و اول غمزه و دوم از سار و انبار سوم از طهارت چهارم از عاصه چنانچه او تعالی  
 فرموده و اذ اخذنا من النبیین حیثما تمیم و من انهم من فرح و ابراهیم و صودی و عیسی این چنین  
 و اخذنا منهم حیثما نزلنا علیهم و اوی و کیر شاد فرموده و در این حدیثه حدیث افاضه است که در کتاب

وحکمته ثم جاءكم رسول مصداق لما معكم لتؤمنن به ولتنصرنه وجای دیگر فرموده واذ  
 اخذ الله ميثاق الذين اوتوا الكتاب للتبينة للناس ولا تكتمونه وجای دیگر فرموده واذ اخذ  
 ربك من بنى آدَمَ من ظهورهم ذريتهم اشهدهم على انفسهم الست بربكم قالوا  
 بلى وبجبهه درین موقوف مروی نیست مؤمنین که خاتم ایشان بر ایمان میشود و جواب اقرار بنی تو  
 دادند و کافران بتوقف اما بعض فقها می گویند که انبیاء و سجده کردند و عوام مؤمنین یک سجده و کافران  
 سجده نکردند اما سنا درین معلوم نیست و اسد اعلم باحوال عباد و دیگر در حالت برهنگی کلام حرام  
 نیست بلکه مکروه است و این که است هم باید که است و بجز تلفظ بزبان حرام در حالت تنوط و سبیل  
 و ذکر خدا در جای تشن و نجاست منع است نه در مثل جماع و معناه اهل علم نوشته اند که ذکر اسد در <sup>آنجا</sup>  
 و در وقت جماع پیش از در آمدن کشف عورت کردن سنون است و دیگر مضمون حدیث من  
 رأنی فی المنام فقد رأنی را اکثر اهل علم تخصیص بصورت مدفون در روضه منوره بحدیثه طیبه بنوده  
 علی صاحبها الصلوة والسلام و بعضی تعبیر کرده اند بجمع صورتها که آنجناب از ابتدای نبوت تا وفات  
 در جوانی و کلان سالی و سفر و حضر و صحت و مرض بران بوده اند اما متیقن آنست که دیدن آنجناب  
 صلوات و خواب بر چند قسم است یکی رویانی آبی که اتصال آنجناب است دوم رویا نفسانی که  
 ظهور صورت آنست و نیز خود است که بر لوح خیال منقوش گشته سوم مثل شیطان بصورت آنجناب  
 و این متنع و مستغنی است اما درین قسم گاهی شیطان بالقای کلامی و صورتی تمییس می کند و دست  
 می اندازد اندازد شریعت غوامح کام خواب را جمیع نمیشمارند از اهل بدعت و نبوی اگر احوال نادید  
 آنجناب بصحت رسد غالباً ازین تمییل خواهد بود و اسد اعلم و دیگر سلطنت بنوا امیه از ابتدای خلافت  
 معاویه رضی الله عنه بیاگر گرفت و مدت خلافت عبدالرحمن زبیر را که بعد از یزید تا تسلط عبدالملک  
 است و پاینت از میان اسقاط باید نمود تا حساب تمام بن فضل حدانی فاذا سبها الف شهر لا یزید الا <sup>بنقص</sup>  
 دست نشینند و قول امام حسن علیه السلام که الف شهر یکبار بنوا امیه رواه الترمذی و ابن جریر و احکام  
 راست آید در تمام الاصول درین حدیث گفته قد جاء فی حقن الحدیث ان دولة بنی امیه



نهایتاً محل نزاع متعین گردد و دیگر حقیقت حسب بزرگی خاندان شخص است بشرطیکه در آباء و قریبه آباء  
 ما هفت پشت است شلما شخصی از اولاد عالمی شهر یا شیخی مبرور یا از اولاد ملوک و امرا و کبار باشد و حقیقت  
 نسب بزرگی و دو مان شخص است که در آباء و بعدیه باشد مثل سنی یا حسینی بودن یا ماشی یا مانوسی  
 و قریشی و ابراهیمی بودن و قس علی فلک بعضی اشخاص می باشند که در هر دو امر تفوق دارند مثل  
 کسیکه هم سید باشد و هم عالم یا از اولاد عالم مدار و بعضی حسب داروغه نسب مثل تیوری و راجپوتان  
 و برهنان و اولاد امام اعظم و بعضی حسب داروغه حسب مثل قعد و ایمان جاهل و سادات باره  
 و احتمال لفظ نجابت و عزت عام اکثر در تمام شرافت نسب است و دیگر خوارج و نو سب یک  
 دارند با این رگبند را بل علم را در باره آنها اختلاف نیست زیرا که با وصف تعدد و فرقی ایشان بگمان  
 بر انکار ایمان حضرت امیر رضی الله عنه و بدستی بودن ایشان و سلب ایامت خلافت از ایشان  
 متفق اند بخلات شیعه که مذاهب مختلفه دارند بعضی بر مجرد تفضیل و رضی بنشینان و اولویت خلافت  
 ایشان اکتفا می نمایند و بعضی ازین مرتبه ترقی نموده بر خطبه شریفین و اعوان ایشان تصریح میکنند  
 و برخی بر تفسیق و تبذیر ایشان جاد بوده اند تا آنکه جمعی از امامیه نوبت تکفیر رسانیده اند اما علم  
 در حال ایشان اختلاف است بعضی علماء بر مرتبه اولی از تشیع حکم کرده اند بعضی بر مرتبه دوم  
 بعضی بر مرتبه سوم لکن متقی به و مرجع همین است که اینها نیز در رنگ خوارج در احکام اخروی کافراً  
 و در احکام دنیوی جائز است که بعضی از علماء آنها را نیز مسلمان دانند حتی تجزیه المناکحة معهم  
 و التواست بینهم و بین غیرهم من اهل الحق و اختلافی که در حال شیعه است نیز در  
 احکام دنیویست نه در احکام اخروی فلان فارق بینا و اسلام و دیگر هر که گفت خلافت  
 ثابت است بنفس مرادش آنست که در نفس الامم نقیص متواتره و دلالت می کند برین  
 خلافت علی الزبیر نه آنکه خلافت در وقت انقاد بنفس ثابت شده چه در آن وقت هر  
 کس بدلیل که او را نفس الفی جاضر شده تمسک نمود و فرصت تبع نقیص از معادن آنها نیافت  
 لیسبق الوقت و دیگر خروج حضرت امام حسین رضی الله عنه بنا بر دعوی خلافت را شده



جلو در هم بدل تا هم جلوی جا غیر ها کیند و قوال العذاب الی غیر ذلک من الآیات و در حدیث ما و در  
مفاسم مبرکه الاصل جسمه القرآن و ارشده جمیع است مکن قرآن منحصرا در آیت ان الله لا یغفر ان یشک  
به نسبت بلکه آینه ان الذین کفروا من اهل الکتاب المشرکین نیز داخل قرآن است و در حدیث شفا که  
پیغمبر جنینان را بنفوس ای خواهرند بشید و خواهرند بر آرزو زمین مومنان اند که اصل ایمان قلیل و ارشده و با  
بسیج عمل نکرده اند چنانچه در همان حدیث واقع است که بعد از آنکه از آن عمل جوارح است  
و اصل ایمان و اهل تفسیر شرک را شامل جمیع انواع شرک نوشته اند و کفر را منتهی حدیثی شرعی افظ  
شرک گردانید و پس از آن ان الله لا یغفر ان یشرک به نیز ایشان ان الله لا یغفر ان یشرک به است  
چنانکه فیما روی در تحت تائید و لا تتکلموا بالمشرکات نوشته الشریکات تم الکتابیات ان اهل الکتاب  
شکون بقوله تعالی و قالت الیهود و نحن بنی ان الله و قالت النصارى الیسعین ان الله الی قوله تعالی  
سبحانه عما یشرکون و کما خصت بها بقوله و المحصنات من الذین اوتوا الکتاب و بغیری و در حال  
در زمین آینه نوشته قلیل الآیه متشوشه حق الکتابیات بقوله تعالی و المحصنات من الذین  
اوتوا الکتاب من قبلکم و محجر رسول الله و باجماع الامه عن حایره تعالی تعالی قال رسول الله  
تزوج نسائهم الکتاب و لا یتزوجون انسا زانان قلیل کیف اطلقتم اسم الشرک علی من لم یشک الاله  
محمد ص لم قال ابو الحسن بن فارس ان من یقول القرآن کلام غیر الله فقد اشترک مع الله غیره است  
و تحقیق همانست که ذکر یافت یعنی آیات کثیره قرآنی در تخلید و تاسید کفار مطلقا و ارشده بلکه در حق  
اهل کتاب نیز منصوص است چنانکه آینه ان الذین کفروا من اهل الکتاب و المشرکین و آیه قالوا  
لن نقسم الانا لاکلایما معدوده الی قوله فاولئک اصحاب النار هم فیما خالدون جمیع اهل  
و هو که در حدیث ایشان بکفر سبیه و نقل نمودر آینه ان الذین کفروا من اهل الکتاب بر حلیت تسمیه  
شکران است و مراد از ما و ان ذلک شیت مگر ذنوب و ما صحت که کبیره باشد خواه منفره و جماعه  
و الله اعلم و سبک توفیق و درین نیز مراد از ان جهت است که روایات متعارضه و مخالفه از ان  
شهادت حضرت امام زین العابدین و ارشده از بعضی آیات ضا و استبشار و ابانت اهل بیت و خاندان



رسول صلوات الله علیه می گردود کسانیکه این روایات در نظر آنها متوجه واقع شده حکم لعن او نمودن چنانچه  
امام احمد بن حنبل و کیهامی و دیگر علماء کثیر و از بعضی روایات است این امر و قصاب بر این زیاد  
و عوان او و نه است برین کار که از دست نامائبان او بوقوع آمد معلوم می شود کسانیکه این روایات  
نزد ایشان صحیح شده است از من او نمودند همچو حج الاسلام غزالی و دیگر علماء شافعیه و اکثر حنفیه و جماعه  
از علماء که نزد آنها هر دو روایات متعارض شده اند و ترجیح یک طرف بر طرف دیگر حاصل نشد  
بنابر احتیاط متوقف ماندند و همین است و وجب بر علماء را همین نزد تعارض بر این آرسه دلالت  
و این زیاد که رضا و استبشار ایشان باین عمل شنیع قطعی است من غیر عارض هیچ کس را توقف  
نیست و دیگر حکم اجرتی که حافظان قرآن بر خواندنش می گیرند چند صورت دارد و آنکه ثواب  
قرآن خوانده را بعضی مبلغی که ابد است کسی بفرودند این صورت محض اجل است باجماع اهل سنت  
آری نزد امامی راجع و متعارف است بلکه ثواب روزه و حج و دیگر عبادات نیز میفرودند و دلیل  
بطاقتش آنست که حقیقت بیع مبادله مال با مال است و ثواب طاعات مال نیست بلکه حق است که با  
این شخص حکم و عده الهی است می شود و در آخرت استیفا می آن خواهد نمود و بیع حقوق خواه و نموی باشد  
خواه اخروی مثل حق و لا و حق ارث و جز آن جائز نیست و دوم آنکه شخص را براسه ختم نمودن قرآن  
نزد و دیگرند و ثواب آن غیر متبرک است و در این صورت نزد حنفیه جائز نیست و نزد شافعیه طولی و تفصیلی  
دارد و سوم آنکه شخصی سببه ثواب قرآن خواند و کسی بجهت یا بقصد ثواب او خواندن آغاز و در هر گز  
نیال معاوضه و خاطر و سخط و نگرند و آنکس بطریق مکانات بعد از آن یا در انناسه خواندن آن  
بسی چیزه بدید یا احسانی نماید یا شخصی باشد که از سالها بر شخصی انعام و احسان می کند و این کس در  
مکانات آن قرآن یا کلمه تمکلیل و سخنان براسه او خواند و ثوابش بوی بخش این صورت جائز است  
بلکه مستحب چه در حدیث آمده من صنع الیک معروف انکافوا کما هم ام آنکه شخصی است طالب علم دینی یا طلب  
حفظ قرآن یا اشتغال بطاعت و دیگر کلمه از راه تنگدستی و مفقدان وجه معاش فریفت اشتغال باین امور یا از راه  
دیگر حساب مایه زنده دار و جودت او شود تا بفرغانه بال شغول بطاعت گردد و در خصوصت هر دو راجع کامل بر هر طایفه

او حاصل میشود و قال آمالی للفقراء الذین احصوا و انهم واعانت برطاعت که جایجاد حدیث مدوح  
 واقع شده همین است لکن این را اجرت گفتن به از سنت چنانکه شخصی قرآن را نه بر وجه طاعت بلکه  
 قصاص یا جایی می خواند و بر آن اجرت می گیرد مثل تزیین و تعمیر و غیره بعضی سوره قرآن بر آن حصول بعض  
 مطالب دنیوی یا بر آن خلاص از عذاب گوار این هم نیز جایز است بلکه اگر است و همین است سوره  
 ان احق ما اخذت علیه اجرا کتاب الله و قصه زکریا که بسو و فاطمه و گرفتن اجرت بر آن  
 نیز از همین قبیل است و دیگر تفسیر قرآن کریم و حدیث شریف را و اگر علم صرف و نحو و اشتقاق و لغت و  
 معانی و بیان و اصول فقه و حدیث و تفسیر و عقائد سلف و آثار و تواریخ ضرورت بدون معرفت  
 این علوم در آمدن در معنی قرآن و حدیث جایز نیست و بعد از این هر صاحب مذهب تسک بقرآن  
 و حدیث میکند و در فروع شبهات متغایفین مخارج بنام او میشود و در ادب این هر دو اصل جمیل و موافق مذهب خود میکند  
 و مخالف مذهب خود را باطل مینماید لکن هم بر آن و معرفت حق و باطل تفسیر فریج پس علم لغت پس فهم مفسر  
 صحابه و تابعین است آنچه این جماعه از تعلیم این کتاب معلوم انضمام قرآن حالی و در تقالیف نمیدهد و در آن خطیب  
 ظاهر نگردد و در او هم با قبول است و در صدق همین فسر القرآن بر آیه فقد کفر فی روایت نقلت و آنم تعدد  
 صنف الناس باشد و حال قرآن و حدیث یکسانست که هر دو بنامی دین و اصل و اصل شرح همین مغت عربانند  
 و این لغت است که حقیقت و مجاز ظاهر مآول و مجمل و مبین و جز آنست و دیگر سبب تفرد صحابه در بلاغت و متابعان در  
 صحابه و تابعین تبع ایشان احادیث مجتمع بودند و کسی که حدیث غیر از خود اطلاع میسر کی را هیچ میسر نمیشد و تفرقه  
 آن حدیث که خبر آحاد است یا شهود بر یافت همیشه آنچه پیشش هر چند متفرق میشد هر یک موافق و کاذب خود  
 در آن اجتهاد می کرد و موافق طبع خود را احتیاط و مسامحت در تشریح و تفسیر ترجیح میداد این معنی  
 در اثر شریعت را فراتر ساخت و نیست هیچ کس جز امتثال امر خدا و رسول و اتباعتی رضای این بود  
 و دیگر نبود و هر کس که مخالف حدیث قصد کرده اگر آنکه غیر آن حدیث را ترجیحی از ترجیحات شرعیست  
 خواهد روانی خواهد در آیه غالب تر میساخت و سخن در ترجیحات طول و عرض بسیار در حدیث اصول نقل  
 قریب صد وجه از برای ترجیح کرده اند لکن بعد از آنکه در او این سنت مدون گردید اعذار ترک عمل

بحديث انهم ايشاء قد ماورين انهم يندونهم وقلوا ان ايشان بنى شمس ما زور شيخ الاسلام بن تيمية  
 در رفع الملام عن الائمة الامم هم وجه اين خبر زياده برست و چه ذكر كرده و از اينجا ظاهرش كه طمان  
 براين حديث كه امثال او بنا بر ترك عمل و قول بحديث سخت جاهل است و آبروي دين خود باين طعن  
 بروي رضى العزمه و بنام او ديگر از سلف خلعت كمانش برين طريقه گذشته اند و عذر يك  
 صحيح بر اينون حال صدق مال ايشان است مى ريزد و نمود با نيزد و ديگر در مسائل فرجيه  
 نيميد نسبت خلاف بسوى حديث كردن سخت بنى ادبى است اگر چه مراد او بنا بر آنكه مخالفت  
 از طرفين است رعایت اين معنی است كه اين حديث با خصوص مخالف نوسب حنفى است اگر چه  
 نوسب حنفى مخالف جمیع احاديث نيست پس عمل بر احاديث متخالف ظاهرست كه مستدرست  
 لكن و موجب آنست كه نص بر حديث راجح است و از مخالفت مرجوح بعد از ان پرواى نيست  
 در نوبت و در وجه مقامات آنست كه چنين گویند اين نوسب ناله حديث است پس درود  
 باشد كل عمل ليس عليه امرنا فهو رد نسبت خلاف بسوى حديث كردن شان مسلمان است  
 كار جلالان است كه خلاوت ايمان و شاست اسلام درون ايشان را فر گرفته و از دين جز نام  
 در رسم خط ديگر ندرند و ديگر من قال لا اله الا الله دخل الجنة حديث صحيح است و در ريب  
 احاديث ديگر هم آمده مثل من مات وهو يعلم انه لا اله الا الله دخل الجنة و من كان  
 آخر كلامه لا اله الا الله دخل الجنة پس اگر اين كلمه را وقت خاتمه گفتن نصيب كند  
 اين غالب است كه همه گنايان تمام عمر او خنور و مغرورند و الله اعلم است و دم هرگز از لب نواب  
 بر آيد ايشان لا اله الا الله است و نعمت نواب و همان كاتو حيد لب به كس نديست و گيتي سفره  
 بهتر از اين و ديگر حديث ما اصر من استغفرو ان عا د في اليوم سبعين مرة صحيح است ابو داود  
 رواه ايشان از ابى بكر صديق رضى الله عنه كرده و حديث آنست كه هر گاه استغفار رتقارن نداشت  
 التجاى صادق بحق باشد كارى كند اگر چه بسبب غفلت آن گناه كره چو اصراد نشود اما اگر التجاؤ است  
 نيست فى حقيقت استغفار نباشد چنانكه لا يبر بصير بگفته استغفارا نايحتاج الى استغفار كيتي

و دیگر شخصی است قراض بر بکار و دستک اقرار بوعده آید. بانوشته داد و بعد از اربعین قرض اگر سود  
 نداد این سبب اقرار و وعده بخود آنچه بر آن خاصه است یا شتر غار و زجر اعند الله بر ندادن سود  
 انشاء الله تعالی مانع نشود زیرا که حق واجب نیست بگذاختن آن حرام است و وفا باین شرط نیز حرام  
 و نه قرضخواه را سطله آن میرسد شتر خوانده قاضی را حکم داد که آن میرسد چنان شرط گناه کبیره است  
 و کل شش طلیس فی کتاب الله باطل وان حکان ماکنه شرط و دیگر در وقت احتضار خواه و باین  
 باشد خواه پیش از ان ایان و کفر معتبر است اما هر کس را این بلا نیرسد که شیطان باغوا و فریب  
 ایان او بر دیگر کسیکه شقی ازلی بود در حدیث شریف است ان الرجل لیعمل بعمل اهل الجنة  
 حتی ما یكون بینده و بینهما الا ذراع فیسبق علیه الکتاب فیعمل بعمل اهل النار فیدخلها  
 و انما الاحتمال بالحق تعالی و همچنین در خلاف این واقع شده ان الرجل لیعمل بعمل اهل النار  
 حتی ما یكون بینده و بینهما الا ذراع فیسبق علیه الکتاب فیعمل بعمل اهل الجنة فیدخلها  
 رواه البخاری و سلم و دیگر بگذاختن نماز جمعه فرض نظر ساقط میشود و صحیح بیان هر دو خلاف شریعت  
 و شرطی که از براسه این نماز تراشیده اند مثل وجود امام عظم یا نائب او یا مصراع یا عدد  
 مصلین و نحو آن مهربی دلیل است بلکه حکم نماز پنجگانه است در فرضیت و شرط مگر خطبه که دین  
 نماز سنون است نه در غیر آن و دیگر الغیبه اشده من الزنا حدیث صحیح است و غیث است که زنا  
 غالباً از حقوق الهی باشد و غفرتش بدست غفور رحیم است و غیبت از حقوق العباد است که حق تقاضا  
 مغفرت او را معلق بر ضاع عبوداشته و تنگی حوصله بندگان و شدت لغسانیت ایشان معلوم  
 اند اما غیبت از امری که مشکلی ترا نفاذ و دیگر بودن بحیه بقدر قبضه در حاجتی دیده اند مگر باعث شبهه  
 مردم است که حضرت عبد الله بن عمر رضی الله عنه را در متابعت سنن معاویه نمایند مبالغه بود و ایشان  
 یک قبضه از زیر وقت گرفته بانه را منقراض می کردند تا آنچه بر طبع جناب نبوت بود برابر شود و در  
 بخاری از وی آمده که آن را بآخذ من طی لهما و عرضها اما در حدیث در سنن مسلمین لفظ اعفاء اللهم  
 آمده و هم وارد شده احفظ الشوارب اوفوا اللهم و یحییتمین رضی الله عنهما سید را می پوشید پس از قبضه

مقرر زاده بود کسی که ریاضی او که از چند باشد چقدر از انقباض می تواند رسانید و حلقه لمبید برتر از قصر  
شدید است و قصر شدید برتر از فقر تلیل و هر قدر از اتباع سنت دور تر افت محل عتاب و خطاست  
و دیگر حدیث ولد الزنا لا یدخل الجنة صحت ندارد منقح این است که حق تعالی عمل هیچ کس را  
صالح تلقی نکند مگر از پیش او را فعل ابوبن گرفتارن جیاست علی مخصوص اولاد او را زیرا که از  
اولاد و لید بن میوه که در نص قرآن مجید او را زیم یعنی هر افزوده فرموده اند مثل خالد بن ولید صحابی  
بزرگ جلیل القدر لقب سیف الله پیدا شده و امامت جمعی کثیر روی جناب نبوت صلوات الله علیهم  
و حالت امارت عساکر کرده و نیز حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه زیاده را که  
ولد الزانی نامی دانستند و ابن ابی عمیر می نوشتند امیر بصره و دیگر بلاد کردند و در آن حالت همیشه است  
می کرد اما کسی که با این عیب معروفت باشد و در نظر مردم مخف و تلوپ را از وی متفر باشد پس این هر دو  
منفی متناهی است امامت این قسم شخص مکروه است بکراهت تنزیه و کراهت امامت و ولد الزنا  
که در کتب فقه مذکور است محمول بر همین قسم شخص است و الله اعلم و دیگر از خنثیان و خواجبه سمرایان  
خصوصی عذبن و خواجیه ایشان هر که ایام بخداورد و جزا دارد و طاعت الهی بجای آورد و از منیبات و  
سکرات اجتناب دارد بی شبهه منقح ثواب و جنت است چایشان را خود هیچ تقصیر نیست این حالت محض  
بمقدیر الهی است و توبه جماعه و توبه است چون شرک و کفر توبه نائل می گردد و الا سلام موجب ما قبله است  
و دیگر معاصی که در آن است چنانچه در کتب توبه نازل آن نشود و دیگر حق تعالی رزق حیوانات از  
و بهائکم حیوانات بر زمین آفریده است همچنین برای جن از زراعت متخوادمی شود و اینها چنانکه خود بنظر  
همی آید بدون ایشان آن حصه را نیز بنظر نمی آید و آنچه نصیب آدمیان است در دست ایشان می ماند  
این است حقیقت برکت بدون جنات از جنس غلام که در عالم شجرت دارد و وجود جنات ثابت است  
بص قرآن و حدیث و انکار آن انکار تطیبات دین و ضروریات شرع مبین است و منکر کافر متفر  
و دیگر جزا اعمال بدگانه در دنیا هم برسد حق تعالی فرموده ما اصحابکم من مصیبه فمما کسبت  
اید یکم و یعرف عن کثیر و در حدیث آمده که سه چیز را جزا در دنیا مقر می رسد یعنی بر باد شاه عادل و رنجاندن

پروردگار و بر سلوکی با قرابت و پاداش کامل را اگر عفو نشده روز جزا معین است الا عفو و دیگر غیر تعاقب  
 برای آگاه کردن بندگان غافل و عاصی و برای سبک کردن زمین از گنا بان عباد ملائکه رحمت  
 می فرماید که قطعه را از زمین حرکت دهند پس آنها باو نذر از زمین و غل می کنند که بسبب قوت که  
 آن با زمین در جنبش می آید این را زلزله نامند و دیگر بخار با سه زمین و دریا طرف آسمان می رسد و در  
 حق تعالی فرشته را که در عذاب نام دارد حکم می فرماید می اینها را اول فرجام آورده که شیف می سازد و  
 آتش بعد از کثافت ابر میشود و بعد از آن حکم میشود که هر کس از آسمان گرفت درینا خلط نماید تا  
 بقوت آن اکثر بنحالات آید و چون آب شد حکم میشود که این ابرها را بپزند تا بانشرون آنها از  
 سوراخها که در ابر است پس آب شد و بر زمین می ریزد و برای راهن ایشان چایک با سه آتشین  
 نام آنها برق است و آواز یک طرف آسمان شنیده میشود گاهی تسبیح این فرشته می باشد و گاهی  
 امر و نهی از برای تابعان خود و از برای غمام و گاهی حکم الهی بر شخص یا بر زمین می زند از ناصح  
 می گوید و دیگر در هم بنا بر تحقیق علمای است باشد و یک حبه و خمس حبه است و هاشم عبارت از  
 هشت حبه و حبه یک سرخ که آزارتی گویند و سرخ بوزن دو و جوست و صدقال چهار نیم باشد  
 و دینار نیز چهار نیم باشد و قوله و وزده باشد و رویه مسکوک شاهان هند یازده نیم است  
 مگر رویه بهادرشاه که دوازده باشد و لکن مروج نیست بلکه در عهد محمد شاه و احمد شاه اصلا  
 بنظر نیامده و اشرفی بوزن یازده باشد مگر اشرفی بهادرشاه که یازده نیم باشد بود و آن نیز  
 مروج نیست این است تحقیقت اوزان اکنون باید دانست که نصاب طلا عبارت از است دینار است که  
 از است ثقال باشد یعنی هفت نیم تولد زیرا که ثقال چهار نیم باشد است پس وزن است ثقال  
 هفت نیم تولد باشد و باعتبار تولد نمودن میشود و است ثقال نیز تولد باشد است پس هفت نیم تولد  
 است ثقال باشد و واجب در آن ربع عشر که دو باشد است و در حبه زیرا که عشر هفت نیم تولد باشد  
 میشود و ربع نه باشد و دو باشد و حبه میشود و چندین عشر است ثقال و است ثقال است که عبارت از است  
 ربع و است ثقال نیم است که همان دو باشد و حبه میشود و حباب اشرفی سزای بهادرشاه است

نصاب طلا

اشرفی بود و ماشه نصاب طلای شود و چون خمس نصاب بر نصاب میفزاید که آن خمس بحساب شقال  
 چهار شقال میشود و بحساب توله یک و نیم توله طلای شود و خمس زکوة نصاب بر زکوة نصاب میفزاید آن  
 خمس سه جبهه و نه خمس جبهه میشود که مجموع نصاب خمس آن بحساب شقال است و چهار شقال بحساب  
 توله نه توله می شود و مجموع خمس زکوة نصاب باز کات نصاب دو ماشه و پنج جبهه در خمس جبهه می شود  
 و مابین نصاب خمس و همچنین از خمس نصاب نصاب تا خمس دیگر و علی هذا القیاس عفوست و نصاب نقره  
 دو صد درم شرعی است که عبارت از پنجاه و دو نیم توله است زیرا که درم شرعی سه ماشه و یک جبهه یک  
 خمس جبهه است پس دو صد درم شرعی اوزن ماشه شش صد و سی ماشه می شود که بمین پنجاه و دو نیم  
 توله است و بحساب روپیه سوای چهار ماشه پنجاه و چهار روپیه و نه ماشه نقره میشود که قیمت آن  
 دو اوزنه آید میشود چرا که در اولی نقره خالص که آنرا چاندی گویند روپیه را دو اوزنه ماشه میفرشند  
 و در آسب دران رابع عشر یعنی پنج درم زیرا که عشر دو صد درم است و ربع آن پنج درم است  
 بحساب توله یک توله است ماشه و شش جبهه است زیرا که عشر پنجاه و دو نیم توله که عبارت از شش صد  
 سی ماشه است پنج توله است ماشه میشود که بعد از ماشه شصت و سه ماشه باشد و ربع آن پانزده ماشه  
 و شش جبهه است که همان یک توله است ماشه و شش جبهه میشود و بحساب روپیه یک روپیه و چهار ماشه  
 و دو جبهه نقره است که قیمت آن هفت تنگه و یک و نیم فلوس عالمگیر میشود چرا که عشر پنجاه و چهار روپیه  
 و نه ماشه نقره پنج روپیه و پنج و نیم ماشه نقره می شود و ربع آن یک روپیه و چهار ماشه و دو جبهه است  
 که موقوف قیمت حال یک روپیه و هفت تنگه و یک و نیم فلوس می شود و چون خمس نصاب بر  
 نصاب میفزاید که آن خمس بحساب درم چهل درم است و بحساب توله ده توله و نیم توله است و بحساب  
 روپیه ده روپیه و پانزده آید میشود و خمس زکوة نصاب بر زکوة نصاب میفزاید و آن خمس بحساب  
 اول یک درم و بحساب درم سه ماشه و یک جبهه خمس جبهه که همان درم باشد و بحساب سوم شش تنگه  
 عالمگیر میشود پس در دو صد چهل درم شش درم و در شصت و سه توله یک توله و شش ماشه  
 و هفت جبهه خمس جبهه و در شصت و پنج روپیه و پانزده آید یک روپیه و ده آید میشود و همچنین آن خمس که

نصاب در

زیاده شود و میرین طریقی حساب باید کرد و مابین انصاب جنس و نیز مابین جنس و دیگر عفتست نزد  
 امام اعظم رحم و نزد ابو یوسف و محمد و امام شافعی هم واجبست و در زمان بحساب آن اگر چه آن زمان یک  
 درم باشد مثلاً از دو صد و یک درم پنج درم و نیم خسته و نهن خسته و یک جز دراز و دو صد جز و نیم جهت  
 و علی بن ابی القیاس و فتوی نزد حنفیه بر قول ابو حنیفه است و معتبر در وزن دراهم وزن سبعة یعنی دراهم  
 که در انصاب و در وجوب زکوة معتبرند آن دراهم که هر سه از آن بوزن هفت مثقال باشد و آن طاعت  
 زیرا که ده درم باعتبار اراشده می باشد و یک نیم داشته می شود و هفت مثقال بحساب داشته همین قدرست  
 پس ده درم بعینه بوزن هفت مثقال باشد و هفت مثقال سابق در زمان جاهلیت و نیز در ابتدا  
 اسلام در اعم باعتبار وزن مختلف بودند بعضی درم بوزن یک مثقال که ده درم موازنه  
 ده مثقال باشد و بعضی درم بوزن نیم مثقال که ده درم هشتاد پنج مثقال باشد و قسمی  
 از آن هشتاد مثقال یعنی دو ماشه و پنج خسته و هشتاد مثقال که ده درم بوزن شش مثقال می شود  
 پس امیر المومنین عمر رضی الله عنه در زمان خلافت خود اقرار فرمود که از انواع ثلثه سه درم  
 گرفته ثلثت وزن مجموع آن درم مضروب کنند چنانچه مجموع درم مختلف لا و وزن نداشته و سه جبه  
 و سه جنس جبه می شود و ثلثت آن سه ماشه و یک جبه جنس جبه می شود و همچنین ده درم موازنه هفت  
 مثقال است چنانچه سابق بتفصیل معلوم گشت و قسمی است بوزن سبعة و همین است معمول چنانچه  
 بزرگ گفته سه ده درم شرعی ازین سکین شنوبه آن دو توله هفت ماشه هفت جبهه فاکه صرا  
 همین فائق خاک و وجد ممکن با بخرطه ما نضه عرضت هذه الرسالة علی حضرة  
 الاستاذ حکم بصحة ما فيها و یگرد در حدیث ابن عمرست من فوعا لکیال صکیال اهل المذنبه  
 والوزن وزن اهل مکة رواه ابن داود والنسائی کن ابوداود و منذری هر دو از آن سکوت  
 کرده اند و اخرجه ایضا البزار و صححه ابن جکان والدارقطنی و رواه ابی نر و ابی داود و ابی  
 ابن عمر بن عباس آورده و با بخرطه حدیث دلیلست بر آنکه مرجع نزد اختلاف در کیل بسوی کیال مدینه  
 و نزد اختلاف در وزن بسوی میزان که اما تقدیر از میزان مکه کیل بن حرره گفته بختت خایه البخت



عن كل من وثقت بتمييزه في جدت كلابقول ان ديناً الذهب بكرة وزنه اثنتان وثلاثون  
 حبة وثلاثة اعشار حبة بالحب من الشعير والدرهم سبعة اعشار الثقال فربما لم  
 سلموا خمسون حبة وستة اعشار حبة وعشر حبة فأرطوا مائة وثمانية وعشرون  
 درهماً بالدرهم المذكور وأما مكياك المدينة فمن اسحق بن سليمان الرازي قال قلت  
 لمالك بن انس ابا عبد الله كم قدر صاع النبي صلعم قال خمسة ارطال وثلاث بالعراق انا حزرته  
 نقلت ابا عبد الله خالفت شيخ القوم قال من هو قلت ابو حنيفة يقول ثمانية ارطال فغضب  
 غضباً شديداً ثم قال جلساً له يا فلان هات صاع جدك يا فلان هات صاع جدك يا فلان  
 هات صاع جدك قال اسحق فاجتمعت اصعب فقال ما تحفظون في هذا فقال هذا حد  
 ابن عن ابيه انه كان يري دي بهذا الصاع الى النبي صلعم وقال هذا حد ثني ابي عن اخيه  
 انه كان يري دي بهذا الصاع الى النبي صلعم وقال الاخر حد ثني ابي عن امه انما حد بهذا  
 الى النبي صلعم فقال مالك انا حزرته هذه فوجدتها خمسة ارطال وثلاث ارواح الدارطقي  
 وابن نضه مشهورت بهيقي في اربابنا جيداً ورواه ابن خزيمة وحاكم از طريق عوده انا سار بنت  
 ابي بكر واثين نوره وكتبت انهم كانوا يخرجون زكاة الفطر في عهد رسول الله صلعم بالمدائن  
 يقتات به اهل المدينة والبخاري عن نافع عن ابن عمر انه كان يعطي زكاة رمضان عند  
 النبي صلعم بالمدائن ولم يختلف اهل المدينة في الصاع وقد روى من لدن الصحابة الى يومنا  
 هذا انه كما قال اهل الحجاز خمسة ارطال وثلاث بالعراق وقال العراقيون منهم ابو حنيفة  
 انه ثمانية ارطال وهو قول مردود تدفعه هذه القصة المسندة الى صبيحان الصحابة  
 التي قررها النبي صلعم وقد روى ابو يوسف يعقوب بن ابراهيم صاحب ابي حنيفة بعد هذه  
 الواقعة الى قول مالك وترك قول ابي حنيفة كذا في النبل وخرجنا رقتة الصاع اربعة امداد اجماعاً  
 انتهى در قاموس رقتة الصاع والصواع بالكسر وبالضم الصوع ويضم الذي يكال به وتدور عليه احكام  
 المسلمين وقرئ بهن وهو اربعة امداد كل مد رطل وثلاث قال المد بالضم مكياك هو رطلان

او ظل وثلث او صلء كفى الانسان المعتدل اذا اصلاها وصد يد اياه بهما و به سمي صدا قال  
 وقد جريت ذلك في جلدته صحيحا انتهى وصاع عمر فاروق بشت رطل بود باجمه معتد عمل بود كليل  
 كياي مرفی است و دروزن میزان سكه بر وجهی و قد روى كذا كذا شد و تمام این بحث در سلك استخام  
 بزیل زكوة فطر و زكوة زروم نكورت و اسد علم و دیگر صنایع و نوب بسیار است ضبط نیز نیست و كبا نش  
 دو گوشت ظاهر و باطن ظاهر شخصت و شش كبری است و باطن چهارصد و یک صلی اختلاف اقوال  
 العلماء فی ذلك و این همه مذکور است در زواج عن اقوال الكبار و غنیة الكبار و توجیه علی علم  
 قطعی الثبوت است و گاه بی تو بهیم مغفور میشو ند من شاء الله تعالی سه بر و عظم عبت چند ان  
 مترسان اهل ایمان را که می نخت گندی تو بهیم آمرزگار من بود و دیگر در ازاله انخفا عن خلافة  
 انخفاء بزیل اثبات خلافت خلفاء نوشته که قرن اول زمان آنحضرت صلعم بود از هجرت تا وفات  
 و قرن ثانی زمان شصین و قرن ثالث زمان ذی النورین بعد از ان اختلاف نماید بر آید و فتنها ظاهر  
 قال حدیث قوی بهم رسید که در او از قرون ششتم تفصیل همان مدت است اخراج ابو یعلی عن حفصه  
 بن عبدالله المزنی عن رجل قال كنت بالمدینة فی مجلس فیده عمر بن الخطاب فقال لبعض  
 جلسائه کیف سمعت رسول الله صلعم یصف الاسلام فقال سمعت رسول الله صلعم یقول  
 ان الاسلام بدأ حدیثا ثم نبیاً ثم رسلاً ثم سیداً ثم نبیاً ثم رسلاً ثم سیداً ثم نبیاً ثم رسلاً ثم سیداً  
 الا النقصان و این معانی است بمضمون آیه اخراج شطاه ثم انزله الایة کذا فی صفحه ۶۲  
 خراج شتر که قدم در سال پنجم نهاده می آنکه در سال ششم در آمد و با می آنکه در سال هفتم پای گذاشته  
 سدی شتر شش ساله باشد بازل شتر نسا قال در حدیث ابو هریره است الخلافة بالمدینة  
 و الملك بالشام روا البیهقی فی دلائل النبوة و انتم شد که خلافت را شده بگریه خواهد بود و در خارج  
 غیر خلفا باشد در مدینه آقامت نمودند است و این اجمال با تفصیل در صفحه ۱۲۱ از نسخه مطبوعه بریلی مذکور  
 در صفحه ۱۰ نوشته بعد آنحضرت صلعم چاکه مذکور است ذکر شصین است لا غیر و آنجا قرون ششتم و با  
 منقطع شد و قرن ثالث مدت خلافت ذی النورین بود که قریب بدوازده سال بوده است قال حدیث

الزورن از  
 رعب رضم

آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مثل قرآن است بيشبه بعضه بعضا آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم را بعبادت متعلقه و  
 اسالیب تنوعه بیان فرموده اند استخ و درینجا حدیث **خیر الناس قرنی فی قرآن** الذین یلو نهم  
 ثم الذین یلو نهم ثم ینشأ فی مرتبک ایما نهم شهادتھم و شهادتھما یا نهم و فی لفظ  
 ثم یفشی لکذب و حدیث ندر حسی الا سلام بحسن و ثلاثین سنة فان یهلكوا الخ و قد  
 نکره را بیهوده ذکر نموده و گفته این قرون ثلثه مع حرج کی قرن نبوت است و دوران خلافت و آن هر  
 درین بوده است و صدق تعیین درت خمس و ثلثین و تعیین خلافت در سینه کی است و حدیث  
 این عبیده و عازین یل ان هذا الاصل بدء النبوة و رحمة ثور یكون خلافة و رحمة ثور یكون  
 صلی الله علیه و آله وسلم ضارا با حدیث قرون ثلثه و حدیث رحلی اسلام حدیث خلافت و در سینه و ملک بشام  
 بسخ شک ندر ایم که خلافت و رحمت با معنی خیریت همبگ است و خصوص بافتنه هم تراز و با خود  
 حدیثه لا تقوم الساعة حتی تقفلوا اصامک و تجتلدوا باسیا فذکر و یرث دنیا کم شرا و کم  
 بخوان الی قوله اگر با وجود استعمال این طریق کار نکشود و مضمون متقی نشد از متقی معنی سنت خود را  
 معذور باید داشت که درین بحث بهتر ازین طریق چیزی بدست نخواهد آمد و در هیچ سلسله زیاده ترازین سیر  
 نخواهد شد حتی در باب صلوة و زکوة هم **س** اذ المرء استطاع امر افاده + و جاززه الی ما استطیع  
 اتقی المقصود و حاصل این کلام اثبات خلافت خلفا ثلثه است باعتبار کمال تدبیر آن قرون و قیام با  
 و تبذیر اعمال خیر و ظهور دولت اسلام و انجا ز موجود اسی در ظهور روین حق و کما گفته که این معنی خلافت  
 راشد است پس خلافت این عزیزان خلافت راشد است نه مفهوم مخالفت این عبارت است  
 که خلافت منقضی خلافت راشد نیست بنا بر عدم تزیار اسلام در زمان ایشان و تناقص آن ظهور  
 فتن و شوکذب و خوآن لکن این تخریب است فاده انکا خلافت وی ضعیف است علی الاطلاق نتیجتا  
 که در مؤید است ابرار صاحب از آله آنحضرت و فضائل و کمالات و کرامات منقضی بسبب لائق دین  
 کتاب حدیث الحلافة بعدی ثلثون سنة دلیل است برین مدعا و در آن قید را شسته است  
 تحدیر مطلق خلافت است و غایتش نزول امام حسن جنبی بعد از است از برای معا و برین ابی سفیان

این حدیث در قرآن است  
 الذین یلو نهم  
 ثم الذین یلو نهم  
 ثم ینشأ فی مرتبک  
 ایما نهم شهادتھم  
 و شهادتھما یا نهم  
 و فی لفظ  
 ثم یفشی لکذب  
 و حدیث ندر حسی  
 الا سلام بحسن  
 و ثلاثین سنة  
 فان یهلكوا الخ  
 و قد نکره را  
 بیهوده ذکر  
 نموده و گفته  
 این قرون  
 ثلثه مع حرج  
 کی قرن  
 نبوت است  
 و دوران  
 خلافت  
 و آن هر  
 درین  
 بوده است  
 و صدق  
 تعیین درت  
 خمس و  
 ثلثین  
 و تعیین  
 خلافت  
 در سینه  
 کی است  
 و حدیث  
 این  
 عبیده  
 و عازین  
 یل ان  
 هذا  
 الاصل  
 بدء  
 النبوة  
 و رحمة  
 ثور  
 یكون  
 خلافة  
 و رحمة  
 ثور  
 یكون  
 صلی  
 الله  
 علیه  
 و آله  
 وسلم  
 ضارا  
 با  
 حدیث  
 قرون  
 ثلثه  
 و حدیث  
 رحلی  
 اسلام  
 حدیث  
 خلافت  
 و در  
 سینه  
 و ملک  
 بشام  
 بسخ  
 شک  
 ندر  
 ایم  
 که  
 خلافت  
 و رحمت  
 با  
 معنی  
 خیریت  
 همبگ  
 است  
 و خصوص  
 بافتنه  
 هم  
 تراز  
 و با  
 خود  
 حدیث  
 ه  
 لا  
 تقوم  
 الساعة  
 حتی  
 تقفلوا  
 اصامک  
 و تجتلدوا  
 باسیا  
 فذکر  
 و یرث  
 دنیا  
 کم  
 شرا  
 و کم  
 بخوان  
 الی  
 قوله  
 اگر  
 با  
 وجود  
 استعمال  
 این  
 طریق  
 کار  
 نکشود  
 و مضمون  
 متقی  
 نشد  
 از  
 متقی  
 معنی  
 سنت  
 خود  
 را  
 معذور  
 باید  
 داشت  
 که  
 درین  
 بحث  
 بهتر  
 ازین  
 طریق  
 چیزی  
 بدست  
 نخواهد  
 آمد  
 و در  
 هیچ  
 سلسله  
 زیاده  
 ترازین  
 سیر  
 نخواهد  
 شد  
 حتی  
 در  
 باب  
 صلوة  
 و زکوة  
 هم  
**س**  
 اذ  
 المرء  
 استطاع  
 امر  
 افاده  
 +  
 و جاززه  
 الی  
 ما  
 استطیع  
 اتقی  
 المقصود  
 و حاصل  
 این  
 کلام  
 اثبات  
 خلافت  
 خلفا  
 ثلثه  
 است  
 باعتبار  
 کمال  
 تدبیر  
 آن  
 قرون  
 و قیام  
 با  
 و تبذیر  
 اعمال  
 خیر  
 و ظهور  
 دولت  
 اسلام  
 و انجا  
 ز موجود  
 اسی  
 در  
 ظهور  
 روین  
 حق  
 و کما  
 گفته  
 که  
 این  
 معنی  
 خلافت  
 راشد  
 است  
 پس  
 خلافت  
 این  
 عزیزان  
 خلافت  
 راشد  
 است  
 نه  
 مفهوم  
 مخالفت  
 این  
 عبارت  
 است  
 که  
 خلافت  
 منقضی  
 خلافت  
 راشد  
 نیست  
 بنا  
 بر عدم  
 تزیار  
 اسلام  
 در  
 زمان  
 ایشان  
 و تناقص  
 آن  
 ظهور  
 فتن  
 و شوکذب  
 و خوآن  
 لکن  
 این  
 تخریب  
 است  
 فاده  
 انکا  
 خلافت  
 وی  
 ضعیف  
 است  
 علی  
 الاطلاق  
 نتیجتا  
 که  
 در  
 مؤید  
 است  
 ابرار  
 صاحب  
 از  
 آله  
 آنحضرت  
 و فضائل  
 و کمالات  
 و کرامات  
 منقضی  
 بسبب  
 لائق  
 دین  
 کتاب  
 حدیث  
 الحلافة  
 بعدی  
 ثلثون  
 سنة  
 دلیل  
 است  
 برین  
 مدعا  
 و در  
 آن  
 قید  
 را  
 شسته  
 است  
 تحدیر  
 مطلق  
 خلافت  
 است  
 و غایتش  
 نزول  
 امام  
 حسن  
 جنبی  
 بعد  
 از  
 است  
 از  
 برای  
 معا  
 و برین  
 ابی  
 سفیان

رضی الله تعالی عنهما ورحمهما استدلل بیا قری فی برکت نبوت از هجرت تا وفات و سالمت می تواند شد اما جمهور  
 اهل علم ازین حدیث قرن صحابه و از لفظ یوم هم قرن تا بعین از یوم هم دیگر قرن تنج تا بعین فهمیدند  
 و خلاصه این ظاهر از حدیثی از سلف و خلف معلوم نیست که اسبقت فی ذلک کتاب و شک نیست که تمام  
 از قرآن تا تمام در بعضی اینها است و مثل این اشکال خالی از اشکال نباشد اسبست که اگر چه  
 صحیح بود و بعد از آن درین باب فراهم آید و اسما نظر در آن بکار برده شود که از کار کشاید این موضع  
 در غرر و مزید بغرض و تطبیق این سلسله است شرح این جبران و این خون جگر که این زمان  
 تا وقت در گریه و دیگر تو با گر بندم قطع از معصیت با عدم عزم آینه واقع شود بی شبهه مقبول است  
 تا سبب همچو بی گناه می گرد و در تردد در رد و قبول چنین توبه خلاف لغز و خارق اتفاق علماء راست و  
 در ترغیب توبه و انابت احادیث صحیحیه بسیار آمده است توبه کنیم و بشکنیم توبه بی شک کنیم که گفت  
 آنحضرت صلعم فرمود کل بنی آدم خطاء و خیر الخطایین التوابون اخرج الترمذی و ابن حبان  
 و سنده قوی **ع** رقم سپید و سیاه من بزین شکسته نگاه من نه چنین و چه قدر گناه من نخل زمان  
 غفور توبه قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر  
 الذنوب جمیعاً انه هو الغفور الرحیم و هذا آخر المختصر و الحمد لله علی ذلك من صلاته و سلامه علی رسوله  
 محمد و آل و صحبه و من بهناک

ت

خانم طبع مع تاریخ ریختہ خانم حلیہیم حافظ سپید اعظم حسین صاحب  
 سند بلوی تاریخ کہ مشہورہ سلامہ اللہ تعالی

یکتا ستوده ستایشش آموز را که زبان را سخن آموخت و روان را بدانش آفرخت بتنا آشنا ستوان  
 و نعت بر گزیده گزیده گزین را که حق و بشر را بدایت نوخت و سیاه تا سپید نور دین منور خست

بکبرین ادا ادا نمودید ان عالی بناب درودی با ساز و بربل انغان خستاده این در دست  
 بروی خویش کشاده و بر آل و صحابش نزول حمت بن اندازده انخانه استیم که از نشین بزمی زین  
 خود ز پشت آراسته سپس نظر را کرده دیدار و خود را نوید دریافت که خود را بالغ نظر نگاهداریت  
 فرزانه فیلیت بنیاد ششم و چراغ دیده روشنندان روزگار جانشین و سواد آریان و الا با نچه نام  
 اقبال فریغ دیده اجلال ابوالنصر سید علی حسن خان طابت الایام و الالیال که غنچه شادمان  
 خواجهی بانا از مناجات و عالمی اوین و دم که آرایان دولت پیوسته آرزوی خدمت و اوج  
 اثرش بود که فرخ نژادان و الانسب رسم در راه بزرگان را روز باری دهند و با آفرینش آردی کرد  
 و گفتا آرمین نیاکان خویش نهند طریق اشاعت سنت که برگرفت نیاکان اوست پیش رفت  
 و شیوه هدایت ملت که بجان پذیرفته بزرگان اوست همچنان پذیرفته هم برین شیوه کتابی است موسوم  
**بالبنیان المرصوص** من بیان یکایک الفقه المنصوص بهما انما از نامی و صحیفه ساقی بلوغ المرام  
 من اوله الاحکام فرام آورده علامه افادت گهر بلایت اثر حافظ ابن حجر را که جانش روشن خاکش  
 باد و زبان پاست ترجمه پر دخت و تنگ مانگان علم استعداد را از زنده تناسی و کار روانیان حرسه  
 فضل و کمال را فرخنده ز ادرایه میبایست درین زمان نیست آقران بفرمان افاضت عنوان کرد  
 ریاست شکوه افزای امارت ملت پناه طریقت رفقا سنت آگاه حقیقت آثار حوده مین روشن نگاه  
 خود آرمین غرور پناه قهر من سوزفتند و سنا و چهره افروز صلاح و سدا و جناب مستطاب علی القاب  
 و الاجاه امیر الملک نواب سید محمد صدیق حسن خان بهادر دام الهی و التقاضی که مرز و لغت  
 فرسیده هوش گزیده روشن لایپر روشن اختر عالی گهر ست و شیوه سخن پردوی و پایینه شکر گوئی که بشکر  
 بزمین حکمرانی فرامز و اسه نوشا جباه دار شکوه کند با نگاه ماهیم ماه سپهر اوج و کمال همه فرزند جهان  
 جباه و جلال آویزنگ زیب کشور کارگاری بالانشین مجلس شهرباری دولت در بان حد اکت عنوان فرخ  
 لقب و الاحلم جناب نواب شهاب جهمان **سید** مخلص خطاب بعالی خطاب حسین لادرا عظم طبقه اعلا  
 ستاره هند و قباچ هندوستان در لیه بهویال او انما العبد بالفر و الاقبال که فرمانفرمای نقیض نگین

فرشته قرین است و صورت آراسته این صحیفه ایتمه اش بپایه فرزندی سعادت نشان آنغوش نشین قاصح  
 فرزانه روشن بپوش فطانت کوش حکمت آیات تفصیلت ملکات جامع مکارم سعید ابو الحسن سعید  
 ذوالفقار احمد جاه السداد و شرکت نظر ثانی حاضر معارف مقبول و مقبول حاوی مزایا  
 فروع و حصول نکات آموزافادت مقال جناب محمد عبدالحق ایدیه السد المتعال و یگانہ نش  
 خصال نظر فضل و کمال و دقائق آگاه و تحقیق دستگاہ حافظ سلوکی محیر احمد عافاد السد المتعال  
 خوشنویس جاد و رتومانی قلم منشی محمد عبدالرحیم لکنوی بقاہ السد القوی و اصلاح حجاز ماہر کارا گاہ  
 کرامت السد حفظ السد و ادارت خان منیع الشان دیانت پسندامانت پیوند محمد عبدالحق  
 اعانہ المنان مرابن عجائب النافعہ را در طبع شاہجہانی بریزو طبع پر و ختمند و با حسن اوقات بحسن ایستادگان  
 کار کار تمنا سے زمانیان ساختند

قطعه تاریخ

<p>سیر ابو النصر خود را با بغر دیدہ ام          گفته باشی در حل مهر نور دیدہ ام          دستبدم تفضی بر باب صبر دیدہ ام          هر کیے را شعره آسود تا با بحر دیدہ ام          جای او در بزم با خسرو بر او دیدہ ام          زہر را از دوش و سر افکنده مجر دیدہ ام          از ترقی ذرہ اش ہمتا بل ختر دیدہ ام          علم در دوشش عطار دور و پیکر دیدہ ام          گاہش از اشعار خود افکن مجر دیدہ ام          زین سپس حکم ترا زد سکند دیدہ ام          جلوہ آرا را با بس شرح دیگر دیدہ ام</p>	<p>آن ہی حکمت کرد روشن مغز و ایمان          آنکہ گریینی بگا ہے جلوہ گرد نظرش          آنکہ از بیروی و بیزش بر اساس نتند ما          دودہ روشن ساز سادات بہمان کز غمی          پای او در رزم از بہرام گامی پیشتر          بر صبر چندانیش کا واسے داودی وہ          قطره اش گوہر بانو از منزل خواندہ ام          لطف و در طبعش بہاران دگر گلستان گفتہ ام          گاہ از رنگین عمارتش گل نشان فتم          ز در تم بنیان مرصوحی کز بنیاد علم          مرابن غ حافظ ابن جبر از خامہ اش</p>
--	---

نور

<p>کرد و غیر این خبر ما گران سرمانگی  کاروانی کش بندوق منزل علم همیشه  ما که بیامی حجازی در لباس فارسی  هم چرخ غلوت روشد لانش گفت ام  زین انعامت کاین گران سرایان گران  هر کار روشن نظر شد زین فرغ ایزد  مرشمام آشیان را بدرک منیش  در ادای اصل طلب همگر الفاظ را  بعد ازین حرفیکه آرایند آرا جهان</p>	<p>نادرا در کاروان خضر پیر دیده ام  هز زمان مرکب ز قطع راه لاخود دیده ام  سهر پیرا به بند از لعل و گوهر دیده ام  هم چو اهر سر ز چشم خود و دیده ام  سالمان علم سنت را تو انگر دیده ام  از سواد حرفت غیرشش دل مکر دیده ام  از شمیم سنبل خبت معطر دیده ام  استخوان بندی بطرنا مکر دیده ام  میاید پیدایه نقش قرم بر دیده ام</p>
--	---

داشتم در ادای انیشته تاریخ راه  
جاده شرح احادیث پیر دیده ام  
۹۹

قطعه حدیث مؤلف و مؤلف از افتخار الشرف حافظ خان صاحب  
متخلص بشیر سلمه السد القمیر

<p>سیر علی ابن حسن خان اقبال و جوبین  زور بازوی فضیلت اوج اقبال کمال  کجکلاه بزم دولت ماه برج اعتلا  جودت طبعش نماید کنته سر بسته و  بنی تکلف هر چه سازد هر چه پدید آید  در چنان عمر که جز بازی نیاید در خیال  ابن نوار پیر الملک والاحاده است</p>	<p>آنکه می نازد بفرق دولتش دست علم  بخت فیر و ز بحر طالع بیدار علم  صدر رایوان شریعت رونق در با علم  ناخن فکرش کشاید عقده دشوار علم  بسکه در دیوان آگاه است بوخت علم  شغل و شغل هنر افتاد و کارش کار علم  آنکه در عالم بود مسکارا و مسکار علم</p>
--	---

ز درتسم بنیان مرصومیکه اسکندر  
 نازم این گنجینه اسان که از انعام او  
 ماندگان گمره رایسود در راه کام  
 حرف حرفش و انمایر سز تنگ آبی  
 شمع بر کردند تاگرد و سنور بزیم دین  
 آن ز کفکان این ز حسن آبا و منی میست  
 آنکه آمد مخصر بر نیل او نیل کما  
 صفحه صفحه جز جزبزش را چه دتی درخت  
 ماحی اوضاع عجت قانع بنیا اهل  
 هست تفریس بلوغ حضرت ابن حجر  
 آن ای میرسد سنت که از لطف آری  
 یک جهان رنجور نا دانست و مافوق  
 جاگی خواران بهر خانه آتش است  
 نغمه زد و در دعایش بلبل نطق شهیر

می کشد بر روی بیاج فتح دیوار علم  
 مالد از علم باشد نام هر نادر علم  
 غافلان جابله رای کند بشیار علم  
 نقطه نقطه باز گوید منصف خرد علم  
 با ده آورده ندر بخیزد مگر میخوار علم  
 یوسف بازاری صر و یوسف بازاری علم  
 آنکه موقوف است بر دیدار او دیدار علم  
 سطر سطرش لفظ لفظش میکند ایشام علم  
 حاوی احکام سنت جامع اسرار علم  
 آنکه از خجیدگان مبتش مقدار علم  
 بود شمع افروز بزیم دولتش انوار علم  
 عالمی حضور دانا نیست او خا علم  
 جرمه آثمان هر میانه اش سرشار علم  
 تازه تر با د از علی ابن حسن کلزار علم

قصیده خانم از منشی سید جمیل احمد صاحب سلسله سلسله تعالی

آه اگر خاطر نالان بر آورم  
 با بخت می ستیزم و باروزگار هم  
 دوران بد خلافت و فلک عدی شود  
 آتش ز غم بعیش رقیبان روسیاه  
 طالع زبون سپهر عدویار سرگران

دو د از نداد گبر و مسلمان بر آورم  
 مقصود دل چگونه از آمان بر آورم  
 اگر حرف مدعا ز دل و جان بر آورم  
 آهی جان کشم ز دل افغان بر آورم  
 در روزگار منتر کجیه عنوان بر آورم



یاری رنجت خودم خواری کشم از  
 آب آرزو کنم اگر از فرط تشنگی  
 و گدازنی علاج ببالین من رسد  
 ناچار چون روانی کارم زنده است  
 فرخ امیر ملک که گوید زمان او  
 زنده داور یکد به تشبیه جاها او  
 یارب بگیرم که سپه همنشینیش  
 این دسترس کجا که نغانی ز جو چرخ  
 خوشتر بود جمیل که دست تظلم  
 آن شاهزاده که رسد گر باد من  
 هم انتقام جور بگیرم ز روزگار  
 آیم درون بزم شکوه بلا تشش  
 در دامن نیازان نو بهار علم  
 از جوش شوق مطلع دلکش تر کنم

جای کمالی تر بقصان بر آورم  
 آتش بجای آب زمان بر آورم  
 گرد و منصرف ز دران بر آورم  
 روی نیاید بر در سلطان بر آورم  
 آشتی ز لطف پریشان بر آورم  
 فقور و قیصر جسم و خاقان بر آورم  
 اسکندر آدرم که نریمان بر آورم  
 در بارگاه خسرو گیتان بر آورم  
 در پیش شاهزاده ذیشان بر آورم  
 گوی سحر صیغ بچوگان بر آورم  
 هم کجروی ز گنبد گردان بر آورم  
 عرفی برون نشانم و سبحان بر آورم  
 گل را چه وقت است گلستان بر آورم  
 هوی قلند را ز نستان بر آورم

ندری پی علی حسن خان بر آورم

با انفعال نقد دل و جان بر آورم

فرخنده طالعیکه کسبم در و نام او  
 گوید سخاش گوهر روز در جهان نماند  
 دانشور یکد از پی کسب فطانتش  
 ز بیباختنور یکد براسه تلمذش  
 آن هم بر یکد گر سخنی سر کنم از او

تطاحی ز طالع دوران بر آورم  
 از بهر نعل بجز بر هم کان بر آورم  
 دانشوران خطبه بیومان بر آورم  
 از خاصکان گنجینه و شروان بر آورم  
 بر راه راست آذرو کفان بر آورم

در حلقه که درس کتاب بوین و  
 در مجیکه حرفت تحقیق خود زنده  
 از بهر پایه سنجی سعی رسای او  
 ابن حجر کجا که بخوانم ز عسقلان  
 خوش پرده کتبی بد بنام کتاب خوش  
 خوش ترجمه نمود بلوغ المرام را  
 مهر حرف و دلشین سحرش نو اگر است  
 اندازه دان نم که پی اتباع او  
 کلخ قیاس و رای ز بنیان بر افکند  
 آن نام که از پی روح مؤلفش  
 نازم بنام که گفت در عجب سے بلند  
 بحر یک موج موج سطرش نو از بند  
 گوید بهار طرز فصاحت غریب نیست  
 سما که جمیل گرسه بهنگام سخن  
 اگر بم به خوا به عنرم دعا و حضورت  
 چندان گهر فشانی دست نوال با  
 کارش کتم تمام یک ضربت حسام

و اداز زبان رازی و سفیان بر آورد  
 برهان آن ز سنت و قرآن بر آورد  
 یارب کر ابعالم اسکان بر آورد  
 کو این تمییه که ز حرآن بر آورد  
 کز دسه هزار صورت ایمان بر آورد  
 از وی دقیق مسئله آسان بر آورد  
 تقلید را از خاطر یاران بر آورد  
 اگر هست بوخفیه لغان بر آورد  
 گرام نام بر لب جفیان بر آورد  
 علامه را بهند ز شوکان بر آورد  
 خود را می از قیاس پرستان بر آورد  
 صدر و ورق قیاس بطرفان بر آورد  
 اگر خون رشک از دل ایران بر آورد  
 سما که سمند خامه بچولان بر آورد  
 دست اشتر گرفته با بیان بر آورد  
 سن شکل باز دست دمان بر آورد  
 کام دل خود تو آسان بر آورد

تاریخ آغاز طبع بلوغ المرام کتاب بنیان مرصع

ما علینا الا البلاغ ۹۹ هجری

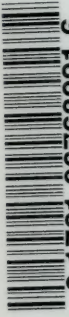
تاریخ طبع بنیان مرصع ترجمه بلوغ المرام من اوله الاحکام ما و ساله

فیه بلاغ الناس ۹۹ هجری









3 1761 06763221 6

K

S1657

B8

1881